
انیس النسا
۱۲۸۵

بسم الله الرحمن الرحیم

خوشی قسمتی قلم برقم ثنای صاحب قلمیست که قلم و مخلوقات بوقلمون بتعلیم نقطه ایست از قلم قدرت او و در تلطیف
دهان بتقریر توصیف قرآنیست که طومار طویل الذیل افراد مکونات جزو کل حرف بحرف خریطه ایست از کتاب
حکمت او و خوشنویسی که قطعه ریحان سرشت عنبر الخط غبار و ستخط فرمود و قلم گشتی که ورق ابیض لکلش گشاده تقطیع
بمهر مهره کشیده سپهر با فشان در کری زرفشان نمود نظم بر بیاض زرفشان آسمان + مد بسم الله کشید از کهکشان
کرده نگین مطلع صبح انتخاب + نقطه بر روی ثبت کرد از آفتاب + نسخه گلستان ار قلم بهار بخط ریحان خط گلزار ترسیم
در آورده و تحریر صحیفه بوستان از سیاهی سه بهار سنبل و ریحان سرخی شقایق نعمان مداد پر روشنائی و شنگرف
شنگرف صرف کرده شکستگی سطر زلف الف قامتان سیم دهان بخوش نگاری خامه قدرتش نقطه آئین کرسی
دائره درستی و کجی مصرعه ابروی نون ابروان صاد چشم زیب درست نویسیش شرف یاب چه بیت العتیق آستی نظم
ز کاف و نون کند کونین پیدا + کند هر چیز ناپیدا هویدا + چو توحیدش ز عقل و فهم دور است + بتقریب نعت آن رسول سرور است
قلم هر چند انتعاف کوه فکر بر سر کرده هزاران هزار لعل ثمین جواهر نگین معانی و مضامین از کان محبره بر آورده
فاما لعلی که گوش گردن عروس نعت در یتیم دریای رسالت را آرایش توان داد نیافته از ذوق آن در سینه جا گرفت
انقیاد دو دوده مرکب چندانکه بر مرکب شبهنگام سبک لجام قلم سوار شده قدم فرسای صحرای استغنا گشت لاکن
در طی این بیدای ناپیدا کامی براه سرخروئی رسائی نشهاده چون کلک را بر سر کمک مداد در صدد دیم ناچار
بلبان بی زبان ابتدا آئین ابیات سیر آهنگ ساختیم نظم آن روز که فضل حق تعالی + میکرد زینت هست ما را
روح هم ز محبت نبی ساخت + از رحمت خود بتن اندا ما آورده عناصر مطهر + از مهر چهار یار کبر

آراسته بهر نور عین سنین | عشق حسنین رب کونین | با صد کرم و نوازش و جود | او داد مرا بابن صفت بود
شکرش بچه طرز به طرازم | چون دره شکر او بتازم | آن به که شوم نثار احمد | بر آل و چهار یار احمد
یارب تو مرا بلطف اتم | در الفت جمله دار قائم | اکنون احمد خوان بستان بیچمانی نقطه دایره چرا

غریق عمیق لجه بلاهت حریق سوزان نایره سفاهت عدیم الفراست معدوم الکیاست آواره کربیابان هیچ
ره نورد بیدای بیدانشی و نقصان آسامی عاصی پرمعاصی خاکسار عباد الله احمد الی رحمة الله جل جلاله امید دار
شفاعت رسول الله عم نواله عصیان پناه سرکرگناه بنده حفظ الله شکستگی قلم شکسته رقم را بموهبای تعریف جاهی
درستی مینه بهر تقریر سیادت پناهی بار منت برگردن سعادت می نهد یعنی تحریر این چند سطور سهل العباره بانشارت
واقر البشاره قرة العین آل رسول الثقلین چشم و چراغ علی و حسنین خلاصه خاندان مصطفوی نقاوه دودمان مرتضوی
سلاله سلسله اصالت جلال آثار اعالی سیادت نهال آبسال بسالت بابل عرصه شجاعت نو گل بهار سهرو رقی شجره
هنر پروری زبده اکابر کرام عمده اماجد عظام مسلم السیاده صحیح النجابت نافع الخلق جامع الخلق کان صفا جان اصطفا
قاتل جفا قابل وفا غره ناصیه بضفت مروت قره باصره جرات و فتوت که لوح جبین سیادت آگینش بنقوش سعادت
زینت گزین و طبع مبارکش باحسن اخلاق حسن ولطف سیرت حسین بوجه احسن رضی الله عنهما نظم شبستان سپهر را چراغی

علی را غنچه خندان باغی | حسن را در چمن سرو چمانست | از و باغ حسینی بحر آ بنست | سپهر عالی زین العبارا
مهین ماه منیر عالم آرا | بود در بحر باقر در رخشان | بکان جعفری لعل درخشان | سپهر کاظمی اسعد اعظم
کز و شد باسعادت کار عالم | گلستان رضا را نونهالی | بصحرای تقی رعنا غزالی | نقی را راحت و آرام خاطر
بفوج عسکری میر عساکر | مهین فرزند سید مهدی | از و باغ کهن در تازه عهدی | تابان شمع شبستان سیادت

سیادت را سعادت بسعادت فروزان درّ دریای دریا دلی سپهر حلم و حیا مهر منجلی جناب سید قمر علی سلمه
الله تعالی بالکرم والالطاف الجلی که ندیم خاص و همنشین ذی اختصاص مقرب حضر و سفر مصاحب باشکوه و فر
نواب سپهر جناب هلال رکاب آفتاب چهر مشتری مهر انجم حشم بهرام علم کیوان ایوان فلک توان حامی اسلام
نامی انام ست که اقبال مانند غلام دربانی دربار دربارش اقبال نموده دولت از زمانه کثیر الفاتنمش معود نعمت بود
شیران پلتن ستم پیشه بیش ربیر تیغ تیزش زیردست روباه و گردان گرگدن بدن جور اندیشه باندیشه صعد لقتش از رست
بیقوان روباه از صیت صولتش شیر شرزه بر نگ روباه مصروف لرزه و از سبب قوت تش رستم با آن قوت و تاب مانند زالی
در زلزله و اضطراب **نظم** در یکتا ز بحر فیض و احسان | امیر ملک دین احمد علیخان | تفاخر کرد مر تو ابی بناش

[illegible]

که عالم ... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... امرا ... [illegible]	... [illegible]	... [illegible]
بدربارش غلامی کرده ...	سپهر کارش امر از فضل ...	... احمد علی باد نگهبان	... [illegible]

آیین محمدی ... [illegible] ... که نسبت اسم و مناسبت ... [illegible] ... این حال آنکه در سنه یکهزار و دویست و سی و پنج هجری بقصبه ... [illegible] ... پور آنکه باطل بت پرستان ... [illegible] ... شکست داده لوای تصدیق جاء الحق و زهق الباطل بر سر فتح و نصرت برافراخت بتخانه شکسته ... [illegible] ... پابست ... بتخانه اسلام درست ساخت یعنی مسجدی ... [illegible] ... پایه لطافت آب و رنگ ظهور گرفت ... [illegible] ... اقامت تا قیامت صلوة استقامت ... [illegible] ... ان شاء الله تعالی چنانچه حقیر کثیر التقصیر تاریخ تعمیر ... [illegible]

گشت چنانکه ... [illegible]	اهل شریعت ... [illegible]	جمع شد از بهر درستی دین	... شکست ... فضل خدا
بالخیر ... ثواب عهد	جامع اسلام ... [illegible]	دیر و بت از دست ... [illegible]	مسجد دین ساخته ... [illegible]
گفت خرد مصرع تاریخ او	... مسجد جنت نما ۱۲۳۵	ایضاً چو شد ... [illegible]	بدفع او ... مسلمان
خبر شد در حضور ... [illegible]	... احمد علیخان	بدست خویشتن بت را شکسته	بجایش بهر مسجد ... [illegible]
... مسجد ... [illegible]	... [illegible]	که آوردم ... تاریخ ساختش	منورتر ز خورشید درخشان
... گفتم ... [illegible]	بنا شد سجده گاه ... [illegible]	ایضاً جای اسلام ... [illegible]	... [illegible]
کرد بنا مسجدی ... [illegible]	ساخته ... [illegible]	هاتف غیبی ... تاریخ او	گفت ... سجده گه ... ۱۲۳۵
ایضاً	رئیس ... [illegible]	در بحر کرم احمد علیخان ... [illegible]	بت بتخانه بشکسته ... [illegible]
خرد تاریخ او گفته ... [illegible]	ایضاً	بتخانه که باشد ... [illegible]	... خلق
یعنی شده مسجدی ... [illegible]	تاریخ بنای ... [illegible]	قصیده	رئیس کشور دین عالم آرا
سکندر ... [illegible]	عطایش ... [illegible]	که جاه سلطنت ... [illegible]	بعدل ... [illegible]
نماید ... [illegible]	جهانداری ... [illegible]	ز نام ... [illegible]	شود چون آتش ... [illegible]
ز هیبت ... [illegible]	... [illegible]	به پیش ... [illegible]	... شیر
نماید ... [illegible]	گزین ... احمد علیخان	که ... باد صبا	بود تا عالم آرائی بعالم
وجودش باد دائم عالم آرا	پوشیده نماند که این نسخه مشتمل بر چهار فیض اسم فیض رسان میباید		

جناب او تعالی و تقدس عز اسمه اسم با مسمی فرمایند و کرده فصل اول نثر یکه بحضرت بزرگان سعادت

تحریر یابد فصل دوم خطوطیکه بهمسران پیرایه سطر گردد فصل سوم مکتوباتیکه در خور خردان باشد

فصل چهارم عبارتیکه بصورت قبالات شرعی و معاملات و بصورت محضر و سجلات ... باید

بگذار ز سخن گلگشت گلچین بی تحریر با حفظ مراتب	از آن شد نامه رنگین بهار [illegible] [illegible]	عنایات جناب کبریائی چو خواهان [illegible] تاریخ	بجنس اختصاص کرد [illegible] [illegible]

بدانکه کلام منثور بزبان اهل بینش و شعور سه قسم است مرجز و مسجع و عاری و مرجز بفتح رای مهمله و سکون جیم و قیل بالتحریکات در لغت اضطراب سرعت است و در اصطلاح عروضیان نوعی از شعر است و بعضی قایل شعر نیست و در مصطلح اهل انشا نثریست که کلمات فقرتین هموزن باشند و قافیه نداشته باشند مثلا خیال نا ظم را تعلق

تمام است برباعی نامور وسست و قلیل ناشده نکال ... تا مربوط و علی هذا القیاس این قسم نثر بسیار

قلیل الاستعمال و قصیر الرغبت دوم مسجع سجع بالفتح در لغت آواز کبوتر و قمری و نثر و سخن با قافیه گفتن و

در اصطلاح عبارتست از برابر بودن حرف واخر فقرتین مثل آواز های مذکوره این قسم منقسم بسه قسمست

اول مسجع متوازی بمعنی برابر شونده و در اصطلاح سجع متوازی برابر بودن کلمه در قرائن واخر فقرتین

در وزن و اعداد حروف بحروف روی چون گل و ال مخموری مهجوری و قس علی هذا دوم مسجع مطرف نوعی بود

دو لفظ در قرائن و اخر فقرتین بحروف روی فقط باختلاف وزن و اعداد حروف چون قار و ادوار و طلل مثال

مثال سوم سجع متوازن اتفاق بودن دو لفظ در قرائن و اخر فقرتین در وزن و عدد حروف بحروف مختلف چون

اعمار و ارزاق و دلدار و دستار سجع قصیر کثیر الاستحسانست چنانچه ابرمان خجسته کلید درهای بسته نثر و بعضی حروف

ادوات هم و اعلام فقرتین آنچه فیه بند بحفظ مراتب سجع مثل بود و فرمود لاکن ارباب صنایع و اصحاب بدایع از رکاکت

صنعت ندانند بلکه آوردن حروف ادوات معیوب شناسند مثال ادوات غیر مستحسن آنچه از پرده نابود پدید آید

شهود خواهد بود معروض خواهم نمود مثال ادوات جائز مستحسن آنچه از پرده غیب جلوه نمائی خواهد

گزارش آن سعادت نمودست مساوی بودن هر دو فقره اولست اگر این میسر نباید فقره ثانی زاید جایز داشته اند

و آوردن دو لفظ یک وزن مثل صحیفه شریفه و منیقه انیقه بایکدگر مستحسن انگاشته و تکرار ادوات مکروه شمرده اند

ذکر نثر عاری آنکه از شرط مرجز و مسجع عاری و با سلاست و متانت و فصاحت و بلاغت صنایع و بدایع

مربوط باشد اما الفاظ مروج و متداول باشد چنانکه یاران ازکشتی بدر آمدند تا نشستی کنند در کشتی دیدند شکست دارد

چون دانستی که عبارت سه قسمت است مرجز و مسجع و عاری پس بدانکه این هر سه قسم باقسام ثلثه منقسم است
سلیس و دقیق و رنگین سلیس آنکه الفاظ مروج مانوس الاستعمال و عبارت سلیس خاطر انیس سلاست سلیس با
وارده دقیق آنکه متانت و دقت بسیار داشته باشد و تا بامل تمام مضمونش توان فهمید آن هر چند نوعست
دقت لفظی یا معنوی یا لغوی یا اصطلاحی یا تخییلی یا استعارات مشکله دران مندرج باشند رنگین آنکه ضلع و مناسبات چند
دران نوشته باشند مثلاً اگر ضلع باغ نوشتن منظور باشد گل و بلبل و غنچه و شگوفه و نهال و شاخ و باد و غیره نگارد و اگر
ضلع دریا و کان و آسمان و شطرنج و گنجفه و علوم نحو و صرف و عروض و قافیه و غیره هم تحریر نمودن خواهد مناسبات آنها
ارقام نماید و هر یک ازین هر سه بسه قسم منقسمست عالمانه شاعرانه منشیانه عالمانه آنکه دقائق لفظی و معنوی و لغات و
اصطلاحات و غیره داشته باشد شاعرانه آنکه تشبیهات و تمثیلات و تخییلات دارد منشیانه آنکه ادای مطلب بمحاوره
روزمره با شستگی و رنگینی تقریر یافته بر مرآت بای تجلی حواس ارباب فهم و قیاس اصحاب نکته‌دان [illegible]
حسن انعکاس دارد و مراتب کاتب و مکتوب الیه خواه باعتبار عمر خواه بدولت و زر خواه بکمال هر از سه سوای متحقق
میشوند عالی مساوی دانی و هر یک ازین بسه قسم منقسمست آنکه عالی بسیار عالی نهایت عالی مساوی مطلق
مساوی مایل بعلو مساوی مایل بدنو آنکه دانی بسیار دانی نهایت دانی فیض اول نثر که بخدمت
بزرگان سعادت تحریر پذیرد القاب اینکه عالی الفاظ مناسب امرا صاحب والامناقب
عالی قدر والاپایه عالی مناصب مجسم لطائف اخلاق یا شرائف اشفاق متمکن مسادهٔ لطائف الطاف
بیرون از بیان فرق سپار بالش جلائل خلاق و امتنان متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن
اصناف اوصاف سرچشمهٔ الوف عواطف مظهر صنوف الطاف منبع تلطفات بیکران مجمع الطاف فراوان
سمو المکان عظیم الشان عمیم الانعام قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان عظیم المقام جلیل الاوصاف
رفیع الاحتشام منیع الاحترام مجسم الاشفاق معظم القدر علی الصدر دام شوکته و دولته و ادام الله حشمته یا [illegible]
مدارج ام الفاظ مناسب دیگران صاحب مهربان نیازمندان توجه نمای خردان یا مستمندان بی فیضان
سرافراز کن نیازکیشان ممتاز ساز سعادت اندیشان منبع عطوفت مظهر شفقت مصدر اشفاق بی پایان مجمع اخلاق
مهربان پشت پناه خردان تکیه‌گاه فدویان شفیق سعادت طلبان شفیق فدویت جویان پرورش فرمای
برادران حقیقی و مجازی مصدر مکارم شفقت پردازی دام الطافه یا برکاته یا اشفاقهم بر لفظ صاحب انی خان
و میرزا و شیخ و میر و سید و منشی و دیوان و بخشی و جمعدار و حکیم و عمو و ماموان و خالو و اخوان و غیره بعید القرابة

بهر که نوشتن منظور باشد نویسد و از الفاظ تفقدات و تفضلات و عنایات و عاطفت و عواطف و مکرمت و
مرحمت و غیره احتراز نماید و اگر زن شریف باشد مشفقه شفیقه جز بدان شفیقه و غمخوار فدویان پرورش فرمای کمترینان
مکرمه معالی قدر در شفقت بجای مادر دوام اشفاقها یا الطافها و بقا ظلها حبذا از عمه و خاله و ممانی و همشیره و غیره که از ننه
سالی والده صاحبه یعنی چچی و بیگم صاحبه یعنی بهاجی خوشدامن صاحبه ساس صاحبه یعنی سمدهن و غیره بعید القرابه
بهر که نوشتن منظور باشد نویسد و دیگر بهر زنان غیر رشته و اجنبیه این نویسد عفت پناه عصمت دستگاه سلمها الله تعالی
آداب این جا جبه بعد اداء یا بعد از ادای آداب بندگی یا پیش ابراز مراسم پرستندگی یا سرافگندگی یا گر انقطاع سرافگندگی
و ابراز دیرینه ان معروض باشد بعد اظهار مراتب نیازمندی و شکسار و احراز روابط ستمندی و تمهید قواعد یا توضیح ضوابط
تسلیمات و تشریح یا تلویح یا تنقیح یا تصریح قواعد بندگیات یا ترویج مراسم سلام و نیاز و تخصیص مراسم خلوص محبت و تسیید
مبانی تسلیم و توکید اساس فدویت یا نگارش شرایط خاکروبی و گزارش لوازم تسلیمات فدویانه یا تبلیغ یا ابلاغ یا تسوید
یا تقدیم یا اقدام یا تتمیم یا ترسیم رسوم یا شروط یا آیین یا شیوه یا طریقه فدویت خردی یا انجاح آداب و حسب یا
ادعای یا ایصال یا حصول آداب یا ایضاح فنون خاکساری یا قیود تسلیمات گذاری یا قواعد فدویت شعاری سعادت و احراز
یا نیازگزاری یا سعادت طلبی خدمت جوئی نیاز پژوهی یا مستوره یا تحریر یا تسطیر یا ترقیم یا تخطیط و تحریر نیاز گستری
یا فدویت اندیشی یا نیاز کیشی یا اهدای تحائف تسلیمات یا پس از آرزوی دیدار شریف یا گرامی تمنای لقای بهجت
یا لطیف میمنت انتمایا بعد تمنای حصول دولت ملاقات برکات آیات و وصول نعمت دیدار نوازش آثار
که خلاصه مطالب و خضی و زبده مآرب جلیا یا مقاصد عظمی یا کبری یا اخص یا اهم یا احسن یا اکمل یا اشرف یا افضل یا اسنی
یا بهترین یا بهین یا کاملترین خواهشها یا مقتضیات یا متمنیات یا مقاصدات یا مطالبات یا مآربات قلبی و طلبیات
متاعمده قلبی و مدعا اعلی آرب دلی یا وسیله بزرگ مقاصد باطنی یا واسطه سترگ مطالب دل و جان یا وسیله جلیله
رفیعه و موجب جلیله و باعث جزیله مقصود ولیست یا بی نیاز از ابراز است یا از و دستگاه لب بیان مجوصله
مقطوع اللسان یا از طاقت بشری یا از تاب توان انسانی پایان پذیر تحریر و گنجایش گیر تقریر یا باسید پذیر یا این
نمیتواند شد یا بسر نمیتواند رسید معروض میدارد یا مکشوف ضمیر منیر دلپذیر عطوفت تخمیر اشفاق تخمیر عنایت انتهی
نوازش توقیر خورشید نظیر مهر تنویر اکسیر تاثیر شفقت تعمیر یا مرفوع رای اشفاق آرای عطوفت پیرای کرم تسک
الطاف انتمای نوازش آرای تلطف فرمای کرم نمای بیضا ضیا مهر صفا مرآت انجلا انجلی جلا الطاف فزا خورشید عیاد
مشهور یا مبرهن یا مستنیر خاطر خطیر انور عطوفت مآثر یا مظاهر یا ذخایر الطاف مناظر شفقت ناظر یا اشفاق ظاهر یا مخفی

[illegible] عطوفت [illegible] الطاف [illegible] یا [illegible]

[illegible] یا کاشف [illegible] حال یا [illegible]

یا مشهود یا میگردد یا ضمیر انور با صفا یا [illegible] صفات یا [illegible] صفا [illegible] آیات یا

والا یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا روشن [illegible] یا [illegible] عالی [illegible] مطالب [illegible]

مقاصد ما فی الضمیر مطالب اجب التحریر ضروری العرض لازم الالتماس سزاوار [illegible] اللازم اجمالی [illegible]

مستحسن التحریر لائق الاظهار یا محصول عطوفت منزل یا کامل کرم شامل یا ماثل صفا محفل مرآت [illegible]

شفقت حامل عنایت لائق الطاف سائل عطوفت منائل [illegible] میگردد یا برسر گزارش مطلب می آید

یا داعی [illegible] میگردد یا [illegible] قلم [illegible] می آید یا [illegible] داعی طلب [illegible] یا مد [illegible] الالتماس [illegible]

مطلب [illegible] گزارش [illegible] میگردد ملتمس [illegible] عرض احوال [illegible] تحریر آن [illegible] بجای [illegible] میگردد

اگر [illegible] عرض آنکه [illegible] مشهود [illegible] کلمات مرقوم [illegible] شناسد [illegible] الحمد [illegible] الحمد یا المنة

[illegible] یا [illegible] سپاس جناب الهی یا شکر درگاه ایزدی یا محامد [illegible] یا حمد الله یا شکر فراوان یا [illegible] یا [illegible]

یا شکر [illegible] یا [illegible] ستایش [illegible] یا محامد [illegible] یا حمد کثیر بجناب [illegible] قدیر یا [illegible]

سپاس [illegible] تقریر بجناب [illegible] صغیر و کبیر که حالات این جهات این حوالی یا این طرف یا احوال این محال

یا [illegible] این سواد یا [illegible] این [illegible] حقیقت حقائق یا کوائف یا کیفیت این طرف یا سمت یا [illegible] این

محالات یا حال این سو یا حالات این سمت یا واردات این ملک یا این مقام یا این اضلاع یا این ضلع یا این ناحیه

یا نواحی یا نواح یا اخبار این جوار یا این دیار یا اینجا یا این مکان یا این قطاع یا این جانب یا این [illegible] یا این [illegible]

[illegible] خیریت قرین عافیت و قران خرسندی یا مقارن تندرستی یا موصول خیر و مشمول سلامت مقرون

صحت و [illegible] مژده خیر و برکت یا [illegible] مژده یا نوید [illegible] جاوید یا فرخنده نوید سراپا امید یا بشارت

فرخنده بشارت یا [illegible] تهنیت [illegible] یا [illegible] یا [illegible] شگفتگی [illegible] یا [illegible] عنایت [illegible]

عطوفت [illegible] کرم [illegible] لطافت [illegible] نضارت [illegible] نوازش [illegible] یا [illegible] عشرت [illegible]

بشارت [illegible] انبساط [illegible] سلامت [illegible] عطوفت آیات [illegible] کثیر الغایات [illegible]

الالتفات [illegible] الاصفات یا والا یا عالی یا شریف یا لطیف یا گرامی [illegible] الکرم [illegible] البرکات [illegible] یا [illegible]

[illegible] یا [illegible] شریف یا جسم لطیف یا [illegible] معدن یا [illegible] عطوفت [illegible] مدام یا [illegible]

یا شب روز یا سحر و شام یا صبح و مسا یا لیل و نهار یا بالعشی و الاشراق یا بالمسا و الابکار یا پنج وقت یا خمس اوقات
یا بکرة و اصیل یا هر دم یا هر بار مدام یا هر زمان یا ساعت با بالغدو و الآصال یا بالصباح و الرواح یا هر لحظه یا هر
یا همواره یا پیوسته یا پیاپی یا فیوما یا هر وقت یا آنا فآنا یا هر حال یا لایزال یا دیرگاه از درگاه یا بارگاه یا درخانه یا آستانه
یا آستان یا عتبهٔ کبریایی احدیت یا سدهٔ مقدس صمدیت یا جناب مستطاب کبریایی ایزد وهاب یا مسبب الاسباب قبلهٔ دربار
ارباب اضطراب یا الٰهی یا ایزدی یا ربانی یا رب الارباب یا رب العزت یا سبحانه تعالی شانه جل جلاله عم نواله
یا مجیب الدعوات یا وهاب حقیقی یا مفضل تحقیقی یا آفرینندهٔ عالم یا جهان یا دارندهٔ دارین یا دارای جهان یا فرازندهٔ
آسمان یا فروزندهٔ چراغ مهر و ماه یا گسترانندهٔ فرش زمین یا خداوند عرش برین یا واهب یگانه یا واحد بی همتا یا
واهب یکتا خالق ارض و سما یا رازق برحق رزاق مطلق خلاق موجودات آفرینندهٔ شش جهات یا مبدع الاشباح
و الارواح خالق الارواح و الاجسام یا خدای بی یا واحد بی مثال واهب بی همال خداوند ذو الجلال حضرت متعال علی قدره
حی القیوم عزیز العلام علی هذا القیاس از اسمای صفات الٰهی هر چه یاد دارد بنگارد و بدستدعا یا مسالت دارد یا مستدعیست
یا مامول یا مسئول یا درخواست یا آرزو یا تمنا دارم بپرداز و دیگر حمد الله ثم حمد الله که لیل و نهار بحصول خیریت این جوار
و استدعای نوید اعتدال مزاج آن یگانهٔ روزگار بخوشحالی و فارغ البالی یا بخرسندی و خوشدلی میگذرد **نوع دیگر**
بشمول خیریت اینجا شکرگویان بوده مژدهٔ اعتدال ذات گرامی همواره از درگاه حق خواهانست **نوع دیگر** خیریت
نحیف بصحت ذات شریف تعلق پذیرست **نوع دیگر** بشمول خیریت خود شکرگزارم و نوید امن و سلامت عالی
استدعا دارم **نوع دیگر** خیریت این صوب چهره افروز وصول یا بوصول موصول یا بحصول مشمول یا چهره نمای
مرآت حصول یا عکس انداز یا جلوه فرمای عکس افگن یا پرتو انداز یا صورت نمای آیینهٔ یا منجلی مصقول صورت یا بتحسین
حصول و زیب حصول و زینت ایصال و رونق اتصال مقرون یا بتزئین حصول یا بتلوین حصول قرین یا بحصول
مقارنست اردو و نوید خیر و صلاح مزاج و الا از جناب او تعالی صبح و مسا مسئول یا مامول یا استدعا یا بخواهش یا تطلب یا
یا بدرخواست یا بسوال یا تمنا یا آرزو یا مقصود یا مراد یا با جابت یا بپذیرائی یا بقبول موصولست **نوع دیگر** شکر درگاه
سبحانه تعالی که احوال هر دو جانب ملتزم یا ملزوم یا متسم یا موسوم یا سزاوار یا لائق یا موجب یا مقرون یا قرین یا همقرین یا
مقارن یا شایان یا مشمول یا موصول حمد و ثنا یا شایستهٔ شکر یا احسان یا وابستهٔ سپاس یا دلبستهٔ منت هاست
یا بخیر تمام است **نوع دیگر** شکر که بحصول خیریت این صوب جناب والا همت **بیت** از دست و زبان که بر آید که از عهدهٔ
شکرش بدر آید استدعا آنکه یا بسته هست خیر و سلامتی لذت بخش لب و باانست یا بانش حیران هو حوصلهٔ لسان شایان

رسید خط اشفاق نامهٔ عطوفت شمامه مشکین ختامه نوازش علامه یا گرامی صحیفهٔ نمیقهٔ الطاف وثیقه یا تحایف رقیمهٔ
کرم عنوان عطوفت توامان یا رقیمهٔ کریمه یا عظیمهٔ عطوفت ضمیمه کرم شمیمه یا و الامفاوضه عدیم المعاوضه یا
معدوم المعاوضه یا بی بدل یا همایون صحیفهٔ الطاف مضمون التفات مشحون الطاف مقرون اشفاق مشحون یا مفاوضهٔ
عنایت طراز نوازش پرداز یا گرامی مراسلهٔ سامی یا سامی ملاطفهٔ گرامی یا ملاطفهٔ معاطفهٔ اشفاق تضمین عطوفت آگین
نوازش قرین کرم تزیین الطاف آیین اشفاق تمکین عنایت تعیین کرم تبیین هدایت تلقین در آوان حمید و زمان
سعید و حیان مسعود و ایام محمود و هنگام سعادت آمود میمنت اندود یا اسعد ازمنه و اوقات حسنه یا شگفته ترین
زمان و خوشترین یا بهترین آوان یا اشرف احیان و الطف زمان و ستوده ترین دهر یا احسن ساعات و امین زمن یا بهین وقت و
نکوترین حین مانند سعادت نشانه یا در فرخنده هنگام سعادت التیام فرخی فرجام تهنیت انجام میمنت انضمام سعادت انتظام
فرخی نظام یا حین سعادت قرین یا آگین بدست یا همدست یا مصحوب یا همراه یا بصحب یا بصحابت یا بهمراهی یا معیت
یا مع فلان ورود مسعود فرمود یا صدور همایون یا ورود مبارک فرمود یا وصول فرح اصول آورد یا ورود فرخنده
فرمود یا برکات ورود و یمن صدور عطا ساخت یا شرف صدور غرهٔ وصول پیرایهٔ نزول زیب ایصال زینت ایراد بخشید
یا فرمود یا پرتو ورود یا ظل ایصال یا سایهٔ صدور بر سر فدویان انداخت یا منصهٔ اصدار جلوه گر گردید یا بدرجهٔ ورود جلوه نما
یا بصدر صدور جلوه پیرا یا بر مسند ایراد رونق افزا یا بر وسادهٔ وصول رونق افروز یا از پردهٔ ورود چهره کشا شد
یا چراغ یا سراج یا مصباح خانه یا کاشانه وصول گشت یا شمع جمع وصول یا چراغ فانوس دل یا نور افزای بزم ورود
یا زینت محفل وصول گشت یا جلوت یا چهره نمای آیینه یا مرآت وصول گردید یا ضیا بخش صفحهٔ صدور یا ضیا بخش چشم
مطالعه یا عکس انداز یا جلوه پیرای آیینهٔ مصقول وصول گشت یا صیقل آیینهٔ وصول گردید یا نور بخش بصارت بصیرت
گشت یا گلدستهٔ محفل صدور یا تاج فرق وصول یا افسر سر وصول یا عنوان صحیفهٔ صدور یا فاتحهٔ کتاب ایراد یا دیباچهٔ
نسخهٔ وصول یا غرهٔ ناصیهٔ نزول یا قرهٔ باصرهٔ صدور یا مردمک دیدهٔ وصول یا مهر سپهر صدور یا ماه فلک وصول یا جان
جسم وصول یا توان تن ایصال یا رنگ افزای اورنگ وصول یا آب و رنگ گلشن وصول یا سرو جویبار اصدار یا راحت
سینهٔ صدور یا قرار خاطر وصول یا قوت بازوی وصول یا تمیمهٔ بازوی وصول یا تعویذ بازوی ورود یا حمائل گلوی
وصول یا مراسله پیرا یا زیور گردن وصول یا سرور قلب وصول گردید یا بصدور سعادت آگین ذریعهٔ تسکین خاطر مسکین شد
یا آرایش بزم صدور گشت یا برگ و بار شاخسار اصدار یا سبزی کشت وصول یا سیرابی مزرعهٔ وصول یا شادابی
زراعت وصول یا ثمرهٔ شجرهٔ وصول یا میوهٔ دوحهٔ نزول گردید و گلستان اصدار را بهار آرا و خزان انتظار را فراز و ما گشت

یا پیرایهٔ وصول در بر کشید یا جلوه پیرای وصول یا لمعه یا شعشعه یا بارقه افروده رود گردید یا بارقه یا لمعهٔ
وصول افروخت یا پرتو وصول اندخت یا افگند یا نور صدور بجلوهٔ ظهور آورد یا افروخت یا هاکرد یا چه پرتو ورود
یا سایهٔ صدور یا ظلال وصول اندخت یا افگند یا پرتو انداز وصول یا ظل افروز نزول یا سایه گستر وصول گردید یا نور افروز
صدور یا روشنی بخش نزول یا موج خیز صدور یا درخت بخش وصول یا دریای ورود یا دریا دمکی صدور گشت

برای حصول عزت و خوشی سرفراز و سربلند و ممتاز و بهره مند معزز و مباهی معظم و محترم مفتخر و مکرم ساخت یا
گردید یا مایهٔ اندوز سعادت یا ذخایر اندوز عزت یا کامرانی یا کامیاب مرادات دینی و جهانی یا بهره یاب سعادات
دینی و جهانی یا جاودانی یا بهره ور مقاصد عظمی یا نصیبه مند سعادات علیا یا ذخیره اندوز سعادتمندی یا ارجمندی
یا سربلندی یا بختمندی یا بختیاری یا کامگاری یا فیروزی پسندی یا سعادت کرداری یا سعادت اطواری
یا سعادت شعاری یا سعادت پژوهی یا سعادت وری یا نیکختوری گردید یا ذریعهٔ حصول سعادت یا وسیلهٔ وصول
عزت یا وسیلهٔ ممتازی دارین یا باعث سرفرازی کونین موجب عزت نشاتین سبب اعزاز دنیا و عقبی گردید
یا ذریعهٔ رفیعه وسیلهٔ علیهٔ منیعه یا متینه یا قویه وسیلهٔ جمیله یا جلیله یا جزیله یا نبیلهٔ افراط نشاط و بسط انبساط گشت
یا انواع انواع سرفرازی و اقسام اقسام یا گوناگون ممتازی عطا ساخت یا بشاشت بوقلمون پیرامون خاطر
نیاز مشحون فدویت مقرون گردید یا فراوان شادمانی بخاطر سراسر پریشانی یا مغلوب تعلق و نگرانی ارزانی فرمود
چون مثبتی و محتوی و منطوی یا مخبر یا منبی یا مشعر یا منبی یا مبشر به خیریت یا ندو بود آن صدود بود یا مشتمل بر سلامت یا
مژده رسان عافیت یا بشارت بخش یا نوید رسانندهٔ تندرستی بود سرمایهٔ تسکین و تشفی بخاطر تسکین یا ذخایر
اطمینان بجان نگران کرامت فرمود یا طمانیت بخش دل نیاز منزل گردید یا تسلی کلی و تشفی وافی و تسکین کافی
یا کما حقه و اطمینان کما ینبغی یا کما هی جمعی بخاطر فاتر نیاز مظاهر فدویت ذخایر نیاز مآثر بخشید یا نیاز مند افرین یا تسکین
یا همقرین جمعیت یا مقرون مجموع خاطری گردانید یا خاطر فاتر با اطمینان گرایید یا خاطر فدویت حال یا دل نیاز منزل
یا فدویت حمائل یا نیاز وسائل یا فدویت شمائل یا نیاز رسائل یا فدویت مائل یا نیاز دلائل یا فدویت قابل جمعیت کامل
و طمانیت قرار واقعی یا تسکین بسیار یا تشفی بیشمار و اطمینان فراوان حاصل متواصل گردید یا طبیعت فدویت طلوع
جمعیت کمال شامل حال شد یا جان نیاز توامان فدویت نشان نیاز اقتران فدویت همعنان نیاز قران مع حصول اطمینان
فراوان گشت پرواز دیگر ایامی که بسعادت یا نوش هنگامیکه بیمنت مخصوص بود یا زمانیکه بفرخی محروس و یا مسکه
بفرخندگی محفوظ یا وقتیکه بحفظ و امان مامون یا حینیکه بهزاران امن و امان مصئون یا روزیکه بخوشحالی مقرون یا

مشحون بود یا ساعتی که بسعادت یا بتقویم موافقت داشت یا موافق بود یا هنگامیکه هنگامهٔ عیش و نشاط گرمی داشت
یا بزمانیکه چرخ کج رفتار بازمانیان برستی چرخ میزد و روزگار ناهنجار بر مراد جهانیان بود بورود عنایت نامهٔ والا
سرمایهٔ سرفرازی یا دولت سعادت یا نعمت عزت یا ذخیرهٔ ممتازی حاصل و متواصل گشت یا بمعرض الحصول امد یا
بدست آمد یا بوصول انجامید یا بحصول پیوست یا بوصول موصول یا بحصول مشمول شد یا مقرون بحصول
یا همقرین حصول گردید یا بقبضهٔ اختیار فدویان درامد یا باحاطهٔ اقتدار نیازمندان درامد یا دولت سعادت
ابدی و نعمت عزت سرمدی در تحت تصرف فدویان درامد یا سربلندی سرمدی بپایهٔ وصول پیوست برای
دریافت مضمون مضمون عطوفت مقرون یا مشحون یا مضامین نوازش تضمین عنایت آگین عطوفت قرین
یا محاوی عطوفت حاوی کرم مطاوی بشارت اوی دولت مساوی لمعهٔ وضوح یا اشعهٔ ابراز یا شعشعهٔ بروز یا تجهٔ
الضیاح یا پرتو آگاهی یا نور ظهور افروخت یا روشنی اطلاع یا زیب وضاحت یا زینت توضیح یا حسن تشریح یا جلوهٔ اظهار
افروخت یا بساط تشریح گستر دیا پیرایهٔ اعلان دربرکشید یا پوشید یا لباس ظهور بر کرد یا تشریف تشریح یا خلعت توضیح
دربرکشید یا جلوه افروز وضاحت یا پرتو انداز وضوح یا لمعه افروز الضیاح یا نور افروز ظهور یا روشنی بخش دیدهٔ
وضوح یا سرمهٔ چشم ادراک یا رونق خانهٔ وضوح یا کاشانهٔ وضوح یا گلدستهٔ محفل وضوح یا گل گلزار وضوح یا آب و رنگ گلشن وضوح یا
نور افروز چهرهٔ وضوح گردید یا بحسن الضیاح و زیب انجلا یا بزینت اشراق یا آرایش وضوح یا بضیای وضوح
مقرون گشت یا بر جمیع مدارج مندرجه و الادرجه اش کماهی آگاهی یا کماهی سعادت آگاهی یا شرف آگاهی
حاصل و متواصل شد یا بوضوح مندرجات دارین فائز فرمود یا بآگاهی مندرجات کماهی مفخر و مباهی شد یا مرقومهٔ
گرامی جزو کل یا حرف بحرف یا کما حقه یا کماهی یا کما ینبغی یا بتفصیل تمام یا بالشرح و بسط یا مفصلاً و مشروحاً یا بتوضیح
باید یا بتشریحی که شاید یا از اول تا آخر یا از ابتدا تا آخر یا انتها ذهن نشین و خاطر نشان گشت یا جلوه پیرای دلنشینی
گردید یا رونق افروز خانهٔ باطن فدویت مواطن یا صفابخش صفحهٔ دل نیازمنزل یا زینت افزای کاشانهٔ خاطر
نیاز ماثر گردید یا در خاطر فدویت مظاهر جا یافت یا گردید یا مقام گزین دل مستهام گردید یا خانه آرای خاطر فاتر
گشت یا بر مرقومهٔ قلم الطاف رقم عطوفت توام کرم شیم مریم شکم عنایت سلم عطوفت همدم عنایت علم
مطلع شدم یا بر ریختهٔ خامهٔ عطوفت ختامهٔ عنایت شمامهٔ کرم علامه وقوف کلی یافتم یا کماهی آگاهی یا مطلعی
قرار واقعی دست داد یا رو داد یا انچه کلک جواهر سلک از بنگاه عنایت کرم رخصت تحریر پذیرفته بود گوهر وضوح
بدامن ادراک ریخت یا جواهر ترشحات قلم عنایت علم آویزهٔ گوش وضوح گردید یا انچه نوک تیز خامهٔ اشفاق آمیز

یا ہر چہ تحریر پذیر قلم عنایت تخمیر یا کرم تصویر بود بہمہ مضمون دل نیاز منزل یا تمام و کمال مفہوم مہم یا فحص گشت
یا جواہر زواہر یا فی الضمیر الانور یا دربہ غرر یا فی الجنان المنور کہ حوالہ زبان قلم یا امانت لسان قلم یا تحویل سینہ گرامی
ملاطفہ بود محتاط و محفوظ مزین یا زینت جیب کنار شاہد شہود گردید و شنیدن احوال ماتم درین ایام
نحوست انجام یا التیام یا انضمام یا در نزولای المی انتما یا درین ہنگام درد انجام یا درین وقت مصیبت ختم یا درین زمان
درد توامان یا تالم نشان یا خبر وحشت اثر جگر درد واقعۂ ہائلۂ جانکاه یا جگر تراش یا جان خراش ہوش ربا جانگزا غم افزا
پر از جفا یا نودی نالہ خیز شرر ریز درد آمیز محنت انگیز یا صدای ماتم افزا رحمت نما والم انتما غم ادا یا آوازه ماتم تازه
الم اندازه یا آواز زخم انداز الم افزا یا قضیۂ نامرضیۂ دیۂ ونیہ یا قصۂ پرغصۂ فجیعت یا مصیبت حصه یا سانحۂ ناگزیر
مصیبت تاثیر یا احوال سراپا حزن و ملال ارتحال یا حقیقت الم طریقت رحلت یا واردات مصیبت سمات تالم آیات
پدر بعد کردن جہان گذران اسامعہ کوب گوش آشوب یا سامعہ خراش گوش تراش گردید کوه غم بر کاه جان
ناتوان انداخت یا ملال گوناگون پیرامون خاطر محزون گردید و روح از تن میدبہار خرمی بخزان غمی و ربیع عیش
بخریف برہمی مبدل شد غم موفور و الم نامحصور ہمہ سور و سرور ساخت نہال مصیبت زمین دل ریشہ درد و الم دوانید
یا غمیکہ از حدوث این حادثۂ جانگزا و صدمۂ عظیم لاحق حال شد بیانش بیرون از اندازه قیل و قال است یا اخوان
درد و الم یوسف وار در چاه شفقت مصیبت انداخت یا از سنوح سانحۂ جان فرسا یا از استماع واقعۂ اندوه فزا غم
سینہ کوب **بیت** بیقراری بدل قرار گرفت * تاب و طاقت تن فرار گرفت * یا شنیدن این خبر وحشت اثر
بر ہمزن خانمان صبر و قرار گشت یا خار تحیر و تالم و تحسر دامن جمعیت پاره کرد جہان پیش چشم گریان تیره و تاریک شد ہجوم
ہموم و لشکر غموم از بسکہ جلوریز رسید کشور دل یکسر پامال گردید یا دل بدرد جاں گسل و اصل و جان بیتاب ہزار در درا
منزل شد برق خرابی خرمن خرمی پاک بسوخت نوک ناوک غمناکی سینہ را دوخت یا چہا نائرۂ اضطراب کہ اسباب تاب و
طاقت بسوخت و کدام غم والم کہ چشم خرمی و دیدۂ شادی را پر آب نساخت ہنگام تشریح مجرۂ الاشک سیاه از چشمہ
چشم سواد خامۂ اسرمۂ خاموشی دہان ہر چند جان از غم کاست خامۂ سودی برنخاست یا چندانکہ گریہ و زاری نمود
لیکن بہبود نبود یا ہر چند بجزع و فزع پرداخت فامافائده رو نداد چون این معاملہ را حاصلی سوای حرمان نیست و این
مرض را بہتر از شکیبائی و صبر درمان نہ بموجب آیۂ کریمۂ کل من علیہا فان و این نقش بر صفحۂ خاطر جمیع اعاظم و اکابر
یا بر لوح دل ہمگنان یا بر تختۂ قلوب ہر ادنی و اعلی ہمہ وضیع و شریف یا جمیع خرد و کلان یا بزرگ و کوچک یا اکابر و
اعاصی و اہالی و موالی یا کہ و مہ یا صغیر و کبیر یا صغار و کبار یا نادان و دانا یا ہر غافل و عاقل یا ہر کسی یا ہر متنفسی یا آفرید

یا هر انسان مرتسم منتقش و مرقوم و مثبت و منقوش ست یا صورت ترقیم و طراز تحریر پذیرفته یا گرفته یا یافته یا دارد که
هر چه از پردهٔ نابود یا عدم یا غیب بوجود آمده یا موجود شده یا جلوه نمای شهود گردیده یا از کنج خفا و زاویهٔ اختفا بظهور رسیده
یا صورت پذیر ظهور گشته یا از زاویه یا زوایای انزوا بصحن بروز پیوسته یا از نهانخانهٔ نیستی به پیشگاه هستی جلوه نما
گردیده یا از گوشهٔ مستوری به پیرایهٔ ظهور پوشیده یا از پردهٔ نهانی لباس ظهور در بر گرفته یا از تهخانهٔ معدومی
بصفهٔ اظهار یا ببالاخانهٔ نمود رو نموده یا از عالم نابود بعالم بود یا بجهان وجود نمود یافته یا از پستی عدم به بلندی هستی
جلوه پیرا گردیده یا بمنصهٔ هستی جلوه گر گردیده یا از نیست هست گردیده یا از شب نیستی بروز هستی جلوه افروز شده یا
از ظلمات عدم در آیینهٔ تکوین یا در مرآت ایجاد یا عالم صورت یا آفرینش یا پیدایش صورت نما یا چهره افروز یا عکس انداز
یا منعکس گشته یا از خانهٔ نابود بمحل وجود موجود شده یا از مکمن عدم بپایهٔ وجود پیرایهٔ وقوع یافته یا از شب غیب بروز بروز
جلوه افروز شده باز معدوم خواهد شد یا بعدم خواهد رسید یا راه معدومی خواهد جست یا بتهخانهٔ نیستی خواهد رفت یا با
نهان راه خواهد گذاشت یا خواهد نهاد یا منعدم خواهد شد یا سفر گزین تیه نیستی یا اراده ساز و عزیمت نمای [illegible]
نیستی خواهد شد یا شربت اجل خواهد نوشید یا ذائقهٔ موت خواهد چشید یا غریق بحر فنا خواهد شد یا فانی خواهد شد یا رهنورد
جادهٔ فنا خواهد شد یا بظلمات مرگ خواهد رفت یا بکنج موت خواهد خزید یا تارک این جهان خواهد شد یا گام سنج یا قدم فرسای
صحرای فنا خواهد شد یا رهگرای منزل عدم خواهد گشت یا مسافر بادیهٔ عدم یا گام پیمای مقام فنا خواهد شد که کل شیء
یرجع الی اصله و رفعت پرواز دیگر در بیان غم اندوز با استماع حادثهٔ جانگزا یا بجانکاهی صدای ماتم زا یا بسنوح سانحهٔ مصیبت افزا
یا بحدوث حادثه یا بوقوع واقعهٔ جانکاه یا بشنیدن یا دریافت حقیقت وفات یا انتقال یا نقل ارتحال فلان بعضی تأسف
و تیغ تألم و تلهف دل را دو نیم ساخت و جگر را مجروح گردانید سنان که بر سینهٔ نیاز دفینه کارگر گردیده نیزهٔ ناله سر بفلک کشید
تیر الم و خدنگ غم جگر دید هزاران علم درد و الم یا رنج و غم یا درد و هم زخمهای کاری بر دل فدویت منزل رسانید یا در
شنیدن خبر وفات فلان چها غم که بخاطر نرسانید و کدام الم که در دل راه نیافت اگر زبان بر سر بیان آید از کمال حیرت
لال گردد و اگر قلم در پی نگارش شود بتحریر شمهٔ آن مجال ندارد و اگر بیان صدد گذارش گردد اظهار اندکی ازین حال محالست
پرواز دیگر رسید که خبر وفات فلان سید هزاران غم و الم بخاطر رسانید مرغ روح از آشیانهٔ تن پرید یا فلان از که
احوال حلت فلان شنید پنجهٔ غم گریبان صبر درید جامهٔ صبر دریده مصیبت اندوه سینهٔ شکیبائی خراشید تیغ مصیبت و الم رشتهٔ راحت و
آرام جراحتهای بی اندازه رسانید رشتهٔ جان گسل و امن دل گرفت دل پاره پاره و سینه چاک چاک گردید پرواز دیگر
دیر و زود باقی فلان در یافت شد یا بدریافت مدیار سید یا پیوست یا انجامید یا شنیده شد یا بگوش رسید یا اصغا گردید

یا با صغا رسید یا باستماع آمد یا مسموع شد یا دریافت یا بپایهٔ اظهار پیوست یا پیرایهٔ اعلان یافت یا ظاهر شد یا ظهور یافت
یا بظهور انجامید یا معلوم شد که فلان تاریخ فلان غربت آخرت را بر توطن دنیا اختیار کرده یا فلان سفر دار البقا
بر سکونت این محنت سرا اختیار امد یا مختار افتاد یا فلان ودیعت یا امانت حیات مستعار بمالک حقیقی سپرد و پرداز دیگر
تا خبر وفات فلان شنیده ام یا بگوشم رسیده است در خود نیستم یا از خود رفته ام یا حیرتی دارم که خود را نمی پندارم یا بسان
پیکر تصویر یا برنگ نقش دیوار یا چون قالب بیجان یا مانند صورت قالین بر زمین افتاده ام یا چنین حرکت هستم یا از زندگانی
خبر ندارم یا نشست و برخاست از یاد رفته است یا خواب و خور فراموش گشته یا همرنگ غنچه سربسته یا بشکل شگوفهٔ ناشگفته
سراپا خونم و کمال غمگین و بسیار محزونم هوش در سر نماند و حواس باطن و ظاهر پریشان گردیده یا غمیکه دامنگیر حال
گردیده است نه در پلهٔ تحریر گنجد و نه بمیزان تقریر سنجد ظاهر است که شنیدن این خبر عذوبت حیات را بمرارت ممات
مبدل ساخت یا شنیدن یا از اصغا یا از استماع این صدای جان فرسا لذت زیست یا عیش زندگی یا فرحت زندگانی
بشدت نزع یا بتکلیف مرگ یا جان کندن یا جان کنی یا بکدورت مردن یا بسختی مرگ یا بتلخی موت ابدال یافت
یا بدل شد یا زندگانی بمنزلهٔ مرگ یا حیات بدرجهٔ ممات رسید دیدن یا دیده باید یا باید دید یا خیال باید کرد یا
تصور توان نمود که چه قیامت برپا کرده باشد و چه آفت بر سر بینندگان آورده باشد یا وای بر حال آنکس که با
یا پیش نظر یا روبرو یا نصب العین چنین حادثه بگذرد یا چنین صدمهٔ عظیم وقوع یابد یا این بلای شدید واقع گردد
یا آفت چنین که جسم کوه از هیبت آن بشگافد و جگر شیران از هم پاشد بچشم خود بیند یا معاینه کند یا ملاحظه کند لاعلاج
یا ناچار یا لا محاله یا جبراً یا قهراً یا ضرورةً یا بحکم ضرورت یا بنظر مشیت الهی یا بحق تقدیر راضی برضا و صابر بقضا شدیم یا
یا راه مصابرت پیش گرفت یا صبر ساخت یا صبر کرد یا شکیبا شد یا شکیبائی گزید یا بدامن صبر کشید یا بجز صبر
چاره ندید یا سکونت گزین گوشهٔ شکیبائی شد یا اقامت پذیر کنج صبر گردید یا مسکن صبر سکونت ورزید یا سوای
مصابرت مسلک سلامت ندید یا بنظر نیامد یا متصور یا معلوم یا مفهوم نشد یا صبر اقوت جان گردید یا در چون چرا چاره سلامت
نیافته سکونت را قوت جان بیچاره نمود یا قلق و اضطراب بسکونت و قرار بدل کرد یا فریاد و فغان یا آه و ناله یا گریه
و زاری یا اضطراب و اشکباری جزع و فزع را بسکونت و خاموشی مبدل ساخت یا با صبر و سکونت همدوش گشت یا قرین
مصابرت گشتیم یا بصبر و سکونت نشستیم یا بسکوت و خاموشی پیوستیم یا صبر را سرمایهٔ سلامت دانست یا دست صبر گرفتیم
یا دامان صبر بچنگ آوردیم یا بر ستون صبر و سکون تکیه زدیم حیف صد حیف یا افسوس صد افسوس یا دریغا یا واویلا
وا حسرتا و وا مصیبتا و افریادا و دردا آها ثم آها هی هی هیهات هیهات و وای صد وای که سرچشمهٔ این سنیحی سرای

زود سرای ابیست غم بیننده تشنه و دنیا کوهیست که لعلش سوای اخگر آتش نه خمر خمخانهٔ این خراب‌آباد از خمار خراب
خمیر نرفته یا گرفته صهبای این مصطبه کیفیت مضطربی پذیرفته این از بیمدار ناپایدار جای مصیبت و آزار است نه منزل
آرام و قرار ظاهر است کسی که در دنیا برای چندی از رفاقت جدا گردد بحسب ضرورت بجائی رود یا جاده پیما یا گام فرسا
یا قدم فرسا یا رهگرای یا ره نورد یا سفر گزین یا غربت پذیر یا مسافرت دوست یا راهگیر یا روانه یا روانگی پذیر یا راهی یا فریاد رس غربت
نواحی ملکی شود و حال آنکه بحسب عادت یا موافق رسم عالم امید آمدن یا ملاقات کردن یا رجای مراجعت یا معاودت دیدار
چه قدر قلق و چها آزردگی و رنجش بر دل گذرد و فراق آن بچه درجه شاق باشد پس اینچنین مفارقت الهی که باز آمدن
اصلاً اصلی ندارد یا مراجعت هرگز ممکن نیست چگونه یا چسان یا بچه طور یا بچه منوال یا بچه عنوان یا یکدام اجمل
وسکوت خواهد بود لیکن چون این آمد و رفت باختیار مختار حقیقت بنده را بوجه من الوجوه یا بنوع من الانواع یا بطور
من الاطوار یا بهیچگونه دخلی نیست شایسته جناب یا سزاوار آن خدایگان یا لائق خادمان یا شایان شان ملازمان
یا مناسب جلال آن مزشناس حکمت الهی آنکه رضای مولی از همه اولی تصور فرموده یا رضای ملک العلام مقدم بر جمیع
مرام داشته معتصم بحبل المتین شکیبائی یا باعتصام فرمای رضای ایزدی یا متمسک یا تمسک گزین یا متوثق یا تشبث آئین
بعروة الوثقای مرضی الهی یا اقامت فرمای بزم مصابرت یا جلوس فرمای مسند صبر یا رونق افزای وسادهٔ سکونت
و اصطبار یا زینت بخش محفل صبر و قرار شوند که ان الله مع الصابرین و آن مسافر ملک بقا و تارک این دار فنا یا
عزیمت فرمای ملک بالا یا غربت گزین جهان جاودانی و گذارندهٔ سکونت عالم خاکی یا مسافر منزل قدم یا قدم فرسای
عالم عدم یا جاده نورد عالم مغفرت یا اقامت گزین ملک رحمت الهی برای سلاطین و امرا مغفرت پناه
یا خلدآرامگاه یا جنت نشین فردوس مکان علیین مقام ارم آرامگاه زینت بخش گلشن فردوس آسودهٔ جنت الفردوس
رونق افزا و رنگ مغفرت غفران پناه مغفرت آب یا مغفرت نصاب عروج فرمای معراج مغفرت یا لا و مرقات رحمت
ایزدی باید نگاشت و برای دیگران الفاظ سابق یا مرحوم یا مغفور و مبرور بهشت نصیب جنت مقام را بفاتحه فاتحه و
رائحه دعا یاد فرموده انا لله وانا الیه راجعون خوانند یا بر زبان فرمایند و دلاسا یا دلبری یا دلدهی یا دلداری یا
دلجوئی یا خاطرداری یا استمالت یا تشفی بخشی یا تسکین سانی پس ماندگان یا باقیماندگان یا باقی عمرگان یا مردمان خانه
پیش نهاد یا منظور یا دل نهاد یا مد نظر یا مرکوز خاطر عاطر دارند یا بر ذمهٔ همت واجب و لازم خیال یا تصور یا تصور فرمایند
که هر شاه و گدا از همین شاهراه در پیش است و رهزن اجل در پس یا هر خلقی را هلاک اهل هلاک چشیدنی است و ساغر این می کشیدنی
و هر آفریده را همین راه رفتنی است و رفته رفته همین مقام گرفتنی خالق موت و حیات و آفریننده شادی و غم آن

بیدای عدم و سباح قلزم قدم یا غائص بحر مغفرت یا غریق دریای رحمت الٰهی یا بهره یاب بقا را در جوار رحمت خود
یا در راحتکده آمرزش خویش جا داد یا مقام بخشاد یا سکونت عطا فرمایند یا اقامت کرامت نماید یا فرماید یا قیام
گرداناد یا مغفرت نصیب کناد یا بیامرزاد و آنجناب خدا آگاه و دانای حکمت الٰهی را سلوک به راه صابرین شد رضا بخشاد

احوال ماتم اینجا درین زمان مصیبت توامان بقضای الٰهی یا مشیت ایزدی یا بتقاضای حکمت یزدانی یا بقضا
یا بمقتضای ارادت حکیم علی الاطلاق یا مصلحت اندیشی خواهش ربانی یا بتقاضای قضا و قدر یا قضا را یا از
اتفاقات یا بموجب حکم حکمت بالغه یا بمقتضای حکمت کامله یا بفرمان قدرت عز و قدیر یا بامر آمر حقیقی یا بفرمان آفریننده عالم
یا بحسب تقدیر یا بارادهٔ مختار حقیقی واقعهٔ هائله فلان بوقوع آمد یا رو داد یا رونمود یا وقوع یافت یا گرفت یا بظهور پیوست
یا فلان برحمت الٰهی گذشت یا مسافر مجاور راه بقا یا مهاجر ملک فنا شد یا روانهٔ آنجهان گشت یا راهی نواحی رحمت الٰهی
گردید یا براهی گذشت که هر آفریده را ناگزیرست یا از جهان فانی بعالم جاودانی رحلت یا ازین سرای حزن و ملال
ارتحال کرد یا ازین دار رنج و محنت رحلت گزید یا ازین غمکدهٔ تباهی بفردوس راهی شد یا مسافر ملک موت یا سیاح بیدای
فوت گردید یا وفات کرد یا طوطی روح از قفس عنصری پرپرواز کشاده بر شاخسار طوبی آشیانه گزید یا جهان بگذران الگذاشت
یا وداع کرد یا پدرود کرد یا فلان را جان از رفاقت تن یا روح از مرافقت جسم جدا شده یا مفارقت یا مهاجرت گزید
یا روح فلان تن را گذاشت یا سیاح روح گلگشت گلشن فردوس نمود یا فلان ترک حیات مستعار کرد یا فلان لباس حیات
یا جامهٔ زندگی یا خلعت زندگانی از بدن بر آمد یا چاک کرد یا پاره گردید یا فلان مدت حیات بتقاضی اجل سپری یا رخت
اقامت ازین جهان چید یا برداشت یا سکونت عالم فانی ترک نمود یا گذاشت یا از دار دنیا روانهٔ خانهٔ عقبی شد ندیا
از سرای مجازی بخانهٔ حقیقی رفتند یا رحلت فرمای دار البقا شدند یا ازین دار بیمدار ناپایدار سریع الزوال قریب الانتقال
بی قیام قلیل القیام سپنجی مقام یا ازین خانهٔ غمات و کاشانهٔ فوات یا محل فنا یا کدورت کدهٔ مصیبت بدار القرار یا بدار الجزا
یا بدار السلام کوچ فرمودند یا ازین سرای اندوه و ملال انتقال فرمودند یا انتقال فرمایا عالم یا عزم فرما یا عزیمت نمای
ملک لایزال شدند یا مجوز اقامت یا تجویز فرمای اقامت دار السلامت یا آرام فرمای دار السلام گشتند یا از بود و باش
این سرای سعی و تلاش بیزار شدند یا بجوار رحمت پروردگار پیوستند یا پیوند الفت ازین جهان بریدند یا قطع کردند
یا دل از محبت حیات دنیا بر داشتند یا جهان را پشت دادند یا فلان را کشتی تن شکست یا فلان از بحر دنیا بساحل عقبی عبور
فرمودند یا دامن حیات از پنجه یا از دست رها کرد یا گذاشت یا سکونت آن جهان یا گلگشت گلشن جنان یا قیام دار السلام خوش
فرمود یا فلان را در گلزار بهشت گذر افتاد یا اتفاق سفر آخرت افتاد یا مسافرت آخرت در پیش آمد یا فلان را بسفر آخرت

کشاده‌اند یا نهاده‌اند یا گذاشته‌اند و داغ مفارقت دائمی بر دل یا بر سینهٔ اقربا و احبا یا بر جگر محبان و دوستان و خویشان
یا بر قلب خویشان و بیگانگان نهاده‌اند یا داشته‌اند یا گذاشته‌اند یا راه رحلت پیموده و جمیع اقربا و احبا را از محرومی ملاقات خود
یا از فراق دائمی خویش یا از درد مهاجرت خویش هلاک نموده‌اند یا در بلای هجران یا در آفت فرقت یا هجرت خود غمگین
یا اندوهگین یا اندوهناک یا سینه چاک یا گریان یا آه زنان یا فریادکنان یا با ناله و فغان یا آب دیده یا چشم پر آب
یا دل ریش یا سینه فگار یا دل کباب یا محزون و مغموم یا با دل بریان یا دیدهٔ گریان گذاشته‌اند و فلان را مدت عمر سپری
شد یا بسر آمد یا بانجام رسید یا فلان آرامگاه ابدی قیام فرمود یا فلان را مینای حیات و شیشهٔ زیست بسنگ ممات
در ایام بشکست یا خانهٔ تن از باشندهٔ روح ویران شد یا فلان با دل غزل رسید یا جان بحق تسلیم کرد یا قضا را
یا بسبب قضا قضای فلان در رسید یا فلان جان بحق داد یا جان بجهان یا بجان آفرین داد یا بحق واصل شد یا وفات
یافت یا کرد یا فلان را وفات و نمود یا در رسید این الفاظ خصوصیت بدرجهٔ اندک عالی ندارد بلکه بتبدیل الفاظ
جمیع عبارات بدرجهٔ بسیار عالی و نهایت عالی و مساوی و خرد و غیره هم باید نوشت برای نشان تبرع
مغفرت یا نقاب احتجاب یا پردهٔ مغفوری یا غفران یا دامنی یا معجر یا شعر خفا یا دامن خفا یا چادر رحمت الهی
یا برد مغفرت بر رو کشیده یا بر رخ یا بر چهره افگنده داخل خلد شدند یا بسر ابرهٔ وفات چهرهٔ حیات پوشید یا جلباب
رحمت الهی بر سر کشیده بحریم رحمت ایزدی رحلت فرما شدند یا بحرم سرای مغفرت اقامت نمودند برای طفلان
آسودهٔ مهد عدم گشت یا درگذشت یا زیب آغوش حور یا زینت دوش دایهٔ اجل گردید یا از پستان دایهٔ موت شیر خورد
یا در مهد موت آرام یافت یا بسوی بهشت شتابان شد یا گلزار فردوس را بازیگاه خود ساخت یا فلان را دایهٔ رحمت الهی
کلاه اجل بر سر نهاده یا فلان گلچین گلبن ممات شدند یا فلان در چمن خلد خرامیدن و چمیدن و دویدن آغاز کرد
و داغ جانسوز فراق بر دل مادر و پدر گذاشت چندی همگنان را اندوهگین و مغموم داشت لیکن چون وقوع این حادثه
بمشیت الهی بود جای دم زدن ندیده پا بدامن صبر کشیده لب بچون و چرا نگشاده آن قدردان نیز فرمان کبریائی
از دست ندهند و از دائرهٔ رضا قدم بیرون نگذارند بموجب آیهٔ کریمه یا بمصداق هدایت اتفاق یا بفحوای هدایت
اخشوا فیض اتقوا هدایت ادا یا بموادای هدایت لوا سرا پا اهتدا یا بسخن داعم یا ارشاد فحوی یا بفحوای امید مژده‌ای
فیض عظیم لاتقنطوا من رحمة الله متوقع یا امیدوار دیگر نعم البدل و بهترین عوض بوده طبیعت
استقامت آفرین یا خاطر عاطر یا دل مستقیم را از بار گران بی‌صبری و زاری یا از گرانباری گریه و بیقراری
سبکدوش فرمایند یا گرانباری ناله و اشکباری را بدوش استقامت همدوش بار ندهند که این سرگذشت هم

همه گذشتنیست و همه مسافر آن جهان گشتنی **مناسب عنوان** فلان بمرد یا فوت شد یا فلان رخت
زندگی با آتش موت سوخت یا مرگ پیش آمد یا بر سر فلان لشکر موت تاخت یا فلان را مرگ رو نمود یا عمر تمام
شد یا بسر آمد یا بانجام رسید یا فلان مجروح پنجهٔ موت یا زخمی تیغ مرگ شد یا فلان را نشتر مرگ رگ زندگانی
برید یا اره ارادت الهی یا تیشهٔ مرگ قاطع یا قطع ساز درخت وجود فلان گردید یا فلان بحسب قضا یا قضا را
علف تیغ قضا شد یا تیغ مرگ گردید **برای کفاران عداوت نشان فی النار و السقر** شد یا واصل
دوزخ شد یا بسوی سقر سفر کرد یا بدار البوار قرار گزید یا بجهنم رسید یا خار وجود فلان بآتش دوزخ سوخت یا هیمهٔ گشت
یا بنا رخیستی سوخت یا رهگرای کرهٔ فنا شد علی هذا القیاس **برای پادشاهان و امیران** اولو العزم علیه
بندگان عالی جناب ظل سبحانی متوجه دار السلام شدند و اعلام نصرت اعتصام یا ظفر علامت توجه فرمای
یا نهضت فرمای دار الملک خلد شدند یا جناب عالی خدیو دولت و اقبال بتقریب گلگشت گلشن فردوس
عازم دار السرور مغفرت یا رحمت الهی شدند یا سواد خیر البلاد جنة الفردوس مضرب خیام خدام کرام حضرت خلیفه الزمانی
شد یا فضای روح افزای دار السلام و دار الامن خلد برین مخیم سرادقات عز و جلال بندگان عالی یا بندگان حضور
سلطانی گردید یا دائرهٔ دولت و عظمت محیط بیت عنبر سا یا رونق بخش یا زینت افزا یا زیب ده یا جلوه فرماي روز
فردوس برین یا اعلی علیین یا نهضت فرمای جوار رحمت یزدانی گشت **مبارکباد تولد و غیره** درین روز
فیروز دولت یا مسرت اندوز نشاط افروز مصیبت سوز فرحت آموز یا ایام فرخی انجام فرخنده و جام هنگام سراپا
آرام میمنت التیام یا انضمام یا انظام یا انتظام یا دریولای تهنیت انتما عشرت پیرا نشاط آرا تحیت افزا خرمی ضیا یا
ایا یا درین زمان سعادت یا میمنت نشان تهنیت عنوان فرحت توامان عشرت قران مسرت همعنان بهجت نشان
سعادت اقتران محفوظ الامان مقرون المسرة یا درحین سعادت قرین یا بهجت قرین تهنیت آئین یا آگین تفضین یا
درین وقت خوش یا دلکش یا مسعود یا محمود یا سعادت آمود تهنیت آمود و فرخی نمود سعادت صعود یا در ساعت عشرت نما
خرمی بضاعت فرخی بشارت یا در ساعت همایون دولت سعادت مرتبت تهنیت منزلت بشارت عشرت اشارت
یا سراپا دولت یا سعادت یا سراسر مسرت گرامی درجت یا نوید با صد امید میمنت جاوید خرمی تشیید یا ثمرهٔ
تهنیت افزای تولد یا ولادت یا میلاد فرزند دلبند خاطر پسند سعادت پیوند ارشد ارجمند بخت بلند عمر
بجان پیوند یا پسر سعادت اثر لخت جگر نور بصر فروغ نظر یا ولد اسعد ارشد یا ظهور گرامی گوهر دولت و اقبال از برج
کان حشمت و کمال یا بروز درخشان درر دولت و سعادت از بطن صدف عصمت عفت یا از حقه یا از درج تمنا یا

آرزو یا مراد یا مقصود یا مامول یا طلوع فروزان کوکب سعادت از برج ولادت یا سطوع رخشان نیّر اقبال از سپهر
آمال یا ابتسام غنچهٔ آمال و امانی در گلستان اقبال و کامرانی یا شگفتگی شگوفهٔ شادی در گلشن آبادی یا بار آوری
دوحهٔ بهره وری یعنی تولد فرزند ارجمند اقبالمند سامعه افروز یا سامعه پیرا یا گوش ارا یا گوش رس یا سامعه شنا
یا زیب سامعه یا زینت گوش یا فرین یا زیب افزا و آرایش بخش گوش یا مژده رسان یا نشاط بخش یا بزم افروز
محفل آرای انبساط یا زیب مجلس سرور یا زینت بخش فرحت یا چراغ افروز خانهٔ دل یا شمع افروز کاشانهٔ جان یا
نور افزای شبستان مراد یا رنگ افروز گلستان کامرانی گردید خانهٔ جان یا کاشانهٔ جنان یا روح یا کاخ روح یا قصر یا
مقصورهٔ روان منور و روشن گشت یا با صغا و استماع نوید برآمد ثمرهٔ بهبود بر شاخ مقصود سرور موفور و انبساط
نامحصور یا نشاط تازه و انبساط بی اندازه یا گوناگون نشاط و بوقلمون انبساط یا انواع انواع خرسندی و اقسام
اقسام بهره مندی بجان و دل حاصل و متواصل شد یا دامن آرزو بلآلی متلالی مراد یا بگلهای امانی و آمال
مالامال گردید یا ساتگین خاطر و پیمانهٔ دل از بادهٔ مقصود و صهبای نشاط لبریز یا ملیئ یا لبالب یا پرگشت
یا شنیدن مژدهٔ تهنیت افزای شادی کتخدائی فلان یا شادی کار خیر دختر یا صبیه یا برخوردار فلان یا شادی
نسبت یا منگنی وغیره فلان خرسند فرما گردید ظهور این ثمرهٔ شجرهٔ مراد یا میوهٔ دوحهٔ تمنا بشارتیست که گلستان حیات
والما بهار انبساط شگفتگی گیرد یا نضارت پذیر باشد یا چنان مژده نیست که گلهای شادمانی بخزان پژمانی
پژمردگی و افسردگی پذیرد تازه ساز گلستان موجودات آن نهال اقبال بختمندی را در گلستان همیشه بهار
خورشید پایه یا هما پایه همایون یا عالی یا والا یا شریف یا گرامی بثمرات عمر طبعی نهال ساخته خرم و خندان یا شگفته
و ریان یا سرسبز و شاداب و منضر و مطر النضارت پذیر خضارت یاب داشته بران خداوند و جمیع خویشاوند
فرخ و همایون یا مبارک یا محمود و فرخنده یا سزاوار و مسعود فرماید یا گرداناد یا کناد یا درجهٔ فرخندگی بخشد یا زینت
مبارکی عطا فرماید یا بجشن فرخی مقرون فرماید یا فرخی فراوان کرامت فرماید شکوه گذشتن مدت مدید
یا ممتد یا متمادی یا دراز یا بسیار و کثیر یا بعید یا لا تعد و لا تحصی یا بیحساب یا بیقیاس یا بیشمار یا موفور یا نامحصور یا
ایام فراوان یا بیکران یا بعید یا بعید یا لا تعد یا لا تعداد یا زمانهٔ بی پایان یا افزون از بیان یا زیاده از شمار یا بیرون
از گفتار یا خارج از اظهار یا بیش از تحریر یا رقم یا ترقیم یا نگارش و تقریر یا تبیان گذشت میگذرد یا رو بگذشتن
یا رو بانقضاست یا بامتداد یا بطوالت منقضیست یا گشته یا گذشته یا سپری گردید یا درگذشتست یا تمادی
ایام جلوه نماست یا عرصهٔ کثیر انقضا پذیرست یا مدت موفور و مرورست یا مدت بعید رو بانقضای پیوند یا دکه ست

یا مدتست یا عرصهٔ الیست یا روزهاست یا عرصهٔ طویل گشته و مدت ممتد گذشته یا رد بتطویل آورده یا طوالت
مدتست یا وفور عرصه مرو یافته یا امرار مدتست یا دیر شد یا سالهاست یا روزها بشب سیده و شبها روز گردیده
یا مرور عرصه و بظهور رست یا روزگاریست که نوید خیریت و اعتدال یا صحت و سویت یا تندرستی یا امن و امان
یا خیر و سلامت یا خرمی و عافیت یا شگفتگی و خرسندی یا خیر و فلاح یا امن و صلاح یا فرحت و بحالی و ابتهاج ذات والا
یا عالی یا ستوده صفات کثیر العنایات سامی درجات موفور المرحمة و فور المکرمة لازم الالتفات سراپا نوازشات
قدسی صفات مجمع جمیع صفات معدن البرکات مخزن عنایات سرچشمهٔ تفقدات کافی توجهات وافی الحسنات
و ذات المحسنات یا مزاج و هاج عطوفت امتزاج سراپا ابتهاج نوازش منهاج یا وجود با جود عطوفت امود نوازش اندود
کرم نمود یا خاطر عطوفت مآثر یا مظاهر یا ذخائر یا مناظر یا شفقت ناظر یا خصر عطوفت مظهر نوازش گستر شفقت پیکر
عنایت جوهر هدایت اثر نیافته یا تسکین بخش یا افزای خاطر تسکین نگشت یا سرمایهٔ طمانیت یا ذخائر اطمینان
بخاطر نگران حاصل نشد یا بوصول موصول نگشت یا بحصول نا نجامید یا بوصول نه پیوست یا بمعرض ایصال
نیامد یا بدریافت مژدهٔ عافیت عالی ذات عطوفت آیات یا عنایات سمات مطمئن منبسط نگردید یا نفر مود ند
یا بصدور گرامی نامجات افع پریشانی و رافع نگرانی نگشتند یا باهتزاز نسیم عنبر شمیم یا بهبوب نسائم شفقت شمائم
نوید خیر و تندرستی یا ورود رقائم کرائم نضارت ضمائم یا صدور همایون ملاطفه بهار تزیین غنچهٔ پژمردهٔ دل نیاز منزل
فدویت حاصل نیاز واصل فدویت شامل نیاز حامل عجز مائل نیاز سائل فدویت حمائل نیاز عامل یا گل فسرده
خاطر نیاز مآثر رونق شگفتگی نیاورده یا بهره یاب شگفتگی یا ہم آغوش خرمی یا ہمدوش تازگی نگردیده یا بهبوب هوای
اصدار عطوفت نامهٔ نزهت یا نضارت آمود طراوت بخش گلستان خاطر نگشته یا وسیلهٔ سرسبزی کشت کامرانی
نگشت یا آب و رنگ گلشن خرمی و نشاط نگردید یا قلم عطوفت رقم شفقت علم عنایت سلم مرحمت شیم اشفاق شیم
نوازش توام سراپا کرم یا کلک گوهر سلک یا خامهٔ نوازش علامه کرم ختامه شفقت شمامه از پیشگاه عطوفت خصوصیت
یا اجازت تحریر خیریت نیافت یا از عدم وصول مفاوضه عدیم المعاوضه روزی نیست که در چشم فدویان یا دیده
چشم براهان مقدم فیض توام یا عطوفت همدم یا در چشم دیدهٔ باز کردگان براه قدوم برکات لزوم والا نامه
شب تار یا دیجور تیره تر نباشد و شبی نیست که بهمسری روز قیامت سر مو فرق نداشته باشد یا از مدت دراز یا از
عرصهٔ طویل که نوازشنامهٔ گرامی شرف صدور نفرموده کمال تعلق و متفکری و متحیر حال نیاز اشتمال فدویت مآل
کنیه الاختلال شکسته بالست یا خار تفکر و خلجان مین دامنگیر جمعیت و اطمینانست یا دل نیاز منزل ماهی در گرداب اضطراب

یا در ورطهٔ اضطرار بیقرار و بیتاب است یا خاطر فدویان بسان سیماب مصروف اضطراب یا دل بیقرار گرداب اقرار

موبمو صرف اضطرار است یا خاطر منتظر آن خیلی متردد و متفکر میماند یا کمال متردی عائد حالت **شکوه**

فراموشی از روزیکه یا ازان روز که یا ازان دم یا از هنگامیکه یا از ساعتی که یا ایامیکه یا حینیکه یا وقتیکه رونق افروز

یا زیب افزا یا زینت بخش یا تشریف فرما یا عزیمت پذیر یا عازم آن نواح یا صوب یا طرف یا سمت یا جهات

یا ضلع یا اضلاع یا بقاع یا اقطاع یا دیار یا آنسو یا آن ملک یا مقام یا جا یا آن جوار شده اند یا تشریف شریف

رونق افزای آنجا گشته اند یا نهضت یا عزم یا ارادهٔ عالی زینت بخش آن حوالی بوده است یا تشریف اشرف

آنطرف اشرف پرشرف فرموده یا شرف افزوده یا بخشیده اند یا عزم گرامی بآنطرف صورت تصمیم پذیرفته

یا قدوم برکات لزوم موجب آبادی آن مرز بوم بود یا ارادهٔ آن عطوفت پناهی زیب افزای آن نواحی شده است

یا تشریف بری گرامی ذریعه یا وسیلهٔ تزیین آن سرزمین گشته یا سایهٔ عطوفت بر ساکنان آن نواح انداخته اند

یا بر باشندگان آن مرز بوم ظل افگن و سایه گستر بوده اند یا عزم گرامی تارک اقامت اینجا یا موجب ترک قیام

اینمقام گردید یا بسایه اندازی و ظل افروزی یا پرتو افگنی عالی پایهٔ عزت ساکنان آن حوالی را مستزاد فرموده اند

یا نظر شفقت بر مردمان آن مکان انداخته یا چشم مرحمت بر ساکنان آنجا کشوده و ما فدویان المحرومی خدمت

لازم البرکت ره نورد جادهٔ قلق و اضطراب فرموده اند یا دست مبارک از فرق بابی سر و پایان بر داشته بر سر باشندگان

آن سرزمین گذاشته یا مردمان آنصوب را بنظر مرحمت یا بچشم رحمت دیده اند و یا راسخ کیشان فدویت اندیشان

را دوام مهجوری خدمت یا حرمان ملازمت شریف گرفتار گردانیده یا از روزیکه محرومی گرامی ملازمت و نمامت

یا رو داده یا حرمان همایون ملاقات برکات آیات کوه ترددات گوناگون بر کاه جسم نحیف انداخته یا

بار قلق بر پشت فدویان افگنده یا از روز رونق افروز بودن آنصوب تا امروز بصدور همایون مراسله یا ملاطفه

شفقت مفاوضهٔ عطوفت یا رقیمهٔ رافت یا نمیقهٔ مکرمت بهره یاب سعادت نفرموده باقی از قسام عبارت سلک خط

انچه خواهد بنگارد دعا او تعالی یا ایزد تعالی یا حق تعالی یا باری تعالی یا خدای تعالی یا الله تعالی و تقدس

یا تبارک ذات مبارک را بر تارک نیازمندان درگاه سلامت با کرامت ارا دیا جناب اقدس تعالی تقدس

ذات مقدس یا اشرف یا والا یا عالی یا شریف یا گرامی یا ستوده صفات قدسی سمات مجمع البرکات لازم الحسنات

کامل المحسنات یا وجود با جود عنصر کرامت مظهر یا لطیف ابد الدهر یا دائما یا مستدام یا مدام یا علی الدوام یا الی یوم

یا تا قیام قیامت یا زمان سلامت بخوبی و فرخندگی و فرخی و مبارکی برسند یا برساده یا چار بالش یا صدر سلامت یا

تندرستی یا صحت یا اعتدال یا امن یا خیریت یا عافیت امان یا حفظ و حمایت بود یا خویش اقامت فرمایند
یا زینت بخش یا رونق افزود اراد که باعث عزت عزت طلبان موجب قدر بیقدران ذریعهٔ اعتبار بی اعتباران
یا وسیلهٔ وقار بیوقاران یا واسطهٔ مفاخرت دنیا و آخرت یا ثمر بلند پایگی یا بلند پایگاهی یا بید شکگان یا تهیدستان
یا خاکساران یا مورث اعزاز و امتیاز یا منتج تکریم و اکرام فدویت کیشان همان تواند شد یا ازان متصور است
یا منحصر برنست یا بعهد اوست یا در ضمن آن مضمر یا مرتهن یا منزوی یا مختفی یا مطوی یا منطوی است **طلب چیزی**
فلان چیز عنایت یا مرحمت یا کرامت یا امداد یا لطف فرمایند یا اگر نوازش فرمایند دور از فدوی نوازی
یا بعید از شفقت یا عطوفت طرازی یا مستبعد از اشفاق مربیانه و الطاف کریمانه نخواهد بود یا از قرینهٔ بنده پروری
و اشفاق گستری یا مربی گری دور نخواهد بود یا اگر بعنایت فلان چیز ممتاز فرمایند گنجایش دارد یا پیرداز دیگر
فلان کس بعنایت میرسد یا مستفید سعادت یا مشرف یا مفتخر میشود یا بهره یاب یا شرف اندوز سعادت خدمت
میشود بعنایت فلان چیز دریغ نرود یا فلان کس براه طلب فلان چیز قدم سنجست یا گام میزند متوقع که خالی
باز نگردد یا تهیدست یا بی نیل مرام یا بمراد یا بحصول مقصود یا بادست یا با در کف مراجعت نکند یا معاودت ننماید
یا معاود نشود یا نشود که بادست باز آید یا نشود که تهیدست معاود شود یا چنان نشود که مایوس یا محروم از مقصود یا
با یاس قدم فرسای این صوب شود **ارسال** فلان چیز بخدمت عالی یا بعالی خدمت یا بوالا خدمت یا بگرامی خدمت
یا بخدمت فیضدرجت عالی مرتبت کیمیا یا اکسیر خاصیت کثیر الموهبة لازم البرکة کافی یا وافی یا کامل العنایة
ارسال یا مرسل یا مرسول یا ترسیل یا تبلیغ یا ابلاغ داشت یا نموده بنظر اکسیر اثر شفقت مظهر عنایت گستر کرم مصدر
عطوفت جوهر یا بنظر بی نظیر یا بنظر عالی یا بعالی نظر یا بگرامی نظر یا بملاحظهٔ عالی یا بعالی ملاحظه یا بوالا ملاحظه
یا پیش نظر فیض اثر خواهد گذشت یا جلوهٔ ظهور خواهد یافت یا سعادت یا شرف یا پیرایهٔ ظهور خواهد یافت رسیدش
مرقوم قلم عطوفت رقم فرمایند یا بنوک قلم اشفاق توام یا بعید قلم یا بزبان قلم آرند یا دهند یا رقمزدهٔ کلک گوهر سلک
یا نوک تیز خامهٔ اشفاق آمیز یا رقم پذیر خامهٔ نوازش تاثیر اشفاق تصویر عطوفت تخمیر فرمایند یا رسیدش حسن تحریر
یا زیب تحریر یا زینت ترقیم یا سعادت تسطیر یا پیرایهٔ ارقام و شرف رقم بخشند یا قلم عطوفت علم را اجازت یا
اذن یا حکم یا رخصت تحریر یا نگارش رسید بخشند یا بوصول رسیدش معزز و ممتاز و مباهی و سرفراز یا بهره یاب
یا شرفیاب تشفی یا تسکین یا تسلی یا اطمینان یا طمانیت یا دلجمعی یا خاطرجمعی یا مجموع خاطری یا جمعیت فرمایند
کلمات اقامت کردن فلان در فلان جا فرود آمد یا مقیم شد یا اقامت کرد یا قیام نمود یا منزل گزید

یا آرام گرفت یا اقامت پذیرفت یا استقامت ساخت یا وارد شد یا نزول کرد یا محمل اقامت افگند یا فروکش
گردید یا قیام پذیر یا مقام گزین یا اقامت نما یا استقامت فرما یا زینت بخش یا رونق افزا گشت یا فلان مقام را
زیب او یا طرح اقامت افگند یا انداخت یا آسودگی ورزید یا شب باش شد یا شب در فلان جا گذشت یا
گذرانید یا فلان جا محل اقامت یا جای استراحت یا مقام استقامت یا مقام قیام یا مرکز بیتوتهٔ فلان کس گردید
بدست نیامدن چیز فلان چیز درینجا بدست نمی آید یا دست نمی دهد یا دستیاب یا میسر یا مقرون حصول
یا همدوش وصول یا هم آغوش تحصیل نمی شود یا بهم نمی رسد یا حسن حصول نمی یابد یا پیرایهٔ حصول نمی گیرد یا صورت
تیسیر نمی پذیرد یا بتلاش نمی آید یا دستیاب جستجو یا دستگیر تلاش نمی گردد یا دستیاب تفحص و تجسس نمی شود یا قرین
دست داد نمی شود یا برکف سعی جلوهٔ وصول نمی نماید یا در دامن تلاش پیرایهٔ حصول نمی یابد یا جلوه افروز وصول
نمی شود یا منصهٔ وصول جلوه آرا یا صورت جلوه نما یا جلوه پرداز نمی گردد یا یافته نمی شود یا درین ضلع کمیاب است یا نایاب یا
عکس انداز آیینهٔ حصول نمی شود یا بنا یافتگی یا بنایافت یا بعدم دست داد یا بعدم وصول یا بعدم بهم رسی یا بعدم
حصول یا بعدم وصول یا بعدم حصولی متعذر است یا حکم کبریت احمر وارد یا حکم لعل سپید وارد یا حکم اکسیر یا کیمیا یا عنقا
دارد یا سامان حصول نمی پذیرد یا بدامن حصول نمی آید یا چندانکه یا هرچند یا هرقدر یا ازبسکه تلاش یا سعی یا کوشش
یا قطره زنی یا جد و جهد یا تفحص یا تجسس یا جستجو یا تکاپو یا دست و پا زنی بکار رود یا پیرایهٔ ظهور نمی یابد یا جلوه نمایی ظهور یا
صورت پذیر ظهور نشود بحصول نمی انجامد یا بوصول نمی پیوندد یا بجز تهیدستی هیچ بدست نمی آید یا بمعرض وصول نمی آید
الفاظ بمعنی ظاهر صورةً بحسب صورت بحسب ظاهر ظاهراً عادةً یا عقلاً یا بحسب عادت یا بحسب رسم عالم صورت یا بحسب
عقل یا قیاساً یا بحسب قیاس یا بحسب گمان مردمان یا موجب فهم بشری یا تدبیراً یا بحسب تدبیر یا حسّاً یا بحسب حس بشری
یا بظاهر یا از روی عادت الفاظ بمعنی ظاهر شدن ظاهر گردد یا بظهور آید یا پیرایهٔ ظهور در بر کشد یا پوشد یا آستان
ظهور پذیرد یا زیب ظهور و زینت ظهور حاصل نماید یا قالب ظهور گیرد یا بقالب ظهور جا یابد یا بخلعت وقوع مزین گردد
یا تشریف بروز در بر کشد یا زیور یا تحلیه یا تجلیه یا بپیرایهٔ اظهار جلوه افروزد یا بطراز اعلان مطرز شود یا سمت ظهور یابد
یا عیان گردد یا برملا افتد یا علانیه شود الفاظ ضرورت بالضرورة یا ضرورةً یا بضرورت یا بحسب ضرور یا بالضرور یا
بضرور یا لاعلاج یا لا محاله یا بحکم ضرورت یا باقتضای ضرورت یا باذن ضرورت یا بتقاضای ضرورت یا بمعنی تقدیر ضرورت
یا بالفرض و التقدیر یا برتقدیر ضرورت یا از روی ضرور یا از ضروریات الفاظ عارضه بسبب عارضهٔ چند یا عارضها
چند در چند یا بهجوم بسیار و موانع بیشمار یا موانعات گوناگون یا انواع عوارضات یا اقسام حوادث دنیوی یا باعث

کثرت امورات یا افراط کاروبار یا توافر یا تکاثر اشتغال یا تواتر اشتغال یا وفور مقدمات یا بواسطهٔ بسیاری
یا بندی علائق یا بعوائق علائق یا بعوارض متوزعات الفاظ مشورت بموجب صلاح یا بسبب صواب دید یا از روی
مشوره مطابق صلاح دید یا موافق استصواب یا استصوابا یا اصلاحا یا مشورةً یا مصلحةً یا حکمةً الفاظ بروقت
بروقت وقوع یا عند الوقوع یا عند الرجوع یا بهنگام ظهور یا بروقت دیگر یا در حین اظهار یا بزبان بروز یا بوقت رجوع
کردن یا در ساعت ظاهر کردن یا در روز وقوع یا گفتن یا در ایام بکار شدن یا بروز بروز یا بروقت وقوع گرفتن یا بهنگام
در پیش کردن یا بروقت پیش آوردن یا بهنگام ظهور دادن الفاظ راز دل مقصود دل مراد دل مطلب قلبی آرزوی
خاطر خواهش باطن تمنای باطنی مرکوز خاطر منظور دل مدنظر پیش نهاد خاطر مخزونة الذهن منقوش خاطر مخزون الطبع
مطلب یا فی الضمیر مکنون خاطر اسرار دل مکنونات ضمیر مطلب باطن لخاطر مقاصد مرمنة الخاطر مطالب مرکوزة الفکر
مطویات فواد منطویات ضمیر سرائر ضمائر اسرار بطون مطالب مکنونة الباطن الفاظیکه بجای فهو المراد
نویسند فهو المقصود فیها یا همین آرزو یا همین تمنا یا همین مقصود یا عین تمناست یا فهو المطلوب یا مقصود همین است
یا عین مدعاست یا مدعا همین است یا مراد همین است یا عین مقصود دلی یا عین مراد خاطر است یا همین عاجل جلبی
یا منظور همین یا مرکوز خاطر همین یا مطلب خود همین است یا بهبود همین یا ازین چه بهتر یا بهتر همین است یا بهترین مدعا
یا همین خواهش ماست یا غایت حسن یا نهایت مستحسن یا کمال خوبست یا خوبترین مدعا یا غایت مطلب یا مضمون
مدعا همین یا منتهای مدعا همین یا اقصی مقصود یا اعلی مقصد همین یا آرزو همین یا بهتر ازین چه یا ازین چه بهتر است
یا با مصلحت سرو کاری وارد کلمات شتابی بزودی تمام یا بشتابی مالاکلام یا بتعجیل یا بتعجیل یا بفور عجلت
بعجلت موفور یا بسرعت نامحصور یا بسرعت سریع یا جلد تر یا بجلدی وافر یا بزودی بیحد یا بجلدی بیعد یا بزودتر
یا بزودی بسیار یا بشتابی بیشمار یا شتابتر یا بجلدی بیحساب یا بسرعتی که باید یا بعجلتی که شاید یا بتعجیلی که توان
یا بسرعتیکه ممکن باشد یا بزودترین اوقات یا بعرصهٔ قلیل یا قصیر یا در اسرع الاوان یا اقرب الاحیان یا اسرع الزمان یا
در زمان کم یا ایام معدود یا در روز معدود یا در اسرع الاوقات اقرب الساعات یا بهیچکه ممکن بود یا طریقیکه
یا بهیچکه ممکن باشد یا قسمیکه دانند و توانند یا بزودی هرچه تمامتر الفاظ تخصیص خصوصا علی الخصوص تخصیص
خصوص بالخصوصیت خاصة تخصیصا مختصا مخصوصا بالخصوص بخصوص از روی خصوصیت
کلمات مقدمات شدنی امر ممکن امور ممکنه مقدمات ممکنة الظهور مقدمهٔ شدنی کار ممکن التوقع کار
ممکنة الوقوع سهلة الحصول معاملات یقینی الوصول معامله سریع الوقوع امورات مستحسن الحصول امور قریب القیاس

امر یا یعنی انتظام امور قریب الفهم یا قریب الادراک یا قریب الوقوع مقرون الاتصال مقترن الوصول **الفاظ**
بمعنی مشکل درستی آن مشکلست یا محال یا غیر ممکن یا ناشدنی مینماید یا بنظر تنگ آید یا در گرو کمال اشکال یا انتظامش در
قید اقسام دشواریها یا حصولش رهین هزاران محالات یا بودنش نمیتواند شد یا ممکن نیست یا آراستگی آن دور از قیاس
یا بعید از عقل و همست یا انحلالش در بند نهایت استحالت یا وصولش غایت مستحیل یا از گمان و فهم بفراسنگ دور است
یا از فهم و قیاس مراحل دور افتاده یا هرگز و اصلا و مطلقا یا بالیقین یا بی شک یا بیگمان قریب الفهم و القیاس نیست
یا از قسم محال یا از قبیل محالاتست یا مینماید یا سعی و کوشش یا جد و جهد یا دست و پا زدن یا قطره زنی در این امر محض یا بیگمان و
صرف ضایع و مطلق برباد و قطعی بیفائده و یقینی لاحاصل بالیقین بحصول و بیشک و بیگمان باطل معلوم و مفهوم میگردد یا
وابسته انواع دشواریها **الفاظ بهتری مقدمه** نوعیکه بهتر یا قسمیکه معقول یا نمطیکه پسندیده یا طوریکه سنجیده میزان
عقل باشد یا نهجیکه پسندیدگی و سنجیدگی تعلق یا علاقه داشته باشد یا مربوط یا آن نمط که رهین احسان یا قرین صواب
یا مقرون صلاح یا مقترن برگزیدگی یا جاگزین آراستگی و درستی یا بآن طور که بنحو بهتر صورت استحسان یا بحسن انتظام علاقه
داشته باشد یا بوجهیکه وجیه باشد یا بآئینی که بحصول امول یا بوصول مقصود موصول باشد یا بقانونیکه یا بصورتیکه
یا قرینه معقولیت سرو کاری دارد یا قسمیکه موثر افتد یا تاثیر بخشد یا مرتب اثر یا اثر فائده داشته باشد یا منوالی یا بدان منوال
که روبراستی آرد یا باشد یا ره بدیه یا رو براه یا ره بجائی داشته باشد یا بدان نوع که معقول متصور گردد یا معقول مفهوم
یا معلوم شود یا نوعیکه تصور تصدیق داشته باشد یا طوریکه در فکر عالی یا رای پسندیده یا گزیده یا سنجیده نماید **الفاظیکه**
بجای صورت یافت بر نگارد صورت هیئت یا صورت اینکه یا صورت اینجا برین صورت یا حقیقت
این صحب برین نوع یا حالات این حوالی برین طرز یا اخبار این جوار برین اطوار یا برین کردار یا برین گونه یا احوال این
محال برین منوال یا برین شیوه یا کوائف یا حقائق این سمت یا این طرف یا این نواحی یا این نواح یا این ضلع یا این مکان
یا این ضلاع یا این اقطاع یا این اطراف برین وجه یا برین عنوان یا برین نهج یا برین طریق یا یاد بود این حدود یا کیفیت
این سمت یا روداد این ادیار یا ماجرای این جهات یا وقعات این سمت یا واردات این جانب یا این جوانب یا حالت این ناحیه
یا حال این دیار یا سرگذشت این ملک برین نوع پیرایه ظهور دارد یا احوال این مکان برین عنوان صورت جریان دارد یا حقیقت
این طرف برین وجه نقش ظهور دارد **کلمات اختیار** آینده مختار ندیا انتخاب یا اختیارست یا آینده اختیار یا قیست یا
آینده اختیار ازان کرم فرماست یا پیشتر در آنچه داخل مصلحت و اقتضای وقت یا مناسب اوقات باشد اختیار بدست آن
عنایت فرماست یا در آنچه مصلحت وقت مقتضی باشد بوقوع آید یا آینده آنچه مناسب حال و مقتضای زمانه باشد محتاج

فرمایند یا آینده آنچه حال مقتضی باشد و زمانه اقتضا نماید بظهور آید **کلمات اختصار** حاصل آنکه قصه کوتاه سخن مختصر
یا خلاصه کلام یا حاصل مرقوم یا المرام یا خلاصه مضمون یا ملخص المطالب آنکه یا القصه یا زبده تقریر آنکه یا مختصر آنکه یا سخن
کوتاه میکنیم یا قصه مختصر مینمائیم یا حاصل آنکه یا بر سر مقصود می آئیم یا خلاصة المطالب یا اصل حقیقت آنکه یا تحقیق مدعا آنکه یا
حقیقت حال آنکه یا حاصل سخن آنکه **الفاظ منظوری** اگر منظور خاطر یا مد نظر یا مرکوز باطن یا پیش نهاد خاطر باشد
یا اگر رای عالی بران باشد یا مطمح نظر شریف یا مطرح نگاه والا بران باشد یا اگر توجه متوجه یا مزاج وهاج بران باشد یا اگر
طبیعت گرامی بآن متوجه است یا اگر خیال شریف یا فکر عالی یا تصور والا بر آنست یا اگر مزاج مبارک خواهد یا خیال شریف
بدان راغب باشد یا اگر دل فیض منزل رغبت بدان فرماید یا اگر خواهش طبیعت شریف یا رغبت همایون خاطر بران باشد
یا اگر آن مکنون یا مرتسم یا متمکن منطوی یا منطوی ضمیر دلپذیر باشد یا جاگزین خاطر فیض مظاهر باشد یا دل نهاد عالی
آن باشد **طلب وفا بوفای عهد الکریم** اذا وعد وفی **بیت** میباشد مخالف قول و فعل پرستان باهم + که گفتار قلم
باشد ز رفتار قلم پیدا + وعده کریم یا وفا مستقیم قول مرد سلیم مستقیم الوفا پیمان ارباب کرم را وفا مسلم عهد اصحاب عطا
مسلم الوفا اقرار کریم ذو الوفا واجب الایفا قرار داد اهل صدق و سداد مفروض الادا میعاد ارباب کرم لازم الوفا
ملزوم الایفا اقرار مقرره اصحاب صدق و صفا ثابت الوفا متیقن الادا مستلزم الایفا مقرون ایفا قرین وفا صادق الوفا
قرین وفا نمائی قریب الوفا اقرب الوفا کامل الوفا اهل الوفا قابل الوفا مستحکم الایفا موعوده اهل طبع سلیم صاحب مزاج
مستقیم حلیم المزاج سلیم الطبع کریم الوضع کافی الوفا وافی الوفا وفا را وافی مستحسن الوفا احسن الوفا صحیح الوفا متعلق الوفا
مشروط الوفا متوسل الایفا مخصوص الادا منسوب الوفا موعوده اهل یقین یا وفا قرین موصوف الوفا است **خاتمه** ترصد
تولا که یا رجا که یا توقع که یا امید که یا ترقب که یا مرجو که یا مامول که یا تمنا که یا آرزو که یا ترصد که یا مترقب که یا متوقع
یا امیدوار که یا رجای واثق که یا امید قویست که یا چشمداشت که دائم بود و در قائم کرائم یا نتائج عظائم عطوفت ضمائم
اشفاق شمائم یا رسائل جلائل نوازش وسائل کرم حامل شفقت دلائل اشفاق شمائل عنایت خصائل یا صحائف لطف
یا بوصول نوازشنامجات یا گرامی مراسلات یا همایون ملاطفات یا مبارک مفاوضات یا عالی مکاتبات معزز و ممتاز
سربلند و سرفراز و مباهی محترم یا مکرم و معظم یا مسرت اندوز سعادت یا ذخائر اندوز سربلندی مفرح موده باشند یا مسرت اعزاز
امتیاز یا ذخیره مباهات یا دولت عزت یا نعمت سعادت می بخشیده باشند یا عطا یا عنایت یا مرحمت یا مکرمت یا کرامت یا ارزانی
فرموده باشند که تشفی خاطر منتظر و تسکین باطن و ظاهر یا طمانیت دل نیاز منزل از ان متصور است یا موجب جمع تعلق و نگرانی یا
واسطه یا وسیله یا سبب یا باعث یا ذریعه اطمینان فراوان غیر از ان متصور نیست یا سوای یا ورای یا بجز آن نمیتواند شد یا

ممکن نیست یا رفع تعلق خاطر بدان تعلق دارد یا متعلقست یا منحصر بر آنست یا بدان تعلق دارد و زیاده چه عرض نماید
چه گزارش نماید چه تصدیع دهد یا افزاید چه مصدع گرامی خدمت یا مکلف شریف ملاحظات یا تصدیع پرداز شود
یا زیاده چه مبادرت یا ارتکاب یا ابرام یا اطناب یا طوالت یا جسارت یا تجاسر یا گستاخی نماید یا زیاده حد ادب
مزید یا زیاده حد ادب یا زیاده مبادرت رفت یا زیاده فضل الٰهی یا باقی فضل هو الباقی یا باقی بوجوه یا بهمه وجوه
یا من کل الوجوه یا بهمه جهت یا بجمیع عنوان یا بجمیع انحا یا بهر نوع یا بجمیع انواع یا بجمیع مناهج یا بجمیع نهج خیرت
یا حصول تندرستیست پوشیده نماند که جمیع مقدمات مرقومه خصوصیت بامین وجه ندارد بلکه بجمیع مدارج میتواند شد
بتبدیل الفاظ مناسب حفظ مراتب بدانکه درجهٔ اندک عالی بود و جهٔ مساوی مائل بعلو کیست چنین درجه مساوی یا مائل
بدنو و اینکه اندکی یکسانست بسیار عالی نهایت عالی بسیار عالی نهایت عالی مساوی علو بسیار دانی نهایت دانی
اینکه مرقوم شد بانکه عالی و مساوی مائل بعلو باید نوشت عبارات ملاحظه انشاء الله تعالیٰ یا بفضله یا بلطفه یا بحق
یا بکرمه تعالیٰ یا سبحانه جل شانه این رقیمه یا رقیمه هذا بگرامی یا بوالا یا بعالی مطالعه والا یا مطالعه یا اشفاق مطالع یا
عطوفت مطالع یا بمطالعهٔ شریف عالی یا گرامی یا بنظر یا بنظر اشفاق منظر کرم اثر یا ملاحظهٔ شریف یا بعالی ملاحظه
یا بوالاخدمت یا بگرامی جناب صاحب قدردان کرمفرمای فلان دام اشفاقهم مشرف یا معزز یا موصول یا مقرون
یا مشرف ملحوظ یا فائز یا سعادت یاب یا فیضیاب یا بهره یاب یا کامیاب یا وصول یا رسائی یا بد پرداز دیگر بعونه سبحانه
عریضه هذا مشرف ملحوظ ملاحظه والا صاحب فلان لازم اشفاقهم باد پرداز دیگر مسبب الاسباب سببی سازد که عریضه هذا
بلمس صحیح یعنی بعض منابع مواهب تابع یا بلمس انامل کرم شامل فیض مائل عطوفت حمائل الطاف دلائل اشفاق وسائل
یا بتحریک یا بتحرک یا بتکلیف یا بتصدیع بجنبش یا بحرکت یا بمساس انامل یا انگشتان مبارک فلان صاحب مفتوح یا گشاده
شود یا مشرف افتتاح یابد یا بکشاید یا کشادگی پذیرد پرداز دیگر فضل الٰهی عریضه هذا امیدوار بگرامی خدمت
یا بدست فیض مهر صاحب فلان رساند پرداز دیگر امید از فضل الٰهی واثق که عریضه هذا از نظر فیض اثر فلان
بگذرد یا مشرف ملحوظ یا ملاحظه یاب یا سعادت یاب مطالعه یا معاینه یا موصول رسائی گردد پرداز دیگر
الله تعالیٰ بفضل و کرم خود عریضه هذا را با ممر از نظر یا ممر نگاه یا بحسن مطالعه یا بزیب ملاحظه یا بزینت معاینه مشرف
گرامی مطالعه صاحب فلان مزین فرماید یا بمدارج قبول رساند یا بدرجهٔ وصول فائز یا مقرون الحصول فرماید
پرداز دیگر الٰهی عریضه هذا را از نظر فلان بگذران یا بمطالعه رسان پرداز دیگر الٰهی فضل خود کن که نگاه فلان حافظ
مطالب مرقومه معروضه عریضه هذا شود یا احاطهٔ مدعا فرماید بیان خط و کتابت نیازنامه یا نیاز یا رقیمه یا نامه

نیاز رقیمه یا رقیمهٔ فدویت یا فدویت رقیمه یا رقیمهٔ فدوی یا کمترین یا بنده یا نیاز منید یا هیچدان فلان یا رقیمهٔ نیاز یا رقیمهٔ فدویت ضمیمه یا نامهٔ فدویت علامهٔ فلان انعقد بر پشت لفافهٔ خط نگارد برای **بسیار عالی** عریضهٔ نیاز یا عریضهٔ ضراعت یا عریضهٔ اضراعه یا معروضهٔ ضراعت یا نیاز عریضه یا عریضهٔ فدویت یا فدویت عریضه یا عریضهٔ انکسار یا عریضهٔ اطاعت یا عریضهٔ فدویت یا عریضهٔ خاکسار یا خاک پا یا احقر یا احقر العباد یا اضعف العباد یا کمترین فدویان یا اقل العباد یا تراب الاقدام یا فدویت گزین یا عقیدت آیین یا عبودیت آیین یا نیاز آگین راسخ الاعتقاد یا واثق الانقیاد و صادق الارادت یا محروم ملازمت عالی یا مهجور الخدمت یا زندگانی حرمان ملازمت فلان **از طرف فقرا و سادات و علما** سوال یا ملتمس یا التماس یا دعاگو یا داعی خیر یا داعی بالخیر برای **نهایت عالی** حضرت فدوی و الا بارگاه غلام درگاه ملائک مقام یا نمک پروردهٔ قدیم یا ممنون بیت یا خانه زاد سراپا اعتقاد یا مرید یا مرهون یا رهین تفضلات عالی یا جبین سای سدهٔ آسمان فرسا یا جبهه فرسای آستانهٔ فیض نشانه فلان بفهمید یا قصه این کس این الفاظ همه زائد و بیفائده اند که اعلم کس منید اند که این عریضه نسبت پس تیر نیست راقم الحروف فلان یا اقم آثم فلان فدوی فلان علی هذا القیاس و بر گوشهٔ پشت لفافهٔ عریضه محرره یا مرقومه یا معروضه یا مورخهٔ غره یا دوم غیره ماه یا شهر فلان سن فلان مقام فلان یا منمقام یا از مقام فلان یا تحریر یا ترقیم یا نگاشته تاریخ فلان روز یا یوم یا شب فلان تاریخ فلان ماه فلان سن فلان یا اختصار نماید برین طور نویسد شب شنبه و غیره دوم ماه فلان سن فلان یا ذکر تاریخ بر قوم هندسه کند در حضه **بسیار عالی**

القاب مناسب امرا صاحب قبلهٔ خداوندگان قدردان فیض رسان فیاض زمان مظهر جود و کرم همت سر چشمهٔ تفضلات و مرحمت پرورش فرمای مفلسان فریاد رس بیکسان و دادرس یا دادخواه مظلومان برگزیدهٔ حضرت رحمان غور فرمای یتیمان قدوهٔ کریمان خبرگیر بندگان دستگیر عاجزان و درماندگان غریب پرور عادل زمان عدالت گستر حامی بیوسیلگان چاره گر یا چاره ساز بیچارگان گره کشای بسته کاران عقده کشای مشکلات غریبان برارندهٔ حاجات محتاجان کرامت امان فیاض خلائق ممدوح زمان سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا خورشید علم جمشید نشان مصدر عاطفت و غربا نوازی منشا بنده پروری و کرم سازی فیاض روزگار حاتم سخا نیسان ثانی ریا نوال افتخار مسند ریاست فخر و ساده سیاست و حرمت فلک نیسان کرم بخشی و جهان آسمان و حامی مشکلات بیکسان مظهر الکرامت معدن مرحمت مطلع نوازش و نوال مهر منیر عظمت و اجلال مهر سپهر جاه و جلال جان عالم کان کرم مخزن جود و احسان معدن فضل و امتنان مجمع مکرمت و عنایات منبع مرحمت و نوازشات برارندهٔ حاجات عالم و عالمیان کشایندهٔ مهمات

و رزانیان سرمایهٔ معاش بیچارگان ذخیرهٔ رزق مسکینان والی بی والیان وارث بی وارثان کان همت جان بخشش
محیط مکارم کرم واکرام عمان مراحم انعام عام کریم الاحسان عمیم الامتنان باران کرم وکرامت نیسان جود
وسخاوت ابر بهار گلشن امیدواری گوهر شاهوار بحر فیض بعلی قبلهٔ اقبال لایزالی کعبهٔ ارکان خوشحالی وسیلهٔ بیچارگی
خسته حالان قوت بازوی شکسته بالان راحت جراحت مفلسی مرهم ریش بیکسی مظلوم نواز ظالم گداز مظهر کرم
کرامت خداوند افاضت نعمت یا بذل نعمت دام اقباله جم نواله یا مد الله ظل اقباله یا ادام الله حشمته یا دام
ظلکم ممدود و عدوکم مردود یا مطرود این الفاظ برای نواب حاکم ورساله دار و دیگر امرای عظیم الشان بزرگان
و بر لفظ صاحب خان میرزا وغیره هر که نوشتن منظور باشد بنویسند و از طرف نهایت ادنی بصورت عرضی باید نوشت
پرداز دیگر بعز عرض خانصاحب یا گرامی خدمت خانصاحب قبله فیض رسان مظهر نوازش و احسان ظلکم و دام اقباله می رسانند
مد بهجت نواب یا وزیر بعز عرض یا بوالا یا بعالی عرض بندگان عالی حضور نوابصاحب چنین و چنین دام اجلالهم می رسانند
یا بوالا حضور فیض معمور کرامت ظهور عاطفت گستر یا بعالیجناب جانبان مآب کرامت انتساب مستطاب فیض مآب
مرحمت انتساب نواب معلی القاب لازم الاخطاب مبادی آداب یا گرامی عرض خدام کرام یا بعز عرض ملک بندگان
حضور پر نور فیض گنجور ساطع النور لامع الظهور موفور السرور نوابصاحب چنین مد الله ظلال افضالهم می رسانند یا التماس
آنکه یا ملتمس آنکه پروانه کرامت نشانه شمع افروز بزم صدور گردیده سرمایهٔ افتخار دو جهانی بخشید یا شقهٔ فیض مرقعه
یا قباله اقبال یا پروانهٔ مکرمت طراز مرحمت پرداز یا فیض امود علی هذا القیاس در عرضی همین القاب همین آداب
باشد و آداب دیگر نباشد و اگر بعد دام اقباله لفظ می رسانند نویسند آداب بعضا لقه ندارد مثلا بعز عرض بندگان
عالیجناب نوابصاحب چنین و چنین دام اقباله بعد جبین سائی یا جبههٔ فرسائی بخاک آستانهٔ فیض نشانه ذره آسا یا ذره وار
یا مثال می رسانند و فقط کلافی معانی منظور دارند نه کلافی کلمات یا طولانی عبارات پس عرضی با این طرح نوشتن
خوشنما ست تمام سطر مذکور شد بالای آن بزرگان رند غریب پرور سلامت یا غریب نواز عادل زمان سلامت مظهر کرم
کرامت جناب خداوند نعمت سلامت یا خداوند افاضت نعمت سلامت یا فیاض خلائق سلامت یا خداوند
رعیت پرور داد گستر نوابصاحب قبله فیاض عالمیان حامی اسلامیان سلامت و واسطه آبادی مخلوق سلامت علی هذا القیاس
از طرف فقرا و علما و سادات و دیگر شرفا نوابصاحب قبله فیاض زمان محب درویشان سلامت یا قدردان شرفا
رتبه سنج فضلا سلامت یا محب العلما ملاذ الغربا ملجا الصلحا انیس الاتقیا کهف الفقرا مجمع الفضلا سلامت
یا حفظه الله تعالی یا در حفظ و امان حضرت رحمن باشند برای دیگران صاحب قبله قدردان بیقدران فیض بخش یا

قدر افزای فدویان مصدر عنایت بغایات مظهر مرحمت لا نهایات مخزن جود و کرم معدن مرحمت و
مشا نوازشات بی پایان مبدأ تعطفات بیکران سر چشمهٔ مراحم سرمایهٔ منبع مکارم گنجینهٔ مخزن عاطفت
و کرم گستری محیط مرحمت ذره پروری کان کرامت و شفقت طرازی سحاب نوازش و مکرمت پروری
مظهر موهبت گوناگون مجمع دریای عنایت بوقلمون مجمع مکارم و امتنان امیدگاه نیازمندان پشت و پناه مستمندان
یا عقیدتمندان یا فدویت پسندان عالی جناب صاحبی خداوندی ایگانی مخدوم والامی حضرت فیض مآبی
مرحمت پناهی عاطفت دستگاهی مد ظله یا مد ظله العالی دام ظله یا دام ظلهم یا دام ظلکم یا دام ظلکم العالی مد ظله الله تعالی
یا مد ظله السامی ادام الله فضله الهم عم نوالهم بلفظ صاحب بلفظ ماموں خالو و عمو و پھوپھا و اخوان وغیره قریب القرابة
و سید و شیخ میرزا بهر خواهد بزرگ مخصوص برای عم جناب اشرف الاعمام یا امجد الاعمام عمیم الانعام عمیم
الامتنانی قدیم الاحسانی معدن انعام علم مخزن مکارم اکرام عمی و لی نعمی فلان صاحب عم نوالہ یا مد ظله العالی
مخصوص برای اخوان قبله و کعبهٔ نیازمندان ملجا و مآب فدویت پسندان اشرف الاخوان یا اظهر برادران
یا اشرف الاخوان پشت و پناه خردان یا امجد الاخوان امیدگاه فدویان یا افضل الاخوان تکیه گاه فدویت کیشان یا اکمل الاخوان
افتخار عقیدت اندیشان یا اشفق الاخوان اخوان پروران یا جناب مظهر مکارم اخوت و شفقت مصدر مراحم عاطفت
و رافت سلامت صاحب فلان مد ظلهم علی المفارق یا اخوان صاحب قبله اخوت کعبهٔ شفقت دام ظله العالی برای ستانی
قبله و سلامت کعبهٔ نیازمندان سلامت یا جناب اخوت سلامت یا جناب اخوت پناهی سلامت یا جناب شفقت دستگاهی
سلامت یا جناب امیدگاهی سلامت یا جناب پشت پناهی سلامت یا صرف کلمهٔ یا مخدوما یا قبله و کعبه یا مخدوم
بنده یا غریب نوازا یا بنده پرورا یا اخوت پناها یا عاطفت دستگاها یا توجه فرمای بنده علی هذا القیاس برای نامی
صاحبهٔ مرحمت و شفقت مظهر مکرمه کرم گستر کریمهٔ قدر افزای نیازمندان مخطم مفاخرت بخش فدویان عظیمه شیم افروز
بزم پارسائی محترمه نور افزای محفل کرمفرمائی مربع نشین چار بالش عصمت جلوه گزین مسادهٔ عفت زینت بخش
منصهٔ صفا زیب افزای حجلهٔ افتخار رونق خانه خدا آگاهی آرایش کاشانهٔ عفت پناهی مد ظلها برای اشفاق کامله
یگانهٔ آفاق و اقف حقایق شرافت کاشف دقایق عفاف که نام نامیش در پردهٔ عصمت معلوم اسم سامی بحجرهٔ عفت
مفهوم است یا اسم شریفش ذائقه بخش دل و جان یا نام لطیفش حلاوت بخش کام و زبان یا نام مبارکش راحت بخش روح و روان
یا اسم لطافت حسیمش فرحت افزای جان یا نام عفت لطافتش سرور بخش جنان یا نام گرامیش چاشنی بخش دل یا
اسم منورش نور افزای خانهٔ قلب است یا نام مکرمش روشنی بخش کاشانهٔ باطن یا نام عظیمش معظمش بسبب پاس خاطر فدویت

یا اسم گرمیش راحت بخشای جان عقیدت نشانست یا معلی ناش شمع افروز بزم روح یا عظم آمش چراغ افروز خلوت باطنیت مد ظلها بدانکه نوشتن این کلمات که اسمش معلوست اعزاز اندست بل همل فافهم بر لفظ صاحبه زبیده ماجده والده یعمانی یخاله و عمه و همشیره و سیدانی و مغلانی و ملانی وغیره بنگارد و اهل هند که چچی صاحبه بهابهی صاحبه مینویسند مضایقه ندارد از نوشتن کلمات غیر مروجه همین بلاغت است اگر باینطور نویسند بسیار حسنست مربیه مخدومه چنین چنین پنج دو فتحانه عم یا آرایش مشکوی اخوان مد ظلها و اگر همه ابابین بیوا نخواهد نوشت مضایقه نیست بعضی چچی را بدید صاحبه و بهابهی را تنگه صاحبه مینویسند اینکه بخشند همچنین خیازنه یعنی سالی بابن الفاظ مینگارند نزد بنده کمال بیحیاییست یا بعضی که بعضی رشته قرابت شایان بیان من سزاوار ذکر کردن نباشد مثلاً خوشدامن خیازنه وغیره را اشرفا باین الفاظ هرگز مذکور نسازند پس چو شدامن را بالقاب والده و خیازنه را بالقاب همشیره خسر پوره وغیر لفظ بالقاب برادر خرد و بزرگ سمدهن را بالقاب بهابهی صاحبه باید نگاشت و بعضی سمدهن را سامن صاحبه نویسند مخصوص برای همشیره کلان همشیره صاحبه یا خواهر صاحبه برادر پرور شفقت بجای مد ظلها باید دانست که عبارت آداب و دیگر مقدمات اگر در یکجا مرقوم شود اکثر عبارت تکرار خواهد یافت لهذا آنچه در درجه ادنی که عالی نگارش در آمده جا نیز به تبدیل الفاظ مناسب این جا ارقام نمایند و مناسب این جا این الفاظ تفقدات تفضلات عنایت عاطفت عواطف و مکرمت مرحمت غیره و اگر انچه روحیت درجه ادنی که عالی نوشته باشم به تبدیل آن کوشند برای ثنا این درجه نهایت عالی هم فراعت یا فتم آداب بعد گزارش مراتب قدمبوس یا پابوس بیت ... مثال عرض حال نماید یا پس از ابلاغ یا ادای لوازم فدویت عقیدت یا عبودیت یا تسمندی یا نیاز کیشی یا عقیدتمندی یا ارادت اندیشی یا تسلیم یا خضوع و خشوع و رکوع فدویانه و معتقدانه یا قواعد تسمندی یا عجز و انکسار یا ضراعت و ابتهال یا کورنشات و بندگیات یا زمین بوس یا خاکبوس و کورنش و تسلیم و تسلیمات فدویت یا کورنشات خادمانه یا مراسم اطاعت و انقیاد یا شعار طاعت و اعتقاد یا روابط کمترینی عبودیت گزینی یا قواعد فدویت نهادی یا قوانین حسن آداب یا رسوخ نیاز یا آیین و ثوق عقیدت یا خلوص یا خلوص اعتقاد یا صدق ارادت یا حسن خدمت که سرمایه مفاخرت دنیا و آخرت یا وسیله جمیله افتخار دو جهانی یا ذریعه رفیعه یا علیه یا قویه یا متینه یا جزیله یا جلیله یا نبیله تفاخر جاودانی یا طریقه انیقه یا وثیقه فدویان عقیدت سلیقه یا شیوه سعادت میوه بندگان راسخ الاعتقاد و واثق الانقیاد و صادق الاراده یا ذخیره افتخار دارین سرمایه مفاخرت کونین در ضمن آن فرصت یا افتخار بخش نیاز کیشان عبودیت شان یا شایان شان فدویان عقیدت نشان یا سزاوار کردار غلامان غلامی شعار یا لایق بندگان بندگی آثار یا عقیدت دثار یا غیر اذا

نیست یا نتوان بود یا عادت عبادت نشان ارادت نشان یا لازمهٔ سعادت فدویان راسخ دم ثابت قدم

عقیدت همدم فدویت توام اطاعت همقدم موجب تبارکاللهی یا باعث مباهات نامتناهی یا منتج حسنات جهانی

و مثمر برکات جاودانی یا شیمهٔ کریمه قویمه یا شیمه یا خیمه مستقیمه یا قدیمه یا سجیه رضیه یا مرضیه یا بهیه علیه یا رفیعه

منیعه قویه عبودیت کیشانست یا دلیل و الاتکمیل سبیل اکمل التوکیل یا دستاویز دلاویز سعادت آمیز مفاخرت انگیز

حصول سعادت عظمی تفاخر کبری همان تواند بود یا بر فدویان واجب لازم فرض و متحتم ست یا واجب الاداء والازم الایفا

مفروض المقتضاست یا اهم مطالب یا اعظم مآرب یا اقصی مقاصد یا اعلی مقتضیات یا اشرف عبادات یا احسن طاعات

یا خوشترین جمیع اشیا یا خوشترین مهام و بهترین امور یا پسندیده ترین یا بهین یا ستوده ترین یا گزیده ترین متاع سعادت

یا نعمت تمنای استحصال یا ایصال یا استیعاب یا دریافت یا حصول یا وصول یا استدراک یا ادراک شرف ملازمت پاک یا حسن

خدمت جامع العظمه کافی المنفعه کامل السعاده اکمل المفاخره الامر تبت عالی منزلت معمور التقدیر و افر الافتخار

جلیل الاکبر که قدسی بهجت اکسیر خاصیت کیمیا افادت فیض موهبت سراپا رحمت سرا به مکرمت که سرمایهٔ سعادت

و سربلندی و پایهٔ ارشد ارجمندی یا مایهٔ مفاخرت بخت مندی یا وسیلهٔ وصول دولت بخت بلندی یا واسطهٔ حصول بال و دل

جمعیت و دمندی یا سعادت بخش نیازمندان نیاز آثار جهان تواند شد بکشوف ضمیر عاطفت تخمیر گردانیده می آید

یا انکشاف پیرایی رای رافت گرای شفقت آرای میگردد یا برای جلیل الاوصاف جلوهٔ انکشاف میدهد یا بر خاطر عاطر

ظاهر یا باهر میگرداند یا عرض حال را فرض میداند یا ذره سان عرض سا نست یا پر وجدان نا گفته دان نهفته فهم شگفته

و عیان میسازد یا ذره مثال بر ول خورشید مثال عرض احوال مینماید یا قطره وار بکشوف خاطر دریا مقاطر میگرداند

باقی آنچه عبارت در درجهٔ اندک عالی مرقوم شد بتبدیل الفاظ مناسب بر نگارند پرواز دیگر مراتب نیاز

اظهار راز دانسته التماس پرواز ست پرواز دیگر ادای مراتب حسن آداب بهره یاب یا کامیاب بوده پیش از دیگر

گزارش مراسم بندگی و سلامی البیان کارم الطاف گرامی تمامی ندیر یا فته عارض یا کاشف یا مظهر احوال است

پرواز دیگر بعد ادای آداب واجب بندگی بندیرستی طرفین مدام از درگاه وا زنده دار حبیبات ارم پرواز دیگر

بتقدیم مراتب بندگی و تسلیم ذخیرهٔ اعزاز و تکریم یا سرمایهٔ توقیر و تعظیم اندوخته یا سعادتها انبار ساخته یا گنج مفاخر

بمعرض الیصال آورده ذخایر اندوز سرفراز یها بوده معروض عالی خدمت میدارد پرواز دیگر آداب که سزاوار و شایان

یا لائق یا درخور یا فراخور خدمت ست بعد ادای پیش عرض سانست پرواز دیگر بذریعهٔ تسلیمات سرافی هم آغوش

سعادت جاودانی و همدوش مفاخرت جاودانی بوده مظهر مدعا می واجب الاظهار ست پرواز دیگر ادای مراتب آداب

حسن آداب یا فتح الباب سعادت شناخته بعرض پرداخته یا گزارش مدعا ساخته پردازد دیگر آداب که سعادت با
یا فخر مفاخرت یا افتخار راست ابش تمهید یا توطیهٔ گزارش مدعاست پردازد دیگر بعد تسلیم گزاری برسر
مدعا نگار است پردازد دیگر گزارش تسلیمات ذریعهٔ عرض حالات پردازد دیگر بذریعهٔ عرض آداب باریابی جناب
فیضمآب یا کریم انتساب یا عاطفت نصابت پردازد دیگر تمنای استسعاد که ملازمت عالی زیاده از گفتگو و خاطر
فدویت جو یا دل عبودیت خو یا قلب عقیدت مملو پیوسته درگرد این آرزو در بند این مطلب نیکو مسبب الاسباب
با حسن الوجوه حسن حصول یا زیب حصول بخشد یا میسر آرد پردازد دیگر زبانی نیست که مراتب تمنای قدمبوس عالی یا آرزوی
پابوس شریف یا اشتیاق ملازمت والا یا اشواق دیدار فائض الانوار بیان نماید لهذا بعرض مدعا میگراید پردازد دیگر
لآلی متلالی عقیدت و نیازمندگی در رشته سعادت ستوده اعمال کشیده عرض پرداز است پردازد دیگر شاهد ارادت را
بجلیهٔ سعادت متجلی ساخته و آیینهٔ فدویت صورت را بجلای عقیدت مجلی نموده ملتمس است پردازد دیگر بعد بجا آوری
آداب کمتری یا عقیدت گستری که ذریعهٔ حصول سعادت دارین و وسیلهٔ وصول دولت و سرفرازیست یا در حیز آن
مهجوری یا بهتری دارین ست عرض ساز است پردازد دیگر بعرض لوازم تسلیمات که مظهر مباهات بود و مظهر حالات
پردازد دیگر ناصیهٔ فدویت و ارادت را بغازهٔ مفاخرت و سعادت مانند گل رنگین ساخته بگزارش مدعا پرداخته
پردازد دیگر جبین نیاز را بانوار سجدات بندگی تابندگی داده معروض میدارد پردازد دیگر بگزارش مراتب
فدویت سعادت مشحون منت یا مفاخرت را مرهون احسان میسازد پردازد دیگر لب نیاز یا لب نیاز طلب را
یا لب سعادت مطلب یا لب سراپا ادب یا لب عقیدت لبالب یا لب فدویت لقب یا لب سعادت نسب یا فدویت حسب
یا سعادت سبب یا لب سوخ طرب یا لب عقیدت مذهب فدویت مشرب را به تبیین یا بتقدیم یا بتقریر یا به بیان مراتب
حسن آداب یا ادب همدم دم عیسی یا رشک سرچشمهٔ آب حیات یا آب حیوان یا آب خضر یا غیرت کوثر و تسنیم یا محسود چشمهٔ
سلسبیل یا موج خیز لذت قند و نبات ساخته مقرون بسعادت عرض مدعا میشود یا ساغر یا جام یا ساتگین
لب عقیدت مشرب را بذریعهٔ اقرار مراتب فدویت از آب چشمهٔ حیات یا از آب کوثر یا از شربت قند و نبات لبالب
یا ملبب یا لبریز یا پر از شربت قند و نبات ساخته مؤدی مدعای احب الادب است پردازد دیگر درد کش درد مهجوری و
ملازمت شریف یا تلخکام زهر دوری یا مهجوری یا هجران گرامی خدمت خدام کرام فلان لب و دهان را بشکر
عنایات عالیات شیرین میدارد یا می پرورد پردازد دیگر مسموم هلاهل مهجوری یا مفاخرت عالی خدمت
یا مسلسل سلاسل یا سلسله یا زنجیر مهجوری یا پابزنجیر سلاسل یا مقید یا پابند یا بسته دام مهاجرت ملازمت را

٣٥

تریاق تاثیر کار آثار صحبت اکسیر مرتبت یا پایان زهر تکدر از اوراق گرامی خدمت کار بدم عیسی میکند پرداز دیگر
دور افتادهٔ بزم عالی یا محفل فیض منزل فلان که بتوفیق عرض آداب بهره مند سعادت باریابی مقرون یا مشرف
یا مشرف اندوز است خانهٔ دل صداقت منزل از اصباح حسن عقیدت یا کاشانهٔ باطن بسوغ مواطن یا بچراغ
یا بشمع اعتقاد یا بنور اطاعت یا بروشنی انقیاد منور یا روشن یا محسود تجلی وادی ایمن میسازد پرداز دیگر
گزارش مراتب عبودیت سرمایهٔ مفاخرت دنیا و آخرت میداند پرداز دیگر مراتب عبودیت بخلوص نیت
یا بصفای طبیعت یا بصدق طویت و ارادت یا بصدق یا بهزاران صفا بجا آورده یا بتقدیم رسانیده یا بپایه
عرض آورده یا بمنصهٔ گزارش گذاشته یا بصفهٔ ابلاغ یا بجلوه گاه ظهور آورده یا به پیشگاه عرض یا بموقف
عرض رسانیده ذره وار برای خورشید ضیا اظهر من الشمس میگرداند پرداز دیگر مراتب تسلیمات گزارشی یا این نشان
بخت بیداری میداند یا نشانه یا علامت بختیاری میشمارد پرداز دیگر آداب تسلیمات رسانی دلیل مفاخرت
جاودانی یا نشان سعادت و جاودانیست پرداز دیگر گزارش تسلیمات فدویانه نشانهٔ افتخار جاودانه میدانم
یا نتیجهٔ سعادت یا ثمر حسنات یا مورث مفاخرت الهی می شناسم پرداز دیگر تقدیم فرائض بندگی اعلامت
فرخندگی یا فرخنده طالعی یا نشان نیکبختی یا نیک نهادی یا نیک نصیبی یا دستاویز شگرف بجهت حصول سربلندی
میداند خیریت المنة لله که بهمین نعمت صحت و سلامت از عطایای الهیست و استدعای مهتمم خیر و برکت
آن قبله گاهی سرمایهٔ مفاخرت نامتناهی پرداز دیگر الحمد لله که بذریعهٔ استدعای امن و سلامت عنصر کرامت
مظهر از جمیع تفکرات و متردّدات یا حوادث زمینی و آسمانی یا از آسیب و مکروهات مصون یا محروس یا محفوظ
و بهزاران خوشحالی و فارغ البالی مقرون و محظوظم و مژده رسانی خیر و تندرستی آن منصوب موجب شگفتگی یا خرمی
مزاج و ملال میگردانم پرداز دیگر هزار شکر که حالات این نواحی بحمایت عنایت الهی محفوظ است و آن عالی باستدعای
نوید صحت یا اعتدال عالی با نواع خوشحالی محظوظ پرداز دیگر بنوید رسانی خیریت یا بگزارش مژدهٔ تندرستی این
حوالی و باستدعای بشارت امن و سلامت عالی دست آویز کامرانی جاودانی بدست می آرد پرداز دیگر که
آداب خیریت با هم نویسند تبلیغ مراسم کورنشات که سرمایهٔ افراط نشاط دل و جان عقیدت نشانست
و هم حصول صحت و عافیت اینجا که مستلزم سپاس ایزد منانست موجب مزید انشراح باطن فیض مواطن
میگرداند بخیر سگالی ذات عالی اجابت اثر مرهون منت و ممنون احسان میسازد پرداز دیگر بعد اقدام مراتب
تسلیمات فراوان یا تقدیم لوازم کورنشات بی پایان بحصول خیریت این صوب شکر گویان بوده اخبار خیار

مجاری بالفتح جمع مجرا

ذوات فیض آیات پیوسته از بارگاه ایزدی خواهان و جویانست پرداز دیگر الحمد لله که مجاری حالات این جوانب
مستوجب سپاس بی پایان و سزاوار شکر گزاریست نوید صحت عالی طبیعت از مسئول از بارگاه باری شمول
خیریت اینجا شمول شادمانی یا بحصول سلامت این صوب حصول کامرانی ست یا بوصول تندرستی این طرف
مقرون بعنایات بیغایات ست و استدعای استدامت وجود با جود سرمایهٔ سعادت جاودانی پرداز دیگر شکر
بدرگاه ایزد فتاح که احوال این نواح همقرین فلاح یا مقرون صحت صلاح و بشارت فرخنده بشارت صحاح مزاج
آن قبله گاه یا آنجناب یا خدام کرام یا مخدوم یا صاحب یا ملازمان عالی یا آن قبله یا آنحضرت یا آنخداوند یا آنخدیو
مسئول شام و صباح یا سحر و شام یا صباح و رواح از بارگاه غیب آگاه استدعا یا مستدعا یا سپاس نامعدود بجناب
رب المعبود که حالات این حدود مستلزم یا سزاوار یا مستوجب حمد و سجود و استدعای صحت اعتدال جود با جود خلاصه
یا عمده یا زبدهٔ خواهشها یا عین مقصود و بشکر حصول خیریت سجده و سر بسجود و استدعای خیر و برکت آن قبله
جبین و سجود یا بحصول خیریت این نواحی ناصیه یا جبهه سا یا جبین افروز سجدات شکر الهی و نوید یمن سلامت آن
پشت پناهی مسئول سجده گردانی نیم شبی و اوراد صبحگاهی رسید خط والا نامه یا سرفراز نامه یا ممتاز نامه یا افتخار
یا مفاخرت نامه یا مکرمت نامه یا مرحمت نامه یا عاطفت نامه یا همایون اسلوب تفضل طراز یا گرامی صحیفه مکرمت عنوان
یا عالی رقیمه کرم تضمین یا همایون صحیفه خاص حرمت اختصاص والا مفاوضهٔ عظمی یا شرف نامه لازم الاحترام
یا افتخار نامهٔ گرامی متضمن طلب عقیدت طلب عبودیت مطلب عبدیت مشرب اعتقاد مذهب ارادت منصب
ادب وجیبت نسب عقیدت حسب یا در مقدمهٔ طلب نیازمند عقیدت پیوند یا در باب حاضر بودن عقیدت مند
یا در باب حضور ترسی این بیچاره یا درباره استحضار این بیچاره یا ناکاره در حضور عالی یا شرف یا ذره ایها یا یاد فرمودن
خاکسار یا متضمن این مضمون که بزودی تمام خود را در اینجا رسانند یا بطلب خاکسار سرا پا انکسار جان نثار تحیت
یا ضعیف یا ذرهٔ بیقدر بیمقدار بیوقار نالایق بی لیاقت و الخلائق سعادت صدور یا تفاخر ورود یا مفاخرت وصول یا
نزول یا سرفرازی ایصال یا ممتازی ارزانی بخشید یا عطا فرمود یا کرامت یا مرحمت یا عنایت یا امداد یا نوازش
یا ارزانی فرمود یا افتخار بخش وصول گشت یا مفاخرت رسان نزول گردید خلعت یا تشریف صدور در بر کشید یا سرفراز
یا ممتاز یا بهره یاب یا بهره مند یا کامران شرف وصول فرمود یا ساخت یا شرف اندوز صدور فرمود یا بشرف وصول مشرف
یا باحترام اصدار محترم یا بتکریم ایراد مکرم یا تعظیم نزول معظم یا باعزاز ایصال معزز ممتاز یا بمفاخرت صدور مفتخر
فرمود یا سرمایه اندوز سعادت وصول فرمود یا ذخائر اندوز مفاخرت ورود فرمود یا کرم فرمائی وصول گردید

۳۶

یا زینت مطالعهٔ افزود یا چشم مطالعهٔ مطلع انوار فرمود یا دیده یا بنور مطالعهٔ دل ابدریافت مضمون منور یا پر نور و سرور

فرمود یا صدور فرما گردید بصدر قدر و منزلت نشانید یا پرتو صدور نور بخش چشم مطالعه گشت یا صدر نشین بزم صدور

گردید یا ز آئینهٔ وصول حسن انعکاس بخشید یا هما کردار یا هما وار یا مانند هما یا بسان هما یا برنگ هما ظل هما یون صدور

یا سایهٔ مبارک وصول بر سر اندوهت گدا از منصب شاهی مباهی فرمود یا موجه پادرجهٔ علیا نی بخشید یا ذرهٔ بیجان را

برتبهٔ خورشید تابان رسانید یا خاک نشین کوی محرومی ملازمت یا بزمین افتادهٔ هجران عالی خدمت یا فرود افتادهٔ

چاه حرمان و الاصحبت اید ستگیری صدور سرفراز یا سربلند فرمود یا بی سر و پا را بدستگیری خاص شرف اختصاص بخشید

یا محفل وصول را رونق افزا گردید یا آیت مصحف هدایت یعنی والا نامهٔ سراپا حمایت منور فرمای جهان وجود گردید

بذریعهٔ ورود مرحمت آمود مفتخر و محترم گشت یا مایهٔ سرفرازی فراوان و ذخیرهٔ ممتازی جاودان یا دو جهان یا بی پایان

یا بی نهایان یا بیکران یا زیاده از بیان حاصل گشت یا مفخر و مباهی و مورد افتخار نامتناهی یا مصدر بلند پایگاهی

یا مظهر والا دستگاهی گردید یا بهره وافر از افتخار یافت یا کامیاب مفاخر تها گردید یا صدور کرامت نشورش صدور

فیض معمور کرامت ظهورش مفاخرتی عطا نفرموده که تا دم زندگی یا تا زیست یا تا دم واپسین و دم آخرین یا تا قطع حیات یا تا دم آخر

یا تا لب گور یا بقیهٔ عمر شاکر و ساجد یا مداح مناقب عالی یا ثناگستر یا شکرگزار نباشم یا یاد ای شکر رطب اللسان

و عذب البیان یا تر زبان یا ثنا خوان آنجناب یا موجب مداح عالی مناقب یا والا محاسن یا محامد شریف نباشم یا

سرفراز توجهات عالیات فرمود یا مخبر نبل نوازشات یا مورد عنایات و یا تفقدات تفضلات باطنی یا توجهات

قلبی گردید یا این خوگر یا خو کردهٔ اشفاق و تفضلات و الارا بر عنایات عالیات آگاه یا مطلع ساخت یا سعادت بر سعادت

و مفاخرت بر مفاخرت افزود بدانکه در درجهٔ اندک عالی و بسیار عالی و نهایت عالی فرق است که اندک عالی را الفاظ

متضمن حکومت نوشتن مضایقه ندارد چنانچه فرمایند یا بخشند یا نمایند یا دارند و بسیار عالی و نهایت عالی را این قسم

الفاظ بلحاظ ادب شایان نیست هرچند که کلمهٔ بخشند یا عطا فرمایند باشد اگر اتفاق همین عبارت افتد ضمیر مسند

خود یا بطرف آن چیز راجع باید ساخت مثلا فلان چیز عنایت شود یا بعنایت فلان چیز ممتاز شوم سرا سر

دریافت احوال مضمون بکرمت مشحون اشعهٔ وضوح یا لمعهٔ اعلان یا شعشعهٔ انکشاف یا بارقهٔ اتضاح افروخته

یا شرف انجلا یا زیب اشراق یا زینت وضاحت بخشید یا جلوه افروز ابراز گشت یا حاشیه نشین خاطر منتظر یا مفهوم

فهم نا قاصر گردید یا مطالعهٔ فحاوی کرم حاوی تشفی وافی و تسلی شافی یا کافی یا کلی یا کامل و منود یا دست داد

یا بدریافت مطالب و عاطفت آمودی آن نشاط گوناگون انبساط بوقلمون پیرامون بطون فدویت مقرون گردید یا احاطه

مضمون نشر در آیینهٔ انکشاف صورت نما یا جلوه فرما یا منعکس یا عکس انداز یا پرتو فگن گشتهٔ قوم فیض لزوم یا ارقام
تعقد التزام مفصلاً و مشروحاً یا تشریحاً و تفصیلاً یا بیان مجمل از خلعت وضوح پوشید یا بر مندرجهٔ فیض حجه اش اطلاع
بدرجهٔ کمال بعرض ایصال آمد یا وضوح مندرجات فیض درجات بدرجات سعادت فایز فرمود یا بانکشاف ما هو المدرج
یا ما فیه یا مندرجهٔ فیها یا مندمجهٔ فیها یا ما هو المرقوم یا ما هو المسطور سرفراز و ممتاز فرمود یا آنچه حوالهٔ زبان قلم فیض علم
یا امانت یا ودیعت لسان کلک عنایت سلک بود گوش مطالعه از سماعت آن یا از استماع یا از شنیدن آن حظ وافی یا
یا دل عقیدت منزل از دریافت یا ادراک یا فهم آن التذاذ حاصل کرد یا تلذذ ظاهر یا باطن نمود یا ملتذ یا متلذذ یا مستفید
گردید یا مرقومات فیض آیات منقوش صفحهٔ خاطر گشت شکوهٔ فراموشی از روزیکه اقدام برکات التزام یا انضمام عالی
ذریعه سجالی آن حوالی گردید یا عنان توجه موفور سجالی متوجه یا معطوف یا منعطف یا انعطاف فرمای آن صوب یا آن طرف بوده
یا راهی یا بتوجه الارعب یا متوجه یا مصروف آنجا بوده یا برکات قدوم فیض لزوم آن مخدوم آباد فرمای آن مرز و بوم گشته
یا خاک پای یا قدم پاک یا سرمه یا توتیای چشم باشندگان آن سرزمین بوده یا ساکنان آن خاک سیاه یا بساکنان آن خاک قدم
یا پا بوس پاک یا شریف یا والا سرمایهٔ اندوز مفاخر تنها بوده یا چشم ساکنان آنطرف بدیدار یا بمشاهده یا بمعاینهٔ جمال
با کمال یا میمنت فال نیک نوید راحی نور یا بنور یاب گشته یا بغنیمت والا بخت آن سرزمین بیدار گردید یا منزلت عالی در آن
حوالی جلوهٔ ظهور یا فیته گاهی نوید تندرستی که بهین میوهٔ دوحهٔ هستی است یا دردولتخانه یا در نعمتخانهٔ هستی نعمتی بالاتر
نیافته یا تصدیع یا بلطف طلعه ذخائر اندوز سعادت ابدی نگردید یا شرف یاد فرمائی مشرف نگشته باقی از اقسام عبارت
رسید خط آنچه نیک پندار دبرنگار دو عا ایزد و هاب بجناب کرامت مآب خدام کرام یا مستفیضان عالی مقام یا باریابان
حضور فیض معمور یا عاطفت ظهور تا زمان قیامت بر مسند صحت و سلامت متمکن افزاد از او یا و ساد صحت یا مسند سلامت
یا چار بالش تندرستی یا صدر سلامت را بوجود فیض آمود ملازمان مع الازمنت گیر و تمکن پذیر یا بهر پای زینت شرف پذیر عزت
یا رونق اندوز حسن سعادت یا پایه پذیر حسن عزت دار ادیا فرمایاد یا مدام جلوه افروزی یا جلوس فرمائی بخشاد یا عطا
فرماید یا کرامت کناد یا فیض سانی جاودانی قدر بخشی دائمی را بوجود با جود متعلق یا تعلق پذیر ادیا و آنقا جناب
جلیل البرکات یا ذات مع الارا پیوسته بر مسند سویت و اعتدال مصون از جمیع حوادث یا محفوظ از آفات دوران یا محروس از
آسیب زمانه یا اموال مکروهات یا مکارهٔ زمینی و آسمانی داشته یا مدام بظل حمایت و سایهٔ عنایت خویش داشته جلوه افروز
خیر و سلامت یا سلامت با کرامت داشته وسیلهٔ وصول حاجات حاجت طلبان یا ذریعهٔ حصول حوائج محتاجان یا واسطهٔ انجاح
مرام یا میلوات مراد خواهان یا موجب فیض یا درسی بود خواهان یا سرمایهٔ برآمد مدعای دعاگویان یا مهیا مقاصد جهانیان

۳۸

یا مظهرِ گشایش یا کشودِ مطالبِ طالبان یا عقده‌گشایان ترقی دولت یا ترقی سگالان یا دولتخواهان یا سرچشمهٔ معاش اهل
یا وسیلهٔ انجام مهام کامها انام فرماید یا ارسالِ چیزی فلان چیز بوالا جناب مرسول یا مرسل گشته یا بنظرِ فیض اثر
میگذراند یا شرف اندوزِ ملاحظهٔ عالی یا مشرف بوالا خدمت میگرداند یا ترسیل فلان چیز خود را بیاد یا فرا یاد فیض بنیاد
میدهد یا ابلاغ فلان چیز خود را یاد مینمایم یا مقرون بیاد دهی میگردانم یا تبلیغ فلان چیز مشرف بیاد دهی یا
شرف اندوز یا مفاخرت یاب یاد دهی میشوم یا ارسال فلان چیز بیاد دهانی سرمایهٔ سعادت جاودانی می اندوزم یا
ذخائر اندوز مفاخرت و جهانی میشوم یا بنظر گذرانی فلان چیز را ذریعهٔ یاد فرمائی عالی میگردانم یا بنظر گذرانی فلان چیز
خواهان یاد فرمائی میشوم امید که به پیشگاه نظر انور جلوهٔ ظهور یا سعادت ملاحظه خواهد یافت اگرچه بعلت قلت
یا نظر بتقلیل قابل قبول و لائق پذیرائی نیست یا نمیتواند شد یا قابلیت قبولیت یا لیاقت پذیرائی ندارد یا لائق
پذیرائی نمیتواند شد یا در محلِ قبولیت بار نیابد یا به پیشگاه پذیرائی شرف نیابد یا گنجایش پذیرائی یا اجابت مقرون نمیتواند
یا لیاقت قرب اجابت نمیتواند داشت یا بپایهٔ قبول موصول نمیتوان گردید یا بسبب قلیل المقداری یا کم مقداری
سعادت قبول نمیتوان یافت یا براه پیشگاه اجابت نمیتوان گرفت یا بمرتبهٔ قبول نمیتوان پیوست لیکن بمقتضای شفقت عام
یا بحکم عمیم الاشفاقی یا باذن عموم تفضلات یا باقتضای مراحم بنده پروری یا بموجب کمال غربانوازی یا از راه توجهات کریمانه
یا از رهِ فرط تفقدات یا بفحوای بذل عنایات کریمانه یا بدستیاری صرف عطاف بیانه یا بامر رحمت بزرگانه
گر قبول افتد زهی عز و شرف یا اگر بدرجهٔ قبول مقرون شود از قرینهٔ فدوی یا بنده پروری یا احقر نوازی دور نخواهد
یا بعید نیست یا بعید نیست اگر لباس اجابت در برکشد گنجایش دارد یا اگر غاده یا گلگونهٔ پذیرائی بر چهره یا عارض یا رخساره یا بر رو
مالد از آئین کمترین پروری بعید نباشد یا اگر از زینهٔ اجابت بمساعدت یا بتاید بپذیرد یا نگزیند یا نگیرد یا از درجهٔ قبول
قبولیت دور نگزیند یا از پایهٔ پذیرائی بعد از اندازه نگیرد یا مباینت استرداد نیابد یا استرداد نپذیرد یا پذیرش شود زهی سعادت
ما غلامان یا ختمی فخر یا بمفاخرت نیازمندان که دست قبول بران یا بر رو یا بر رو نهاده شود یا اشعهٔ اجابت یا بارقهٔ اقبال
یا نور پذیرائی یا آفتاب قبول بران تابد یا مفاخرت فدویان یا لا ترا یا افزونتر یا زیاده تر ازین متصور نیست که نگاه قبول یا نظر
اقبال یا چشم اجابت بران افتد یا بگوشهٔ چشم التفات ملاحظه رود یا معاینهٔ تشریف متوجه آن یا آن شود مطلب چیزی
ما سوای از مکارم عنایات یا امید از مراحم تفضلات والا واثق یا بهزاران شوق یا امیدواری یا بهزاران آرزو توقع که اگر بعنایت
یا مرحمت یا امداد یا عطای فلان چیز در همسران یا در زمرهٔ همچشمان یا در میان همعصران یا برابران یا بین الاقران یا بین الامثال
والاکفاء یا بین همقطاران یا در جنب ... یا پهلوی هم مشربان معزز و ممتاز شود یا شوم یا سرمایهٔ فخر یا مواد با لا ترا

٣٩

یا بالادستی اندوزم یا پایهٔ عزت بدست آرم یا مستزاد شود زهی سعادت و خهی مفاخرت یا در این کمتر پروری احقر نوازی

گنجایش دل رود یا اگر این خورده عنایات حضور یا بمداد فلان چیز سرفراز گردد از قرینهٔ کرم گستری طریقهٔ بنده پروری دور

نخواهد بود یا امداد فلان چیز عزت بخش فدویان یا عنایت فلان چیز بین الانداد موجب سرخروئی آماده فرمایند یا نوازش

فلان چیز سر احقر از فلک اخضر بگذرانند یا ذریعهٔ افتخار خاکسار شود یا آبروی خاکسار مستزاد فرمایند یا عنایت فرمائی

یا بخشیدن یا عطاسازی فلان چیز یا بعنایت یا مرحمت فرمائی یا امداد نمائی فلان چیز ممنون احسان یا پابند طلبات(?)

امتنان یا رهین دوام تفضلات گردد یا عنایت عالی از روی کرم بخشی یا فیض بخشی یا فیض رسانی عطا فرمایند یا مرحمت

فلان چیز شود یا توجه موجه عالی متوجه عنایت فرمائی فلان چیز شود یا خورشید توجه عالی یا بارقهٔ التفات یا عنایت

والا بر عطای فلان چیز تابد خاتمه امید که بصدور رسائل همایون یا بوصول رسائل جلائل فیض فضائل عاطفت یا عاطفت شمائل

شفقت دلائل کرم شمائل کرامت مائل عنایت وسائل ذخائر اندوز مفاخرت و نیکنامی یا سرمایه اندوز عزت و مباهات

بوده باشم یا باشد یا بوده مفاخرت یا مباهات عالیات مظهر مباهات بوده باشد یا بخشندهٔ تفاخر و اعزاز بوده باشد یا

مفاخرت بخش سعادت طلبان بوده باشد یا بنزول عنایت یا مبهجات تفضل آیات بهره یاب التفات خرد و کلان یا بهره ور افتخار

جاوید فرموده باشند یا بقلم فیض علم بتحریک انامل کامل یا کرم شامل یا کرامت عامل یا باستعانت صابع(?) رافت منابع فیض تابع

ذریعهٔ تحریر تفقد تقریر تفقد نامه مبهجات والا بوده باشد یا اجازت تحریر نوازشنامه مبهجات از پیشگاه عاطفت و توجهات علیا

یافته باشد یا استجازت ترقیم گرامی قائم میکرده باشد یا بذل توجهات یا صرف عنایات والا باعث افتخار یا مبهجات وسیلهٔ ممتازی

بندگان یا سرفراز فرمای عقیدتمندان بوده باشد زیاده از ارتکاب ترک آداب یا زیاده مبادرت ترک سعادت یا زیاده

جسارت موجب خسارت سعادت یا زیاده ابرام مقتضای گستاخی تمام یا زیاده حسن خاموشی طلب یا زیاده سعادت مانع طوالت

زیاده اطناب و دراز قرینهٔ حسن آداب یا زیاده از حسن سعادت یا زیاده طوالت … بلالت یا زیاده طوالت مانع سعادت شناخته

باید قدر اکتفا ساخته زیاده مبادرت خارج از دائرهٔ سعادت یا زیاده ارتکاب ترک آداب یا زیاده ابرام خارج از دائرهٔ

حسن کلام زیاده حد ادب یافته یا باختتام شتافته زیاده ادب مجوز سکوت لب یا زیاده انداز ادب مانع حرکت لب یا زیاده مبالغه

هرزه درایی زیاده اطناب شایان آداب بیت زیاده گفتگو شایستهٔ آداب یا زیاده طوالت از روی سعادت یا زیاده طوالت لطائف

مقتضا یا مقتضی یا خواهان بی ادبی زیاده خامه فرسائی سرمایهٔ هرزه درایی زیاده سخن سنجی موجب عدم سخن سنجی عبارت لفافه

بعونه سبحانه ایزد قدیر فروغ پذیر مطالعهٔ منیر یا مستنیر یا انوار ملاحظه دلپذیر یا مشاهده یا معاینه یا نظر بی نظیر یا شرف یاب

نظر اطهر فیض مظهر یا بهره اندوز عالی ملاحظه یا مطالعه حسب فلان باد یا شود یا باشد یا گردد یا از نظر فیض منظر

انور یا بنظر فیض منظر اکسیر اثر اطهر یا از ملاحظهٔ عظمی صاحب فلان مشرف بشرف آمد و زیاده بهره یاب سعادت حصول یاد
یا بوالاجناب فیض مآب یا بعالی حضور فائض النور یا بگرامی خدمت فیض موهبت صاحب فلان حسن حصول یا شرف
قبول یا به پایهٔ مرتبت یا مرتب شود بر پشت لفافه نویسد عریضهٔ فدویت فدوی فلان یا معروضهٔ ضراعت نیازمند
روز فلان تاریخ فلان سنه فلان مقام فلان درجهٔ نهایت عالی بجد پیر و استاد و مرشد خسرو عالم
و درویش حضرت خداگان جناب قبله و کعبهٔ دو جهان یا قبلهٔ کون و مکان یا قبلهٔ دین و ایمان یا قبلهٔ او
کعبهٔ یقینی یا قبلهٔ دنیا و دین کعبهٔ حق و یقین یا قبلهٔ مجازی کعبهٔ بی نیازی یا قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ
ظاهری و باطنی یا قبلهٔ حقیقی و کعبهٔ تحقیقی یا قبلهٔ قبله پرستان کعبهٔ عقیدت سرشتان یا کعبهٔ دستگیر نیاز
پرستان یا قبلهٔ مقصود کونین کعبهٔ بهبود دارین یا قبلهٔ عزت و مفاخرت کعبهٔ دنیا و آخرت یا قبلهٔ حاجات
دو جهانی کعبهٔ مرادات جاودانی یا قبلهٔ افتخار نیازمندان کعبهٔ استظهار فدویت پسندان یا قبلهٔ قلوب عبودیت
یا فدویت کیشان کعبهٔ مطلب عبودیت اندیشان یا قبلهٔ ارشاد کعبهٔ فیض بنیاد و وسیلهٔ حصول عزت دو جهانی
وسیله وصول … جاودانی یا قبلهٔ قلبی کعبهٔ دلی یا قبلهٔ اقبال ابدی کعبهٔ اجلال سرمدی یا قبلهٔ دین و دنیا کعبهٔ اولی
و اخری یا قبلهٔ دنیوی کعبهٔ اخروی یا قبلهٔ فضل و افضال کعبهٔ عظمت و اجلال یا قبلهٔ برحق کعبهٔ مطلق یا قبلهٔ دل و جان
کعبهٔ روح و روان قبلهٔ جان و تن کعبهٔ … یا قبلهٔ امن و امان کعبهٔ جود و احسان یا قبلهٔ فیض رسانی کعبهٔ آمال و امانی
یا قبلهٔ فیض و احسان کعبهٔ فضل و امتنان یا قبلهٔ صورت کعبهٔ حقیقت یا قبلهٔ فواید جود کعبهٔ موائد مقصود یا قبلهٔ امید
و مقصود کعبهٔ سود و بهبود یا قبلهٔ سرفرازی کعبهٔ ممتازی یا قبلهٔ سربلندی بندگان کعبهٔ … یا قبلهٔ عزت و افتخار
کعبهٔ عزت و افتخار یا قبلهٔ عزت و اعتبار کعبهٔ توقیر و اعزاز یا قبلهٔ تکریم و اکرام کعبهٔ عزت و احترام یا قبلهٔ شفقت و مرحمت
کعبهٔ عنایت و عظمت یا مکرمت یا رحمت یا قبلهٔ شرف و شرافت کعبهٔ عاطفت و رافت یا قبلهٔ سرفرازی کونین کعبهٔ ممتازی
دارین قبلهٔ باطن و ظاهر کعبهٔ اعز اخص جواهر یا قبلهٔ پیشوایان کعبهٔ پیشوایان یا قبلهٔ کرم و کرامت کعبهٔ دولت و نعمت یا قبلهٔ
مقاصد فواد کعبهٔ مرام و مراد ادام الله یا بسط الله یا خلد الله یا ادام الله یا اطال الله ظلهم یا ظل اجلالهم یا ظل افضالهم
یا مد ظله العالی یا دامت برکاتهم یا دامت کراماتهم یا دام فیضهم یا دام افضالهم یا دام اجلالهم یا دام اقبالهم …
این درجه بحضور عرضی نویسند یا بعض جناب قبله ممتازی کعبهٔ سرفرازی صاحب قبلهٔ گاهی پرورش بنیاد ظلکم العالی
میرساند یا ملتمس است عرض یا التماس یا گزارش یا معروض آنکه بر این … شد بعد خدمت یا بوالاجناب یا بگرامی حضور کرامت ظهور
یا الخ عرض بعرض یا مقدس … فیضان حضور مستفیضات آستان فیض نشان مقتبسان انوار حضور کرامت معمور

فیض ظهور مشتمل این کلمات تحریر نماید نوشت باقی بدل بالای مدعا چنانچه قبله افاضت پناهی کعبه ارشاد دستگاهی
زیب مسند ارشاد و زینت چار بالش هدایت حضرت پیر و مرشد برحق جناب سرچشمه فیض مطلق دام ارشاده هم بعد کلمه
بیسازد تحریر نماید نوشتا بدوده عرض حاشیه بوسان بساط فیض مناط حضرت افاضت و افادت پناهی مظهر فیضان
آلهی مد الله ظلال افضالهم میسازد پیرو دیگر ظل مکرمت افضال سایه رافت اجلال بندگان عالی حضرت
قبله مفاخر و معالی هست ام به مفارق نیازمندان صمدو با مستطاب با سایه همایون جناب قبله ظهور و بطون
حضرت کعبه ارشاد گوناگون یا هادی ارادی معرفت حقیقت یا هادی شریعت طریقت بر سرفدویان مستفیضان
یا مستفیدان یا مریدان تاج عزت یا افسر سعادت یا دبدبه درویشان و مشائخان بنده خدا آگاه یا حق پژوه حق شناسان
مظهر رحمت آلهی مصدر کرمت نامتناهی صاحب مقامات عرفان نقاوه ارباب ایقان مقتدای ارباب ارشاد پیشوای
اصحاب صفوت ولی بزم افاضت مخزن لطائف تصوف معدن شرائف تعرف فهرست جریده تجرید عنوان
صحیفه تفرید باریاب بارگاه باری مقرب بساط جباری سالک شریعت طریقت ناهج مناهج یا عارج معارج
یا مصاعد معرفت حقیقت گرامی دُر دریای حقیقت وزان گوهر بحر طریقت شیر بیشه حق شناسی بیشه نهال عرفان
اساسی تحفه زن کنوز معرفت آلهی معدن نور خدا آگاهی مرشد روشن ضمیر حضرت پیر دستگیر مجمع انوار خدا بینی منبع آثار
یقینی مطلع انوار لاهوتی مخزن اسرار جبروتی مطلع انوار حق مرکز اسرار مطلق یا سایه ذات حق پرتو وجود مطلق مد الله
ظلال افضالهم مخصوص برای استاد بوالا جناب یا بعالی حضرت یا گرامی حضرت اخوند صاحب و قبله و کعبه نیازمندان یا
تلمیذان یا قبله و کعبه استاد پرستان مرجع و مآب یا ملجا و ماوای عقیدت شعار استادی مخدوم بنده یا مخدومی مخدوم
انامی حضرت افادت پناهی یا جناب افاضت مآبی یا فیض دستگاهی دام فیضهم برای زن استاد مخدومه مربیه عالیه
شفقت فرمای تلمیذان یا ملاقی صاحبه معظمه مکرمه دام شفقتها یا مد ظلها برای شده ماجده مقدسه مخدومه فیاضه
مریدان مربیه عالیه مستفیدان دام اشفاقها مد ظلها العالی برای فرزند و نواب بعرض اقدس اعلی مقدس و معلی
بندگان عالی نواب صاحب قبله اهل حاجات ممدوح کائنات حاتم همت فلک حشمت مظهر کرم و کرمت خداوند نعمت غریب پرور
عالم نواز زیب وساده وزارت زینت مسند امارت وزیر الاعظم دستور المعظم فیاض عالم سرمایه ید معاش حاجت مندان
بی سعی و تلاش آصف ثانی منظور نظر خاقانی دام اقباله عم نواله یا زید اجلالهم بسط الله ظل افضالهم میسازند
رسید خط همایون شقه فیض مرقعه پروانه کرامت نشانه یا پروانه خاص تقدس خصائص یا پروانه عنایت عالی یا
عالی پروانه حضوری یا والا شقه حضور قدر افزای صدور گشت باقی همان عبارتست برای یاد بمضمون

۴۲

رشحات قلم رافت توام که بحرکات یا تامل کامل فیض حاصل کرم شامل زیب قرطاس شده بود اطلاع کامل حاصل گشت
یا چکیده یا تراویده خامه تفضل شمامه صفا بخش صفحه باطن عقیدت مواطن گردید یا مطلبی که تحریرش ذریعه
تحریک اصابع عنایت منابع فیض تابع شده بود تزیین فرمای طبع فدویت یا عبودیت یا عقیدت یا اعتقاد
یا انقیاد یا اطاعت قرین یا مرقومات رافت سمات شمع افروز کاشانه خاطر فدویت مظاهر گردید یا شرف
تبیین یا زینت توضیح یا زیب تشریح یافت یا بخشید یا ارشاد عواطف بنیاد حضور اقدس یا اشارات فیض بشارات
یا ایماآت اکرام آیات یا تحریرات عنایات یا بیان ارشاد بیان شمائم شادمانی بمشام ادراک خاکسار بخشید یا آنچه
ریخته خامه عواطف ختامه بود مزرعه آرزو را عبوبت منزل یا بگلهای ایضاح رشک گلزار فرمود برای بیگمات
بجناب عصمت قباب یا بحضور عرض ستاره ران سرادقات عفت بیگم صاحبه معظمه مکرمه پرورش فرمای عالم و عالمیان ضیا بخش
زمان و زمانیان اسوه نساء جهان و قدوه نسوان زمان زبده مستوران دوران عمده خاتونان آفاق زبده الشرائف
قدوه العفائف پرده نشین سرادق معصومی جلوه گزین حق مخدومی نقاوه خواتین دهر قدوه پردگیان شهر
مخدومه العصر معصومه الدهر مد ظلها دام اقبالها عرض آنکه یا ملتمس یا التماس آنکه لفظ میرساند وغیره نباید نوشت خاتمه
آفتاب ذره نوازی یا بنده پروری یا غریب پروری یا غربا نوازی از مطلع کرم سازی یا از برج مکنت و سرفرازی
یا از افق مرحمت گستری یا از مشرق فیض رسانی یا نیر دولت و اقبال از سماء شوکت و اجلال یا کوکب دولت و فیروزی از
افق صولت و بهروزی یا مهر مهربانی و احسان از مشرق فضل و امتنان لایزال بی زوال باد یا مدام یا همواره یا دائما
یا دوام یا مستدام یا پیوسته یا الی یوم القیام یا تا قیام قیامت یا تا روز حشر یا الی یوم التناد یا الی یوم الدین یا الی یوم الحساب
یا تا بقای عالم یا تا امتداد زمان پاینده یا تابنده یا درخشنده یا رخشنده یا درخشان یا رخشان یا نورافشان یا ساطع یا لامع یا جلوه نما
یا جلوه پرداز یا جلوه آرا یا جلوه پیرا یا مهیای جلوه گری یا جلوه افروزی یا جلوه پیرای سطوع یا جلوه پرداز طلوع
یا جلوه آرای تابندگی یا جلوه نمای رخشندگی یا جلوه فرمای تابش یا جهان افروزی یا صیقل نمای آیینه جهان یا عالم
افروز باد یا دریای دریادلی و قدردانی یا امواج عالم نوازی و فیض رسانی موج زن یا مواج یا موج خیز فیاضی یا فیض بخشی
باد یا سحاب عنایت یا نیسان عاطفت یا ابر تفقدات گوهرریز یا گوهرافشان تفضلات یا نیسان جود و احسان گوهرافشان
امتنان باد یا همای همایون بال جلالت و اقبال اوج گرای حشمت و اجلال یا بال گشای اوج عظمت و جلال یا بال افشان
نوازش و نوال باد یا بر اوج عز و کمال بال گشا باد یا فروزان اختر فیض رسانی بنورافشانی جاوید یا قدردانی کرم تابش
و نورافشانی باد یا کشت سخاوت و گوهرباری آبیاری تفضلات بارش سرسبز یا سیراب یا شاداب یا ریانی پذیر

یا معطر یا طراوت گیر یا ریان باد یا منضر یا مخضر یا خضارت آیا یا نضارت اندوز باد یا فیض رسانی جاوید یا باد بهایت

آفتاب دولت و اقبال باد نور افشان تا دم یوم التناد بر در تو جاه سلامی شواد دولت جاوید غلامی کناد

یا محفل همایون یا شمع تفضلات ایزد بیچون تا ام روشن باد یا دریا دلی موج زن قطره پروری باد یا آفتاب ثروت سرگرم

یا مهر ثروت بالا تری یا خورشید جهانتاب ذره پروری همواره سرگرم جلوه گری یا تابشگری باد برب العباد یا بحق

نبی یا بحرمة النبی و آله الامجاد یا بحق نبی المختار یا بحق سید الابرار و آله الاطهار یا بالنون و اصاد عرضداشت

بجناب ملجی ک مدعی عرضداشت کشد و زیر آن بزرگ است و هر جا که لفظ خلیفة الرحمانی یا ظل سبحانی و مثله در عبارت

واقع شود در اینجا سفیدی گذارد و آن کلمه بالای پیشانی عرضداشت بزرگ ار دایم طبع رمرید ولی یا بنده یا فدوی

یا فدویت مسلی یا قطره بیقدر یا ذره بیمقدار یا مور ضعیف البنیان یا مرید با اعتقاد یا فدوی بلا اشتباه یا فدوی جانی

یا نمک پروردهٔ قدیم یا پروردهٔ نمک نمک پروردگان حضور والا یا غلام عقیدت التیام یا جادهٔ ارادت مستقیم

فدوی قدیم یا یگانه نژاد راسخ الاعتقاد یا سراپا انقیاد یا کمترین غلامان عبودیت نشان یا فدوی قلیل البضاعة یا

بی استطاعت صادق الاطاعة یا کمترین عقیدت آیین فدویت گزین یا مرشد پرست حقیقی گرم خدمت تسلیمات

یا امیدوار انظار خاقانی یا سرفراز غلامی ابدی یا ممتاز عبودیت غلامانه یا سعود یافته سجود یا سینه جانه زاد

مرید اخلاص هندگی نور اندوز سجود بندگی خاکسار جان نثار غلام جان باز یا جانباز معرکه نیاز یا مرید اصلی حضرت یا

یا ضعیف ترین بندگان الابارگاه یا ذوق یاب سجدهٔ غلامی یا مشرف بسجدهٔ غلامی یا منور جبین بسجدهٔ غلامی

نقش آرای سجود کورنش یا اسیر دام عبودیت یا مقید قفس غلامی بعد تلثیم سدهٔ سنیه یا عتبهٔ علیه یا عالیه یا رفیعه

یا بهیه یا قویه یا منیعه یا عتبهٔ قبولیت رتبه یا مقبولیت مرتبه یا آستان مسجود رستان یا سجده گاه فرشتگان یا بهشت نشان یا

ارم بنیان یا مسجود قدسیان یا ملائک آشیان یا عرش بنیان فیض نشان یا آستانه اقدس همپایه بیت المقدس

یا حریم واجب التعظیم حرم ندیم ملائک مقیم جنت نعیم عدیم التشبیه یا معدوم السهیم یا مستقیم یا محفل خلد منزل فردوس مشاکل

یا عتبهٔ اکرم مسجود عالم یا پیشگاه مسجود الجباه عالم پناه ثریا جاه یا بارگاه عرش اشتباه ملائک آرامگاه ذره وار

بذروهٔ عرض ناصیه افروزان یا بعرض عرض رسانان بارگاه خورشید پایگاه یا جبهه افروزان جبهه عتبهٔ معلی یا

ذخیره اندوزان سعادت بساط کورنش یا قطره مثال معروض جبهه سایان آستان عرش نشان معلی شان یا عاکفان

مقام گزینان طوف کنان یا طائفان عتبهٔ مکه رتبه یا بیت الاقصی مرتبه یا مدینه قرینه یا بعرض سا کنان یا مسند مدینه

قرینه یا بعرض خاک بوسان بلند ملائک عز یا پابوسان پایهٔ سریر خلافت مصیر یا ملائک مسیر عرش نظیر پایه وقفه عرض

ساحل نشینان محفل دریا مماثل یا بحر جوش حاشیه نشینان بساط فیض مناط یا سپهر انبساط بزم معلی یا ایوان الاعرش بنیان یا بحر
بارگاه اعلی یا بحر عز اقدس یا بموقف عرض مقدس حاجبان گاه ملائک سجده گاه حضرت خلیفة الرحمانی ظل سبحانی
سایهٔ رحمت یزدانی خداوند تخت و نگین مالک روی زمین خلد الله ملکه یا سلطانه یا بسط الله ظله میرساند یا عشاق
والا بارگاه یا ناصیه فرسای سدهٔ سنیه اعتقاد یا سیاسا عتبه علیه الفتیاد فلان تقدیم لوازم آستان بوس مریدانه
ذریعهٔ حصول مفاخرت جاودانه ساخته یا نور اندوز سجدات عبودیت شده بعرض اقدس اعلی و مطهر معلی
میرساند یا ناصیه عبودیت بانوار سجدات قدسیت متجلی ساخته یا پس از بوسه کاری زمین ادب بسمع فیض جمع
کرامت منبع عواطف مجمع یا بسمع کرم مجمع فیض مجتمع یا بسمع هدایت شمع جبهه فرسایان قدسی آستان میرساند
یا فرائض تسلیمات و واجبات کورنشات موری ساخته بعرض حضار عبودیت پذیر پایهٔ سریر تقدس تعبیر یا بعرض
حاضران عتبهٔ مقدس اقدس یا سند چرخ اطلس یا عتبهٔ قوس مرتبه یا بذریعهٔ جبهه فرسائی سدهٔ سنیه سیارا سیاسا ستان
بوالاعرض خدام کرام عالی مقام میرساند و در باب چنین توجهات که بالای عرضداشت نویسند عرضداشت
حضرت جهان پناه یا عالم پناه خداوند روی زمین سایهٔ رحمت العالمین سلامت ورود فرمان فرمان
عالیشان عاطفت نشان تفضل عنوان کرامت بنیان هدایت تبیان کرم توامان عنایت همعنان فیض اقتران
عاطفت بیان تفضل قران یا معلی یا مقدس نشان نشان یا الاشان فیض نشان یا مثال فرخ فال کرامت تمثال یا
عالی مثال عدیم المثال معدوم التمثال واجب الامتثال فیض نوال مرحمت الامال یا مفروض الامتثال عدیم العوض
مفقود البدل معدوم النظیر یا توقیع وقیع گیتی مطاع عالم مطیع یا منشور لامع النور کرامت ظهور یا کرامت منشور
یا فرمان همایون پایه هما سایه یا فرمان کرامت مرتبت یا فرمان اکسیر تاثیر کیمیا تعمیر یا فرمان فرخ لقا خورشید جلا یا
مهر انجلا مشتری ضیا یا فرمان خورشید نور ملائک ظهور یا فرمان الهام رقم شعاع قلم یا فرمان عیسی حمایت خضر هدایت
یا فرمان ید بیضا ضیا یا فرمان معجزه تاثیر یا فرمان مشتری لقا کیوان علا یا فرمان خورشید لمعات یا فرمان اطلس قدر
کیوان اساس یا فرمان عنبرین یا رفعت بنیان یا فرمان بهار نگار نیسان نثار یا فرمان نوح مانند معجزات پیوند یا
فرمان گردون سا خورشید اقتباس یا فرمان شعاعی خط خورشید نمط یا فرمان جنت و نو بهشت تزئین یا فرمان
جلا و معلی یا فرمان آفتاب مشتمل لمعه یا فرمان مهر پرتو ماه ضو یا فرمان ساطع السطور لامع الظهور یا فرمان عنبرین سواد حضرت بیاض
یا فرمان خورشید تمثیل یا فرمان نشاط انبساط املا یا فرمان فصاحت مقال یا فرمان حقایق طراز اخلاق نواز یا فرمان حقیقت شمول معرفت
یا منشور دریا ظهور امواج سطور پرتو صدور مسعود فرجام جان روشنی بخش عالم روح پرور جوان گردید مضمون مشحون بلاغت

جلائل التفضلات یا مملو بدر زعر خزائن عطیات یا الامال بحواهر نبائل عنایات یا پر از نقود تحفه فضائل التفضلات یا مکارم خوردان
یا مراحم فضل و امتنان بود و مهمن تمنا و ذیل آرزو را رشک کان بدخشان فرمود یا غیرت ریاض رضوان گشت
برای روانگی از روزیکه انتهاض الویه رفیعه یا قوئه فلک فرسا عرش سا چرخ سا یا نهضت رایات ظفر آیات
فیروزی سمات مشرف فرمای یا شرف بخش آن سمت شده یا توجه فوج دریا موج گردون اوج ظفر نموج یا عزیمت افواج
بحر امواج فیروزی انتزاج ظفر معراج فتح منهاج سراپا ابتهاج نصرت اندراج صولت اندماج نصرت سراج ظفر رواج
دولت ازدواج ظفر انفراج ابواب احتشام سرور بر روی ساکنان آن سرزمین گشوده یا از روزیکه آن سرزمین
بجلوه افروزی خیام عظام سر بآسمان کشیده یا سواد آن طرف مضرب دائره دولت اقبال مخیم سرادقات
جلالت و اجلال گردید یا لشکر فیروزی اثر ظفر پیکر نصرت مظهر ملائک نظر شوکت منظر یا هجوم نجوم همسر یا کوه
گردون فر نصرت برابر فیروزی خبر ظفر مغفر یا عسکر از هجوم نجوم برتر یا عساکر ظفر مظاهر نصرت مناظر فیروزی
عرش سائر فلک دائر یا مواکب کواکب ثواقب نصرت راکب ظفر مراکب قدس مناصب یا موکب نصرت کوکب ملائک منصب
ظفر مرکب نصرت طلب ظفر حسب فیروزی سبب یا نسب ملائک نژاد یا موکب خاص ظفر اختصاص یا عسکر معلی یا لشکر
۴۶ یا منصور یا فیروزمند یا اردوی گیهان پوی نصرت جوی فیروزی مملو ظفر یا زده فلک قدر بو توجه فرما یا متوجه
آن صوب بوده یا از روزیکه گردون تفرقه پرداز غلام یا نیازمند بساط قرب حضور را دور و مهجور یا همقرین درد
یا قرین مهجوری ساخته داغ جگر تاب محرومی و در سینه سوز حرمان بر سینه ارادت گنجینه گذاشته یا دشت نهاد یا جبا
نائره جگر سوز قلق حرمان ملازمت کیمیا خاصیت و کدام آتش فرح تاب محرومی محفل بهشت منزل که دل بیتاب
مانند ماهی بی آب بر بستر تابه پر تاب کباب نمیسازد و از پهلو بپهلو نمیگرداند و کدام تکوشه بیقراری که جان بر پیچ و تاب
بسان سیماب مصروف اضطراب نمیدارد یا زمام نصرت اعتصام شوکت انضمام حشمت التیام یا عنان عنایت همعنان
جلالت نشان دولت بنیان ظفر سامان فیروزی عنوان لشکر ظفر پیکر یا مظفر یا نصرت صدور معطوف آن صوب
یا منعطف گشته یا شرف انعطاف پذیرفته یا عزیمت آن سمت باعث انعطاف عنان مکرمت توامان موکب خاص
گردیده یا عطف عنان افواج دریا امواج بآن طرف پیرایه ظهور پذیرفته خاتمه نیر جاه و جلال از مطلع هیبت و اجلال
یا آفتاب عالمتاب عالم آرائی یا عالمگیری یا جهانبانی یا عالم پناهی یا کشورستانی یا جهانداری یا جهانگیری
یا گیتی پناهی از مشرق فیض رسانی و عالم نوازی یا بنده پروری تابنده و درخشان باد و برب العباد باقی همان عرض
برای تحریر تهیات عرضداشت بعرض ستاران محفل عزت یا عفت و خدمه بزم عصمت ملکه عالم و عالمیان

مالکهٔ جهان و جهانیان صاحبهٔ زمان و زمانیان مخدومهٔ عالم پناه مرشدهٔ آفاق فیاضهٔ دوران خلد الله ملکها
و بسط الله ظلها آنکه برای شهزادگان والای عرضداشت یادگار صاحب عالم و عالمیان مرشد زادهٔ
جهان و جهانیان مستلا برای علما جناب تو صاحب جاوی حقائق معقول و منقول حاوی دقائق فروع و
اصول کاشف کشاف دقائق معقولات و منقولات واقف یا داناء حقائق احادیث و آیات غواص یا غایص
یا شناور یا آشنا سیاح لجج یا لجه یا ودیا یا بحر یا محیط یا قلزم علوم دین سیاح صحرا یا صحاری وسیع الفضا کثیر الفسحه
و افر الوسعت یا وسعت آما و فسحت آشنا مفهوم یقین خازن کنوز شریعت طریقت معدن رموز معرفت و خاص بحر
بحرین حدیث و آیت رهبر مبادی دین و ملت کنز الدقائق کوفی و آلهی صواعق محرقه بدعت مناهی جامع الرموز
علوم دین کشاف غموض شرع متین علامة العصر والاوان فهامة العهد والدوران قبلهٔ ارباب ایمان کعبهٔ
اصحاب ایقان مخدومی یا ملجاء ما ماوای افراللطام کثیر الذخر علوم عوالم دین ملت غیث مغیث یا غیم عمیم الانعام
یا غمام یا غین ممطر مطیر یا سحاب پر آب تر اطلاقت یا ارض موات محاکات یا مقالات یا دلالت لا انا مخدوم منا
مولانا حضرت عادت پناهی مدظله العالی آداب بمدرسهٔ عقیدت یا در مکتب خلوصیت یا در محل تدریس عبودیت
یا درس خانه یا بدرسگاه حسن ادب زانوی ادب کرده یا زانوی ادب امده معروض مستفیضان حضور فیض معمور
یا مستفیضان محفل افادت یا افاضت منزل میسازد یا عکس پذیر مرآت ضمیر مهر تنویر افادت تاخیر میگرداند یا معانی تعبیر
تمنای عالی ملازمت بحوی کثیر التفسیر است که در حوصلهٔ منطق شرح پذیر نتواند شد یا قسمی متجاوز البیان میداند اگر
دبیر فلک مهندسه باز از جمله فرائض و سنت تا یوم الحساب جمیع اوقات صرف تحریر آن نماید هیچ بیانات از عهدهٔ تفسیر حدیث
از احادیث آن بر نیاید ناچار بر جد آن حدیث فهم نا گفته دان آن را ضی یا صنت خانه فضل و امتنان ختم کلام باظهار مدعا
لازم الاعلام یا واجب الاعلان حکمت میشناسد بقاضی و مفتی محی مراسم معدلت ماحی لوازم بدعت مروج قوانین
عدل و داد مزیل آیین جور و فساد بانی مبانی دین مبین موسس اساس شرع متین صدر نشین بزم صدق و صفا زیب افزای
مسند القضا مظهر حسنات بیضا مصدر برکات شریعت غرا ادام برکاتهم یا دام حسناتهم سپرد او دیگر محکمهٔ قضا
یا دار العدالة بوجود والا یا وسایهٔ شریعت طراز هر ذات فیض مظهر مدام زیب گیر و زینت پذیر باد یا بحضور بضاعت معمور
عدالت منظور معدلت نشور عدل گنجور حامی شریعت بر حق نامی عدالت مطلق قاضی صاحب مشفق اشفق میرساند
فیض و فهم خطوط طیکه بهمراه این پیرایهٔ التسطیر گیر دو درجه لوی صاحب مشفق دوستان اشفق مخلصان
شفیق بل خلیق کامل محب بی بدل دوست بی مثل سب لکنو مجبوب مساز دلنواز دوستان بهم از مخلصان امید گاه

هواخواهان پشت پناه دوستان خیر الاحباب منبع الاصحاب بدهٔ اخوان الصفا عمدهٔ ارباب الوفا سراپا لطف و کرم مجسم

اکرم اخلاص مظهر الطاف گوناگون مصدر او صاف بوقلمون صمیم الاخلاص عمیم الاختصاص منبع عموم اخلاق

مجمع علوم مشفق بدهٔ احباب صفا فی اتحاد عمدهٔ ارباب صفا نهاد قدوهٔ اصحاب وداد زبدهٔ دوستان خلاصهٔ احبای

سلالهٔ اخلاص صدق و سداد علاٴ خلیلان خلت بنیاد صمیم الارتباط حمیم الاختلاط قدیم الالتفات ملاذ مخلصان

ولی معاذ محبان قلبی بی‌ریا لحوا و دوستان صمیمی یکجهت گاه محبان قلبی مجموعهٔ خوبیها گیران منبع اخلاق فراوان دوست

دوستی دوست محب سراپا معنی پوست مخلص یکرنگ محب با فرهنگ مونس بی ریب بی‌ننگ خلیل صداقت آهنگ

خلاصهٔ مخلصان اخلاص خلاصهٔ محبان سراپا اختصاص شمع جمع محبت اتحاد چراغ فانوس مودت و وفا فروغ انوار

جلیس صدق ساز نور حدقهٔ یک‌دلی و یگانگی نور حدیقهٔ یکجهتی و فرزانگی درة التاج اخلاص گوهر کان اختصاص عین ناصیهٔ

محبت قرهٔ باصرهٔ مودت آشنای بحر خلوص و لآلی دُر دریای خصوص بار درایت دانائی چراغ دودهٔ وداد

شمع محفل اتحاد مصباح بزم محبت سراج آگاهی سراج و هاج محفل هواخواهی مهر سپهر محبت و ولا صبح آفاق مهربانی

یا صدق و صفا و دانائی منور وفاق یگانهٔ زمانه طاق آفاق خلیل کعبهٔ خلت دلیل سبیل محبت اختر برج مروت گوهر

درج فتوت تراوش آب و چشمهٔ اخلاص بهار افروز بستان افروز گلستان اختصاص ماهی دریای ماهیت آشنائی ملاح

بحر حقیقت دانائی ناخدای سفینهٔ خلت آگاهی شناور دریای محبت پناهی روشنائی چشم شناسائی صفحه آرای صحیفهٔ

صداقت صفا صفاپیرای صفحهٔ مهر و وفا مطلع قصیدهٔ دیده‌ور مقطع دیوان دانش پرور بهار گلزار هواخواهی

مرحله پیمای جادهٔ والا جا مسندآرای انجمن مخلص پناهی خلاصهٔ کتاب اتحاد دیباچهٔ نسخهٔ وداد نقش خاتم اخلاص نگین

اختصاص جوهر آیینهٔ اخلاص گوهر خزینهٔ اختصاص دوست نوازی دمساز سرو سهی گلستان آگاهی نخل باسق بوستان

محبت پناهی مهربان مع الکرام عالی‌شان رفیع المکان شفیق کرم مظهر محبت جوهر مودت گستر محب پرور بهترین دوستان

گزیده‌ترین مخلصان جان محبت کان اخلاص شان مودت آبروی اختصاص جان جسم محبت روان قالب مودت توان تن

اتحاد روح بدن وداد مایهٔ جمعیت من مشفق مخلص مخلص مشفق شفیق بالتحقیق خلیق بالتصدیق محب لایق رفیق طریق

محبت ساقی رحیق مودت صورت حال مخلصان مشفق شفیق مخلص خلیق من سعد اکبر سپهر صداقت و سداد فرخنده اختر

فلک فتوت خدا داد نورس سیدهٔ رسیدگی اخلاص نو بر روضهٔ گزیدگی اختصاص ثمرهٔ شجرهٔ محبت میوهٔ دوحهٔ مودت

ثمرة الفؤاد اتحاد خلوص نژاد مخلص اتحاد نهاد فهرست کامل جریدهٔ خلوص فرهنگ جامع دفتر یاطوماریاد فاتر یاطومار

خصوص بهین میوهٔ دوحهٔ کامرانی تازه ثمر حدیقهٔ مهربانی مخلص صمیم محب حمیم آب و رنگ گلشن یکرنگی گل خوش رنگ ریاض

صداقت آهنگی نخل نورستهٔ ریاض صفا نهال نوخاستهٔ گلستان وفا مخزن اسرار یکجهتی همرازی مطلع انوار کرم سازی
و مخلص نوازی نوح طوفانیان فراق ناخدای کشتی افتادگان چار موجهٔ افتراق لالهٔ بیداغ لاله زار محبت سرو دلجوی
جویبار مودت شهسوار مضمار مهربانی یکه تاز عرصهٔ یکتا زبانی معدن محبت مخزن صداقت محبت یگانه امین جاودانه سرمهٔ
چشم اخلاص توتیای دیدهٔ اختصاص چشم و چراغ دل اخلاص پیرای باغ و بهار نظر وفا شعاران نخلبند ثمرستان محبت
چمن پیرای چمنستان مودت یگانه بیگانه از بیگانگی آشنای آشنایان همه یگانگی یگانهٔ یگانگان بیگانهٔ بیگانگان
منتخب دیوان محبت مطلع دیوان مودت شیرازه بند صحیفهٔ صداقت سرلوح نسخهٔ رفاقت گرمی بازار اتحاد رونق هند
شهرستان وداد ابر بهار اخلاص نیسان گوهر بار اختصاص شهریار شهر وفاق جهاندار جهان اتفاق شهریار اقلیم
یا اقلیم یا کشور یا ممالک یا ملک کرم گستری فرمان فرمای قلمرو محبت پرتو آفتاب سامی محبت ماه سپهر مودت خورشید
فلک اختصاص مشتری چرخ اخلاص ابر بهار گلستان همیشه بهار یار غمخواری بهار آرای گلزار یکجهتی یا بیخزان محبت پرور داری
صهبای صفا خمکدهٔ صفا ساغر و رعنا باغستان ایتلاف وفا چمن طراز گلستان الفت آهنگی رنگ آمیز رنگینی بهار یکرنگی
سرچشمهٔ الوف الفت بحر مواج صنوف فتوت صیقل مرآت محبت مودادار ریحان عنبر شمیم نسیم الفت اتحاد در تحفه بخش
مشام محبت مایدهٔ موائد مودت فائده بخش فواد اتحاد طلبان نمک خوان لطف و احسان بسم الله نسخهٔ خلت عنوان صحیفهٔ
الفت خیابان پیرای بستانسرای سرو تازهٔ گلدستهٔ بهارستان مواخات بی‌اندازه سرو سایا سهی یار رعنا یا زیبا یا سرو ناز
یا دلجو یا آزاد یار رعنا سرو ناز زیبا شمشاد یا سهی سرو سروستان سرو سهی تن و باغستان الطاف گستری یا سرو آزاد گلزار
اتحاد کبک محبت نما و کهسار وداد عندلیب دستان سرای بستان حسن مقالات طوطی شکرخای شکرستان شیرین مقالات
رونق پیرای پیرایهٔ محبت زیب کسوت مودت نجم الثاقب سپهر اخلاص خیر الکواکب فلک اختصاص کوکب مظفر آسمان اتحاد
خسرو شیرین ادای فرهاد نهاد محقق علوم محبت شناسی دقیق فنون مودت اساسی بالانشین بالاخانهٔ خلوص بیت خانهٔ وداد
یا یکتا دلی خصوص موسی طور اتحاد خلیل کعبهٔ وداد اشرف الاحبا اشرف الاخلا امجد الاحبا اکمل الاصدقا افضل المخلصین
احسن المحبین طراوت چمنستان اخلاص حلاوت ثمرستان اختصاص فروزان شمع انجمن سرو نشیمن بلند شاخ چمن بهار
موطن فردوس مکمن مسرت مزرع سراپا امن غیرت گلستان محسود گلشن اتحاد روشن چراغ مسکن خرمی موطن فرحت وطن
عشرت مخزن انشا معدن مواد مودت حاوی کمالات راوی روایات معرا آیات ارتباط قیصر قصر محبت عزیز مصر مودت
مخلص گلشن محبت بعیش مرضی همای اخلاص کوکب ثنی فلک اختصاص سلامت باسلامة الرحمن یا دام اخلاقهم یا ادام الله
اخلاقهم یا دامت الطافهم یا دام لطفهم بر لفظ صاحب انسب برادر و بر سید میرزا و شیخ وغیره بهر که خواهد برنگارد پیر دانه

۴۹

چمن پیرای بوستان سرکار این خیابان پرواز باغستان کونین آن نخل معنی بار سخندانی دوحه پر اثمار شیرین بیانی را
در سایهٔ رحمت و عنایت الٰہی یا در ظل فضل و حمایت جاودانی خویش یا خود از آسیب سموم خزان زمانی و صرصر
مکاره مبینی یا سماوی مصون و محفوظ دارادیا ریاض امانی و آمال آن نہال آن اسبال محبت و اتحاد بر شحات سحاب عنایات سبحانی
و قطرات مطرات تفضلات یزدانی یا بتقاطر تماطر فضل آلہی یا قیطار امطار کرم نامتناہی یا بتواتر تقاطر افضال ایزدی
یا بتکاثر تماطر تفضلات سرمدی یا بترشح ابر بہار لطف پروردگار شاداب و سیراب یا نضر و مخضر یا سر سبز و مطرا یا پایان طراوت
یار یانی پذیر یا نضارت آما یا خضارت اندوز یا شگفته و خندان یا تازگی پذیر جاودان یا تر و تازه یا قرین شگفتگی فراوان
یا مقرون تازگی بی پایان یا جلوه افروز شادابی یا جلوه فرمای سیرابی ہم آغوش نضارت یا ہمدوش خضارت یا بہار پیرای
طراوت یا رنگ افروز ریانی باد آداب بعد تمنا یا آرزو یا اشتیاق یا اشواق یا شوق ملاقات نشاط مناط مسرت آیات
فرحت سمات حیات مساوات بہار بشارات زندگی برات آب حیوان کنایات یا پس از اظہار شوق ما فوق حصول مواصلت
کثیر المسرة وافر الفرحة موفور المباہجة سراپا راحت لازم العشرة کافی البہجة آب حیوان حلاوت یا بعد آرزوی مواصلت
حبیبانه که سرمایهٔ راحت روحانی و خلاصهٔ زندگانی متمم شادمانی مورث بہجت کامرانی یا ملخص اخلاص مطالب دلی و مخلص
مآرب قلبی یا خلاصهٔ خلت و اخلاص خلاصهٔ محبت و اختصاص اہم مقاصد یا اتم مطالب یا اقصی مقاصد یا اعلی مطالب یا
احسن مکنونات خاطر اتحاد مظاہر یا اشرف مرکوزات ضمیر خلوص تعمیر یا اخص خصائل خلاص معنوی یا از لطائف اخلاق
باطنی یا از شرائف ایتلاف قلبی یا از نفائس متاع محبت لیست یا اکمل مقتضیات یا افضل متمنیات مخلصات یا اعلی مناصب
یا ادنی مراتب محبت یا سر سبزی سبزه زار حلاوت زندگانی عبارت از انست یا بعد سلام مسنون محبت مشحون خیریت
یا ترقی مضمون مودت مقرون یا مشحون باشواق گوناگون مقرون باشتیاق بوقلمون متمنای سامی مواصلت که مزیدی
بر ان متصور نیست یا افزون از تحریر و بیرون از تقریر است یا گنجایش ہمه تحریر یا شرح پذیر یا پایه یا پایان پذیر طول
نمیتواند شد یا از طوق تقریر خروج پذیر یا از اندازه و حوصله و حیطه و احاطه و دستگاه و بیان خارج است یا از طاقت
بشری یا انسانی طاقت یا بیش از تحریر زائد الوصف خارج الکلام زائد لا اقامت یا بعد اشتیاق ما لا یطاق زیارت یا
مصاحبت یا مجالست سراپا مؤانست مسرت الحاق آن طاق آفاق که از حوصلهٔ انسانی یا زبانی لسانی یا از دائرهٔ حصر
و تعداد بیرون است یا حوصلهٔ علوم و دائرهٔ مفہوم و حوزهٔ ادراک حاوی آن نمیتواند شد یا احصایش نمیتوان ساخت
یا بران حاصر نمیتوان گردید یا مقدمه جمیع مقدمات یا فی الضمیر است یا پس از تمنای مہلت مسرت اندوز که شب و روز
شمع افروز نہانخانهٔ باطن پر سوز است یا عنان یا زمام اختیار از قبضهٔ اقتدار برده یا از دستگاه لب و زبان بپایهٔ بیان

نتوان آمد واضح ولائح باد یا مشهود ضمیر مهربانی تخمیر یا واضح رای خلت قتضا یا مکشوف خاطر محبت جوهر
خلت مظهر باد یا نموده می آید یا گردانیده یا ساخته یا کرده یا داشته می آید یا شوق ملاقات چنان نیست یا چندان نیست
که بقلم یا تحریر یا برقم یا بنگارش یا بگزارش یا بزبان یا بتقریر یا بتسطیر یا بقال یا بمقال یا بدرک و قیاس یا بفهم و حواس
یا بگمان یا بخیال آید یا در آید یا آنچنان نیست یا نه چنان است که بتحریر عبارت یا بحوزه اشارت یا بحیطه نگارش یا بجاده
گزارش یا بپایه تحریر یا بقید قلم یا بدرجه تحریر یا بحوصله رقم یا بدائره تکلم یا بزبان قلم یا بقلم زبان یا بزبان خیال یا
بلسان مقال یا باندازه قال یا بدستگاه تصویر یا بجمیع تعداد یا بمحل بیان یا بحوصله نطق یا بقوت فهم یا بطاقت ادراک یا
باندازه مدرکه یا بدائره گفتگو در آید یا آورده شود یا در آرم یا گنجایش گیر یا پایان پذیر گردد یا بقیاس فهم و قیاس
یا بمکیال فهم یا وهم و خیال گنجد یا بگمان عقل یا بمیزان خرد سنجد یا زیاده از آنست که بمقیاس قیاس گنجد و بمیزان
خیال سنجد یا قلم یارای رقم و زبان مجال تکلم یا فهم تاب ادراک یا زبان طاقت بیان داشته باشد یا بالاتر یا افزون است یا زیاده از آن است
که بزور نطق یا بقوت ناطقه سامان ظهور یابد یا پیرایه تحریر پذیرد یا جلوه نمای اظهار یا صورت پذیر تقریر شود یا بحسن ادا
نموده آید یا شود یا بقالب بیان درج آید یا لباس قیاس پوشد یا در بر کشد یا پایان پذیر یا تمام یا نقش گزین انجام یا رتبه اتمام
تمامی گردد یا بمنصه ادا جلوه نما شود یا بدرجه ایست یا بمرتبه یا بحدی یا بمنزله یا بنهایتی یا بنهجی یا بنوعی یا بطوری یا بغایت
یا بغایتیست که از عالم بیان جهانی دیگر خواهد یا اگر عمر نوح یا حیات خضر زبان بخشد حرفی از آن کتاب بجلوه گی قرطاس
نتوان آمد یا بمنصه صفحه جلوه پیرا نخواهد شد یا شمه آن بقالب بیان نتوان گنجید یا ذره از آن آفتاب بجلوه گاه
ظهور نتوان تابید یا قطره از آن درج یا آبی بر روی جان نخواهد آورد یا موجی از آن یا نمونه از آن خروار یا دانه از آن انبار
بامداد مداد و تایید قلم صورت رقم نتوان یافت یا نتوان بست یا بمیزان بیان نتوان سنجید یا در عالم تحریر مکانی نمی یابد
یا بجهان تقریر گنجایش نمی پذیرست یا میسر نتوان گردید یا نه بدرجه ایست که قلم بر سر نگارش یا زبان بر سر گزارش آید یا
خامه تحریر آن گراید یا زبان آرایش نماید یا زبان از عهده بیانش بر آید یا از ذمه ادایش بیرون آید یا بدر آید یا شاهد
اشتیاق که از مدتی خلوتخانه دل می آراید عرصه عمر نوح باید که زبان از عهده اش بر آید یا بیرون آید یا بدر آید تا جای
باظهار مدعا سیگر آید یا عمر نوح از کجا آید حیات خضر از کدام جا جلوه نماید که قلم برقم شوق گراید یا دل محبت منزل
در بیانش لب گشاید یا شوق مواصلت بیانی می بدان رتبه که نه قلم تاب تحریر دارد نه زبان یارای تقریر یا نه بدان حد که بگفت
و نوشت آید یا بامداد قلم توان نوشت یا بمدد مداد و پیرایه نوشت توان ادا یا تا باید گفتار باظهار توان آورد یا لب بگفتار
توان گشاد یا گفت و شنو کار کند یا شوق قلبی قالب تقریر نگیرد و پیرایه تحریر چگونه پذیرد یا از گفت و نوشت مبرا یا مستغنی الابرا

51

متجاوز از الترقیم ست یا شوقیکه در دل سیر یا جلوه پیراست خامهٔ بریده زبان مقطوع اللسان کیفیت و بیان تحریر آن نارسا
یا معترف بقصور یا اقرار عجز نماید یا طول تقریر عرض کوتاهی میکند یا عذر نارسائی در پیش می آرد یا اقرار عجز یا اعتراف نا
نارسائیست یا داستان اشتیاق یا حدیث شوق یا بیان خلوص دل یا قصهٔ فراق یا ماجرای مهاجرت یا واردات غم
یا سرگذشت مفارقت یا روداد هجران یا وقعات هجرت یا کیفیت دوری یا حکایت اشتیاق غایت ندارد
یا نهایت نمی پذیرد یا حد و نهایتی و پایانی و غایتی ندارد یا افزون از اظهار و بیرون از گفتار است یا وسعت کلام
و بیان آن تنگی می نماید یا بیرون از اندازهٔ قیل و قالست یا شوق را پایانی نیست لسان جان مجوز بیان آن گردد
یا خامهٔ جان نویسان آن شود یا شوق دیدار مسرت بهار بمنزلهٔ فیت که زبان بیان آن عاجز و قاصر نماید یا شوق مواصلت
مسرت را از اندازه بیرون می چرا امید المنه بتحریر مدعا انکشاف برای این خلت که امید که در حکایت شوق
عدم وابستگی وقت هم آغوشی مانند گله عدم یادآوری و شکایت فراموشی عدیم الانتها و معدوم النهایة خامه
یا دوات مجامع سرگوشی نماید خدا ممکن نیست که در حیز تحریر آید یا اگر قلم بر سر نگارش اشتیاق آید یا زبان بگزارش شوق
گر اید شاید که عمر نوح هم کفایت نماید و حیات خضر زبان بعذر کشاید بهتر آنست که صفحهٔ صفحه را بجلوه گری شاهد
مدعا آراید یا شوقیکه بجهت ادراک مواصلت سراپا موالفت جلوه گر خلوتخانه یا خلوتگاه و باطنیست دست هجوم دارد
گزارش آن بواسطت آلات نگارش معلوم لهذا رقوم مدعا بر صفحهٔ اظهار مرتسم و مرقوم می نماید یا ظهار اشتیاق لب کشودن
آب سبیل بکیل پیمودنست بیت شوق در گفتگو نمی آید + بحر اندر سبو نمی آید + بیت بیان شوق را الحق چنان کند میل
که پیمودست آب سبیل بکیل شعر چون نویسم اشتیاق این دل مجروح را + از کجا آرم حیات خضر و عمر نوح را + فرد
گر قلم قصهٔ شوق تو نویسد همه عمر + عمر آخر شود و قصه بپایان نرسد بیت شوق دیدار که ما را بدل افگار است
چون بتحریر در آریم که بس بسیار است + شعر سالها گر بنویسم صفت مشتاقی + ماند از شوق تو صد ساله حکایت باقی
لهذا حتی تمام آن می پردازد و ارقام مدعا میسازد و آرزوی دیدار فرحت نگار را بنگارش خامه بر کنار است تا چار
مدعا نگار است شوق مواصلات فرحت طراز بدان غایت که اگر صفحهٔ وسیع الفضای فلک را و آب عمان
ناپیدا کنار کاغذ و مداد تصور کرده شمهٔ از آن تحریر نماید باز دشت پیمودنست و نجوم بخوم عقود انگشت شمار نمودن
یا شمردنست لهذا آنرا منحصر بسعادت هنگام و حسن ایام دانسته مطلب بنگارد یا بدرجهٔ ایست که خامهٔ سحر کار
با آنکه معنی نگار زمانه ثانی ست صورت پرداز کارنامهٔ دو جهانی اگر سطری از آن تسطیر کند عشر عشیر آن بحیطهٔ تحریر
پایان پذیر نخواهد بود لهذا نقاب احتجاب یا پردهٔ خفا از چهرهٔ شاهد مدعا برمی دارد بعد گلدستهٔ تهدی اشواق فراوان

کہ سوسن سان بیان غنچۂ سربستہ در بیان آن بستہ و ہانست کہ بر خیابان مدعاست یا دل تپید بنہاد شوق بدنہا
زیادہ از گفتن و شنیدن یا از گفت و شنود ما و شماست یا چار اظہار مدعا اولی یا شوقیکہ بتحریر آید بمشتاقان شاید انچہ بیاید بتحریر
نمی آید لہذا بمجرد عا میگرایم مطارحات عرفی و تکلفات مصنوعی یا تصنعات رسمی از قرینۂ محبت معدود و دور یا از آئین اخلاص بعید یا خلاف
خلت دلی و ابستہ قرہ بیان خیریت خود دست چون تحریر انشای شوق یا قلم متجاوز ازاملا پس جای کردن مدعای ختمی او
شوق دریافت ملاقات آن سرچشمۂ وفا و فاق کہ در سینۂ این مشتاق چون سیلاب بہاری جوش زن و شور افگن ست زبان
نطق در بیانش الکن یا قلم ہرچند قلم مانند ماہی ست بپا زند لیکن اصلا آشنای ساحل اتمام نمیگردد لہذا آبی بر روی کار مدعا
می کی رو کشاورز یا مزارع یا حراث یا کدیو خامہ ہرچند از ذخیرۂ دہان تخم ریزی تقریر در کشت نامۂ اشتیاق میسازد از چاہ دوات
یا محبر یا آمہ آب پاشی یا آبیاری پرداز دفاما از نقصان تخم کشت سرسبز نمیشود لہذا آنرا گذاشتہ در پی مطلب قلبیہ برانی ہنیابہ
یا قلبیہ برای بیان شوق و شوق ملاقات بر طرازم یا باظہار قلق مفارقت پردازم حیرانم چہ بیازم خواہی نخواہی وادی عالم نیستی تمام
شوق ملاقات اگر بایانی دشتی و قفر یا طوماری یا دفتر یا طوامیر نگاشتی یا زبان گرجانی یا تاب جاین شتیدا چہ طومار
کہ قلم می نگاشت خامہ اگر تاب تحریر در خود میبافت بسوی نگارش اشتیاق میشتافت لہذا راقم مدعا یا قلم اگر طاقت رقم در خود
میدید در بیابان بیان شوق میدوید یا راقم شوق دلی بیکر دید لہذا مظہر احوال ام یا قلم بدست آرم کہ سطری چند در شرح
اشتیاق بر نگارم لفظی در کارخانۂ سخن نمی یابم کہ ادیش نامم ناچار مدعا می نویسم یا بعد سلام سنت الاسلام یا مسنون الاسلام یا
نبی خیر الانام یا طریقۂ محمودہ یا ستودہ یا گزیدہ یا پسندیدہ یا حمیدہ یا مسنونۂ اسلام یا پس از اہدای یا اتحاف تحفہ یا ابلاغ ہدیہ
سلام مسنون یا اتحاف سلام تحیت مضمون شوق مشحون یا پس از تسویغ تحف یا تحائف یا ہدایا تحیت و ثنا یا سلام مسنون کہ
مذہب محبت مشرب مودت واجب الادا ست اوضح آنکہ یا شوق مواصلت جسمانی کہ دستمایہ یا سرمایۂ متاع سوداییان
مصر محبت و عبودیت بہترین جنس یا ستودہ ترین یا بہین یا گزیدہ ترین یا پسندیدہ متاع کاروانیان کنعان مودت
جانی ست بحدیکہ خامۂ تحریرش فرو رفتہ چاہ نارسائی یا فرو افتادہ سیہ چاہ انفعالست پس محمل مدعا برقۂ نامہ
می بندد یا بعد اہدای تحفہ سلام مسلام انجام خیریت التیام شوق انضمام محبت انتظام مودت نظام صداقت اعتصام
کہ شیوۂ محمودہ یا عمدۂ اسلام یا نیکو متاع اسلام یا جیدہ متاع اسلام یا میوۂ دوحۂ اسلام یا ثمرۂ شجرۂ اسلام یا صیقل آئینۂ اسلام یا برگزیدۂ
انبیای عالی مقام یا پسندیدۂ امام الانبیا و سرور اصفیای کرام علیہ السلام یا پس از سلام کہ متضمن پیغام دلی یا ممہد محبت با
یا فاتحۂ کتاب اسلام یا عنوان صحیفۂ اسلام یا دیباچۂ نسخۂ اسلام یا رونق کلام اسلام یا خلاصۃ المرام اسلام یا شمع بزم
اسلام یا فروغ سیمای اسلام یا غرۂ ناصیۂ اسلام عمدۂ ارکان اسلام حسن کاخ اسلام کتابۂ پیشطاق اسلام مستحکم

بنامی سلام عالی مقام سلام گوهر کان سلام دُر دریای اسلام آغاز و انجام سلام سواد اعظم سلام نظام ملک اسلام نور پیشانی
اسلام آیام صلوة سلام امام جماعت سلام آیام سبحه سلام هادی سبل اسلام شادی آرام خاطر سلام سرمه یا توتیا کحل چشم
اسلام قرة العین سلام مهر سپهر سلام مردمک دیده اسلام گلدسته نرم سلام سرو جویبار سلام مسلک مستقیم سلام نضارت
گلستان سلام عطر مشام سلام یا محل یا مقام دل رحمت الٰهیست یا باغبان قلم حیرت است که خیابان آرای سطور نامه شوق
در تنمت سخن چه دستکاری بکار برد ناچار برشته تحریر گلدسته مطلب می بندد نغمه اشتیاق هم پشینیان بهر ریزه سر میدارد
پس لب به ده دیگران آنجا بودن از قانون محبت باطنی دور است لهذا بلبلان عاجز و یک بلبلان مدعای
وجیب الجیبان بلبلان می آرد آغاز نامه فراق شکوه نادیدنها نیست جامع المتفرقین بفضل و کرم خود لطیفه غیبی انگیزد
که شب تار فراق بسر آید ملاقات آنجا که جای گنجائی عالم چون چراغ
پس حالش آرزو دعای بالجمله خامه نامه بوسعت سواد نامه نگارش دارد
تمامیه یا تمامه انموذجی یا شمه آن باید فهمید یا هرچه مدرک بوساطت بساطت مخیله خالی از خلل فراغت جمعیت
ساز دانستگی یا ذره آن توان شوق با فوق جان خامه و جسم نامه میکاهد چون چراغ خاموشی نخواهد حکایت
الم التفاتی شکایت عدم یاد آوری فراموشی بجدی نیست که قلم از رقم روپوشی نماید پس چون چراغ انجام
نگراید شوق ملاقات بجدیکه از عالم تقریر رفته در جهان سکوت یا خاموشی جا گرفته ع خامه را طاقت آن نیست که تسطیر کند
ناچار بجز مدعا نویسی چاره دیگر نمی بیند شوق مواصلت که از تنگی عرصه مقال بوسعت آباد حال مکانی گرفته پایانی ندارد که
بیانی یابد ناچار با اظهار مدعا می شتابد اظهار اشتیاق دیدن بدرجه که خامه موشگاف تحریر آن در شکاف زبان سخن آن
تقریر یا رسائی در اعتراف نگاشتن مدعا خامه هرچند اوج گرا یا هوا پیما یا صعود تحریر شود
سخن چندانکه یا لکشای تقریر گردد بر کنگره کاخ شوق پر پرواز نتوان کشود یا نتواند کشاد لهذا طوطی زبان آیینه
اظهار مطلب گویا میگردد شوق مواصلت جسمانی از اندازه تر زبانی کلک عطب اللسانی زبان بستن اظهار پیدا
می آید در اظهار شوق صرف اوقات کردن یا خود مصروف نمودن خامه را با اعتراف عجز معروف ساختن و زبان القصور منطق
مضحکه مجهولان گردانیدن است چون پایان این حال امر محال بود در مختصرات مطولات آن سبق
مطلب می پردازد شوق مواصلت که از تنگی عالم بیان جز بوسعت آباد سکوت خاموشی جای دیگر گنجایش خود نمی بیند لهذا
شد بر خامه اجلو ریز میدان مدعا میسازد و بعرض شوق ملاقات طول مقالات کوتاه و شوق ملاقات که فوق تحریر است
و بیرون از طوق تقریر لسان مقال از ترجمان آن لال و طوطی خامه گنجیدن آن محال لهذا مطلب بقال می آرد

وبنان بیان و زبان را شمار مراتب شوق عاجز و قاصر است پس تحریر مطالب ضرور و تقریر شوق در طوامیر نگنجد بر چه کاغذ یا
قرطاس چگونه تحریر پذیرد و سوره اخلاص یا بسم الله بسلام و کلام ختم قصاص یا فاتحه شوق که بسته معانگارست شبهه گام
قلم را بیابان بی پایان شوق در نوشتن تمام محالست لهذا با دیای سخن در عرصه مدعا طراز جمع لال سان زبی می نماید گر مخفی شوی
و سوز باطنی بوسیله اشتیاق روشن کردن طریقه ارباب محبت سوز دلی آشکار انمودن با اظهار غم و درد مهجوری الکن شدن
گفتگو نیست لیکن گروه زبان گردیده و محبت که هر گوش شنیده عبارتیکه سطر وار مشتاق پیرایا باشد سوای خاموشی نظر نمی آید
پس نگارش عاجز خامه نسازی بینایی خیریت الحمد لله یا سپاس گذاری یا شکر پیش از تقریر جناب عطاب خبیر و بصیر که تا زمان
تحریر عنایت فضال الله حافظ و دستگیر است مستدعی که اخبار اخیار محبان جمعیت مخلصان از بارگاه قادر قدیر غوث باید
الحمد لله که حالات طرفین حقائق جانبین یا کوائف هر دو جانب بیان خوبی یا بر نهج خورسند حاصل است یا حسن حصول دارد یا پیرایه
وصول یا جلوه اتصال دارد یا المنه لله که احوال طرفین یا حقیقت متین بر وجه نیکی یا بصورت خیر و خوبی گذشت
پیرواز دیگر بعد سلام مسنون انجام انچه مطلوب قبل این چیزیکه مرغوب خاطر است یا هر چه مسئول از جناب علام الغیوب یا خواهش
یا درخواست خیریت مخلصان است بعد از ادای شکر انچه هدیه محفل محبان تواند بود مژده رسانی خیر و تندرستی در زمان این
مکانست رسید خط نمیقه انیقه محبت وثیقه خلوص طریقه مودت عنوان صداقت نامه محبت افزا یا محبت افزا نامه
نامی سامی یا گرامی مفاوضه یکرنگی ملاطفه یکجهتی مفاوضه ولاویز محبت آمیز مودت انگیز خلوص خیز رنگین نامه بهار آرا
الطاف نامه بهار تزیین نگارین نامه بهار آسا نضارت انتما شگفتگی آما یا رقیمه تودد ضمیمه اخلاص شمیمه صحیفه شریفه لطیفه
لطیفه عاطفه اتحاد رقیمة الوداد یا نامه الطاف طراز مهربانی نامه صداقت پرداز مفاوضه مسرت معاوضه مفقود المعاوضه
عدیم البدل معدوم المعاوضه مکاتبه تودد مشحون سامی مراسله مسرت مقرون فرحت مضمون یا نوشته لطف سرشته
رقیمه مباهجت سالهٔ محبت قبالهٔ اخلاص نمیقه الفت الطاف نامه خلوص شمامه خلت علامه اختلاط ختامه نامه روح افزا
مفاوضه دلکشا روان آسا نمیقه جان نواز نامه دلنواز گرامی صحیفه دلارا راحت پیرا خط خلت نمط وصول الفت نمو یا موصول
الفت صول راحت قبول فرحت قبول محبت لوا مودت سئول تودد مشمول اتحاد منقول نمود یا وصول نمود یا ورود
محبت مضمون مودت مقرون تودد مشحون یا ایراد محبت بنیاد یا صدور راحت ظهور یا ورود محبت آفرین تودد قرین
مودت تضمین یا وصول بهجت افزا جان فزا مسرت انتما یا کردیا شایا یافت یا آورد یا پرتو وصول انداخت یا جلوه وصول
یافت یا صورت وصول گرفت یا مسرت وصول پذیرفت یا پیرایه وصول یافت یا چهره وصول نمیار وشن کردیا رخ فرح
نموا از پرده درود بمشتاقان نمود یا چهره محبت بهر از نقاب وصول کشود یا ورود فرمود یا بوصول محبت یا کاردان کاروان

راحت وصول آوردیا طراز ایصال یا سمت وصول یا نقش ورود یافت یا طراز نقش وصول یا نگارینچه وصول یا سجاف
دامان وصول یا سرمه چشم وصول یا توتیای دیده ورود گردید یا چشم ورود یا دیده مطالعه یا توتیا شد یا کحل الجواهر عیان
وصول گشت یا سرگرش دیده ایراد گشت یا رنگ وصول یا رخت صیقل آیینه وصول یا جمال چهره وصول یا حسن عارض
وصول گشت یا آوازه وصول یا هند سا یا کوس یا نغمه وصول یا نوا یا ترانه ورود یا کوس وصول یا کوفت یا چوب نقاره
وصول یا نوازنده کوس وصول یا آرایش روی رو یا گلگونه عارض وصول یا غازه چهره وصول یا رنگ رخساره وصول
یا خال رخساره وصول شد یا چهره آرائی وصول یا شانه کش یا شانه پیرا گیسوی وصول یا مشاطه عروس وصول گردید یا جلوه
یا پیرایه پیرا وصول یا لباس قامت وصول یا رنگ فروز بهار وصول یا آب خیابان وصول یا نسیم طاق یا کتابه رواق
وصول یا رشته سبحه وصول یا نغمه نواز وصول یا ترانه ساز وصول یا نغمه پرداز یا ترانه طراز یا سرو قد نواز وصول یا پرتو انداز
وصول یا سایه فگن وصول گشت یا سرور بخش خاطر خلت یا اثر یا طراوت افزای دل فاحاصل شد یا پسرور خاطر مهجور یا باعث
یا نشاط خاطر را واسطه شد یا ذریعه انبعاث مسرت موجب دیا و راحت گردید یا سرور خاطر یا انشراح دل منتظر افزود
ذریعه افزونی نشاط یا واسطه فراوانی انبساط گشت چمن انشراح را بنیاد تازگی نهاد گلشن وداد را طراوت بی اندازه فزود
یا شگفتگی بخش یا شگفته ساز غنچه پژمرده یا تر زبان خاطر افسرده یا خنده یکی افزایا تازگی ده یا بهار آرا یا نزهت پیرا
دل آزرده مهاجرت گردید یا خزان نگرانی یا برگ نیلا پی نزپریشانی یا مهرجان افسرده جانی را بهار شادمانی یا موسم
اردوی بهشت خرمی یا تفصیل ربیع کامرانی مبدل ساخت یا بهجیج سیم شادمانی یا بهار فصل کامرانی بدل گردید یا صورت ابدال بخشید
یا بدل کرد یا مطالعه ریحان نخ از حروف مسرت ظروف آن یا گلگشت سیه بهار سنبل نثار الفاظ خرمی لحاظ بهار خط آن گلگل
شگفتگی وره نفرو غنچه سنبل سنبل تازه رعنی یا شگفته دلی شگفته جبینی تر دماغی بخاطر غنچه خاطران بدل پژمرده دلان
رسانید مشاهده سرمگین حروف نور گینش سرمه سرور بدیده رمد رسید این میهد خاطر کشیده اساس اخلاص و بنای جلوس
استحکامی بخشید یا قلب تیره آلام هجران کشید یا دل بیچاره ظلمت افتاده مهاجرت بنور سرور درخشی نشاط منور و روشن
گردانید آمیته دل بیجل خاطر را جلای خرمی بخشید یا داد شادکامی داد خاطر را قرین مسرت و کامرانی یا دل را مقرون
یا همدوش یا همآغوش راحت و شادمانی گردانید یا مشمول انواع انواع خرسندی و اقسام اقسام خوشدلی یا موصول گلهای گوناگون فراوان
انبساط ساخت یا دست بکرنگان را دسته دسته شگفته دلی بدست آمد یا دست دوستان بکرنگ یک دسته یا یکسر از گرفتش همرنگ گل
رنگین بدیده دماغ یا مشام مخلصان یا بشمائم شادمانی معطر و عطر آگین مع عنبر و عطر پرور عنبر آمود عطر انگیز عنبر آمیز بود او بمسرت
و نشاط بر روی بستگان محبت و اختلاط کشود طبع غنچه خاطران فراق یا دلبسته خاطران هجران از غنچگی قلق شگفت و فرح دگی

نسیم مهاجرت برآورده باغ باغ گردانید یا گل گل شگفانید معمورهٔ خاطر مهجور یا معمورهٔ دل تنگ را آبادی بسر و بوفور

جمعیت نامحصوره رسانید یا بیش از فزایی دیدهٔ انتظار و تسکین گرای میل پر اضطرار گردید یا در بهترین ساعات یا احیان و امین اوقات

یا آوان شگفتگی یا دنیه ترین ازمان طراوت بخش غنچ چمنستان هواداری یا تازگی ده دلهای خشک لبان وادی محرومی گردید خاطر

افسرده را سرگرمی محبت بخشید یا گرمجوشی محبت بطور اوج پرواز دیگر گلدستهٔ محفل یکرنگی یعنی رنگین نامهٔ بهار تزیین رنگ افروز

گلشن دوری گردید یا سایهٔ نخل اتحاد یعنی بهارین ضمیمهٔ خرمی سواد شادابی بخش گلشن وصول گردید یا نامهٔ زرنشان تحریر

اکسیر مس وصول گردید یا پایهٔ سلم وداد یعنی اتحاد نامهٔ مودت ادیب بام وضوح مرقومات رسانید یا نردبان بام خلاص خلوص

خلت جوهر بلیغه زینه یا پایهای سطور بالاخانهٔ ایضاح معانی رسانید دامان کوه طور یعنی نامهٔ تجلی ظهور سرور افزای صدور

گردید رافع خمار هجوری دافع صداع دوری یعنی نامهٔ محبت مشمول باده آشامی غرور وصول گشت نائب مناب مجالست صوری یا

خلف الصدق ملاقات ظاهری یا نعم البدل مصاحبت ابدانی افضل العوض صحبت جسمانی یا قائم مقام معانقهٔ بدنی یا

یا ابدانی جسمانی یا اکمل البدل ملاقات تن یا کالبد یا واسطهٔ نصف الملاقات یعنی نامهٔ سراپا التفات ثمر ورده غنچهٔ نشاط

گردانید ابر بهار اخلاص یعنی بهارین نامهٔ سراپا اختصاص گوهر بار صعود گردید سحاب نیسان جان یعنی نگارین نامهٔ گوهر تزیین

صحیفهٔ مودت نشان بهار آرای گلزار وصول گردید رنگین سحاب محبت یعنی بهارین صحیفهٔ سراپا الفت بر گلزار محبت

بارش وجود پرداخت دستور العمل خلت و اختلاط یعنی صحیفهٔ سراپا ارتباط نشاط آرای محفل الاتصال گردید بیضای انوار

یعنی صحیفهٔ انیقه سراپا اتحاد فروغ صدور و درخشش یاز بزم وداد گردید عندلیب گلبن نشاط یا اختلاط یا گلبرگ گلشن ارتباط

یعنی رنگین ملاطفه سراپا انبساط در گلستان ورود نغمه سنج گردید خورشید سپهر سرور یعنی نامهٔ تجلی ظهور جلوه گستر شعاع صدور گردید

موسی طور سرور یعنی صحیفهٔ ید بیضا نور بارقه افروز صدور گردید بر بسیط مدارس محبت یا علم درسگاه مودت یعنی نامهٔ

سراپا الفت طالبان خلت را افادت رو نمود نافهٔ بی آهوی هوا خواهی یعنی صحیفهٔ عنبرین یاد شکنین سطور نافه گشای محفل

صدور گشت ریحان بار اخلاص یعنی نامهٔ بنفشه رقم سنبل تحریر نکهت ستان یا معطر ساز مشام ورود گردید شهباز آشیان اخلاص

هما یوین صحیفهٔ سراپا اختصاص یا همایون شهپر سیمرغ محبت یعنی سامی اسله سراپا مودت سایه انداز فرق وصول گردید یا دبان کشتی

یعنی صحیفهٔ خاص خلوص بحر گوهر تاج اختصاص گشت غواص دریای اخلاص یعنی صحیفهٔ گوهر بار موج خیز وصول گردید سیانه

و برگ گلی برگ کان فراق یعنی صحیفهٔ اخلاق رقم ایام بهار اعتدال اللیل و النهار خرمی گلزار اصدار گردید نامهٔ شیرین رقم زرین علم

علم افراز میدان وصول گردید شمشیر اطلاق فاق کتابه رواق اخلاق یعنی نگارین نامهٔ سراپا اشفاق روشنی آفاق و منیر

گشت آیینهٔ مصقول صداقت و صفا یعنی صحیفهٔ صفوت لوا چهره نمای مهر و وفا گردید ماه منیر مهربانی یعنی نامهٔ مشتری سعادت روشنی افزا

۵۷

جهان شوق وصول گردید مخزن اسرار محبت جامع رموز مودت یعنی صحیفهٔ صفا مرتبت یا الفت منزلت یا بر اخلاق باطنی آگاه گردانید
روانی شوق اخلاص یعنی صحیفهٔ الفت رقم بر چمن علم وصول گردید یا پل گیاهای شوق سراسر یعنی رقیمه یا امواج سطور سیلاب جنون یا ارتجالی
گردید نامهٔ محبت تحریر تودهٔ تعمیر یعنی رقیمه بخلعت تعبیر تقریر آرای عبارات تحریر گردید یا تعمیر فرمایا آباد نمایا آبادی بخش یا معمور ساز
ویرانهٔ قلب پامال هجران یا ویرانه خانهٔ دل هجران دیده یا خانه ویرانهٔ خاطر مهجور گردید یا قبا شاهد مقصود یعنی نامهٔ اخلاص مضمون در دامن
وصول بر سر ستاره فشاند تمیمه بازوی محبت یعنی رقیمهٔ مودت قلمیه مخلص را از آسیب هجران محفوظ و مصون گردانید حرز جان
مخلصان یعنی صحیفهٔ حلت نشان راحت پیرای خاطر مهجوران گشت مائدهٔ مواد مودت کمال یعنی صحیفهٔ صداقت مقال یا محبت خصال
معدهٔ مشتاقان مفقود تمثال را حال انتظار ابر بهار مهجوری گردید فرشتهٔ الهام محبت یعنی نوشتهٔ وفا سرشته در هنگام
خاطر پسند پرده کشای چهرهٔ وصول گردید گوهر بی گرداب شعر یعنی صحیفهٔ صفا سطور غریق بحر دوری را بر روی امواج صد ساحل
تسکین گردانید سحاب گوهر ریز یعنی صحیفهٔ نشاط انگیز بمضمون خیریت خیر و بدستخط خرمی آمیز گلستان محبت فشانی نمود
مرآت صفا مرتبت یعنی نامهٔ وفا منزلت جوهر تمامی وصول گشت در صنعا سنجان یعنی صحیفهٔ سراپا ائتلاف پوشش چشم وصول کرد دید
دستار فرق اعتبار یعنی نامهٔ محبت نگار بر فرق وصول رسانید شملهٔ عمامهٔ اخلاص یعنی نامهٔ خلوص اساس آرایش فرق وصول گشت
برای دیدن یا فت احوال مضمون شرح تمام سرمایهٔ اطلاع یافت یا عروس مندرجه اش منصهٔ وضوح جلوه گر گردید یا آنچه حوالهٔ
زبان قلم یا ریختهٔ خامه بود کما حقه ذهن نشین گردید یا آنچه زبان خامه مطلع میساخت یا اطلاع میداد یا آنچه رشح کلک تراوش پذیر
قلم بود یا آنچه ودیعت سینهٔ نامه بود کماینبغی جلوهٔ ظهور داد یا بر مندرجه اش اطلاع کلی حاصل شد یا دست داد یا بهم رسید دریافت
مضامین محبت تضمین آن سینهٔ وفا گنجینه گنج مسرت بخشید یا مخزن سرور ساخت یا معدن شادمانی گردید طلاقت فقرات عاطفه
جولانی بخش خاطر افسرده گردید یا بجمیع مدارج منهجات وقوف حاصل شد روانگی از فرنگیه تشریف بآنطرف برده اند یا رونق
فرمای آنجا نقل شده اند یا متوجه بازگشت فرمای آن سمت گشته اند یا سیاحت فرمای آن جا گردیده اند یا اراده فرمای آنجا شده اند یا عزم آن صوب
مصمم فرموده اند یا عزم سیاحت آنطرف تصمیم یافته یا تشریف فرمای آن صوب گشته اند یا تشریف بآنطرف ارزانی داشته اند یا سیاحت ارادهٔ آماده
سفر آن سمت گشته یا ارادهٔ تشریف بری بآنطرف صورت تصمیم بسته یا عزیمت سیاحی آن سمت پیرایهٔ تقرب پذیرفته یا خیال تشریف بری
آنطرف بخاطر ساکن گذشته یا رواج یافته یا خواهش زیارت آن صوب دامن گیر گرفته یا آب و دانهٔ آنطرف دامن کش گردید یا دامن کش ساخت
گردیده یا از روی آنچه رود حساب از آنجا رسانید یا بتقاضای آب و دانه روانهٔ آن سمت شده یا بتحریک آب و دانه حجاب مهاجرت حائل گردید یا از روز
یا یوم یا حین یا هنگام یا وقت حائل آمدن حیلولت حجاب یا نقاب یا حجب یا نقبه جلباب یا جلابیب مهاجرت یا مفارقت یا مباعدت یا فراق
یا افتراق یا هجر یا تهاجر یا هجران یا مهجوری یا دوری یا جدائی یا هجرت یا فرقت یا تفرقه یا تباعد طلب چیز فلان چیز لطف سازند

۵۸

یا ابلاغ نمایند یا مهربانی نمایند یا تبلیغ فرمایند یا ابلاغ فلان چیز یاد آور دوستان شوند یا ابلاغ سازی یا نمائی فلان چیز
قرینهٔ محبت نوازی می دانند یا بمهربانی فلان چیز دوست پروری بکار برند یا ابلاغ فلان چیز ذریعهٔ یاد آوری مخلصان شود یا فلان
چیز اگر مهربانی شود بعید از قرینهٔ اخلاص مندی یا دور از طریقهٔ محبت اندیشی یا مستبعد از آیین اخلاص کیشی یا مخلص پرستی
نخواهد بود یا اگر فلان چیز لطف شود نظر باخلاص یا چاره یا بسیار موقع و بجا یا موقع خلاف مقتضی آنکه فلان چیز پیرایهٔ لطف بود
یا سمت ابلاغ پذیرد یا لباس مهربانی دربر کشد یا لطف سازی فلان چیز مقتضی یا مقتضای کمال مهربانیست یا اگر بسعی فلان چیز نزد مخلص رسد
کمال مهربانی متصور باشد یا در مهربانی فلان چیز دریغ نرود یا ارزانی باید یا در لطف سازی فلان چیز دریغ یا اغماض نخلی یا خلل انداز یا
راه زن نگردد یا ظهور دریغ در تبلیغ فلان چیز محمول بر کم توجهی عدم التفات است یا اگر در ابلاغ فلان چیز دریغ خواهد رفت جای
شکایت است یا نهایت شکوه یا باعث کمال گله مندی یا شکوه مند خواهد شد یا یقین است که در عنایت یا لطف نمائی فلان چیز
دریغ راه نخواهد یافت یا ابلاغ نمائی فلان چیز نشاط افزای دوستان یا مسرت آرای خاطر مخلصان یا سرور افزای دل محبان شود یا
بمهربانی فلان چیز یاد آوری کارفرمایند یا بلطف فرمائی فلان چیز بمسلک مخلص پروری سلوک فرمایند یا راه دوست نوازی
یا طریقهٔ محبت گستری یا سبیل یاد آوری سلوک سازند یا ابلاغ فلان چیز موجب محبت نوازی متصور گردد یا لطف سازی فلان چیز
بمودت نوازی یا بر محبت پروری متصور سازند یا از مهربانی فلان چیز دوست ممنون احسان می نمند یا ممنون منت شمارند
یا فلان چیز را لطف ساختن مخلص را بسیار ممنون احسان کردنست یا اگر فلان چیز بسمت مهربانی یا بمد
یا صورت لطف سازی گیرد یا سبیل ابلاغ پذیرد جای کمال مهربانی یا موقع غایت التفات است یا اگر محبت
یا اتحاد قلبی یا خلوص باطنی لطف نمائی فلان چیز رهنمون گردد بر جا خود است یا بسیار بجا یا بس مستحسن یا خیلی نیکو مقرون بصلاح
وقت یا غایت حسن نهایت مستحسن است یا اگر آیین محبت نوازی مصروف لطف سازی گردد شود مهربانی متصور است ارسال فلان چیز
ارسال یا مرسول یا مرسل [illegible] یا ساخته یا گردانید یا نموده یا کرده یا سلیمت یا گشته یا گردید یا سمت ابلاغ یافته یا صورت ابلاغ
گرفته یا پذیرفته یا بسته یا ابلاغ یافته یا نموده [illegible] یا ساخته یا طراز ترسیل یا پیرایهٔ ابلاغ پذیرفته یا بفرستادن آمد یا بابلاغ
پیوست یا ابلاغ می پیوندد یا بپایهٔ ابلاغ رسید یا بابلاغ فلان چیز یاد وه خوش شد یا گردیدم یا خود را بسیار دوا دهانیدم
یا فلان چیز را بنا بر یاد بود یا برای یادگار یا جهت یاددهی فرستاده ام یا ابلاغ فلان چیز را وسیلهٔ یاددهی گردانیده ام دعا
حق تعالی مدام این یاد آوری مخلص و درج اخلاص گستری یا محبت نوازی یا مخلص پرستی یا یا اینهمه اخلاق دوستی یا محبت اندیشی
یا خلوص کیشی یا محبت پرستی گرم جوشی هم آغوش شاهد صحت یا همدوش عروس سلامت یا همقرین خیر و تندرستی دارد یا برسر
تمنای دوستان یا موافق خواهش هواخواهان یا حسب المدعای مخلصان یا حسب آرزوی دلی یا بمقتضای قلبی یا حسب المراد یا حسب المقصود

یا محبت الارادة یا حسب استدعا یا موجب خواهش محبان یا محبت اندیشان یا اتحاد کیشان یا اخلاص نشان یا مودت نشان

یا تودد گزینان بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانا دیا فائز گردانا د خاتمه ختم باد ایام الاتحاد و لوازم الوداد یا محب

محبت اساس یا مکتوب مرغوب القلوب مودت اسلوب تقویت منسوب یا مسرت مخصوص خلت مجموع مهربانی منصوب یا مهربانی نامه محبت

تودد وستمار رحمت آیات یا سامی مراسلات یا گرامی مکاتبات اخلاص یا بوصول صحائف شرائف یا لطائف یا بایصال رسائل

محبت وسائل یا بورود نامه شوق یا میمنت شمائل گرامیه صحائف سامیه مودت خصائل اتحاد شمائل یا بصدور اخلاص نامه یا بوصول نامه انا

یا اخلاص یا محبت صحائف یا مودت رسائل یا محبت نامه یا بصدور سامی کتابت شاد و خرم ساخته تهنید یا سرور بخش خاطر منتظر

یا نگران خاطران تشنیه یا یاد آوری دوستان بی ریا یا محبان صبر آزما یا معترز البانتی یا دور افتادگان یا مخلصان اخلاص آشنا یا خلوص منتا

یا محبت طلب یا محبت فزا یا محبت جو یا محبت خو یا مرهون یا دآوری فرمودند یا یاد دوارزند یا یاد فرموده شاد نمایان فرح منبسط

یا شادمان و فرحان نموده یا مسرت آرا یا طرب پیرا یا سرور افزای خاطر دوستان بوده یا انشاط آوری فرحت رسان مخلصان شده

یا دوران مهجوریا مهجوران مع رافتاده او صول مهربانی نامه ذریعه نشاط آوری و وسیله مسرت رسانی یا فرحت افزائی یا دافع

مرفع نگرانی یا غم زدائی یا رافع یا دور ساز قلق فراق بوده یا بورود مهربانی نامه یا رسائل مهربانی شادمان افزاود نگرانی زدا

دل منتظر یا بوصول مهربانی نامه ممنون مهربانیها یا شدت زیاده شوق السلام زیاده اشتیاق و بس یا زیاده ازین زیاده ٦٠

یا زیاده عبارت آرائی یا خامه فرسائی یا زیاده شوق التلاقی عند التلاقی یا زیاده حصول خیریت یا باقی فضل ایزدی یا زیاده

نوشتن فضولیست یا زیاده چه نویسد یا باقی هوس السلام الاکرام یا السلام علیکم عبارت لفافه انشاءالله تعالی

بمطالعه محبت یا اخلاص صاحب مشفق مهربان فلان سلامت بوصول و یا دراید یا بگیرد رقیمه اشتیاق یا رقیمه شوق یا

رقیمه اخلاص مخلص فلان یا بنده یا دوستدار یا خیرخواه یا اخلاص کیش یا محبت اندیش فلان یا راقم الحروف یا راقم خطا یا

سطور یا محرر سطور یا محب مخلص یا دوستدار یا راقم آثم یا بی سروپا فلان باقی جمیع عبارت مرقوم السابق به تبدیل الفاظ مناسب

بزرگان و مساوی مطلق الفاظ محبت مودت خلت دوستی یکدلی یکرنگی یکجهتی وداد و اتحاد والفت مولفت مواسات

و مصاحبت مصادقت صداقت خلوص اخلاص انس ائتلاف اختلاط ارتباط و لطف الطاف مهربانی صلت ملاقات

و معانقه وصل و شوق اشتیاق اشواق فراق مفارقت مهاجرت هجران هجر دوری مهجوری و فراق

و مباعدت جدائی و تباعد فرقت تفرقه فرحت مسرت بهجت مباهجت سرور شادمانی و خرمی کامرانی و خرسندی

و فرح و غیره مناسب برای نامی نامه صاحبه شفقه مهربان شفیقه الطاف طریقه مظهر مهربانی فراوان بجنابه عفت

کاشانه عصمت خاندان شرافت دودمان نجابت نورباصره اصالت قرة باصره عفافت مردم چشم شرم و حیا

پرده نشین سرا پردهٔ صدق و صفا سلمها الله تعالی یا دام لطفها آداب بعد سلام و تحیت مسنونه اسلام نموده انکه
یا پس از اهدای یا اتحاف یا تهدیهٔ هدایای سلام مسنون خلاصة المضمون آنکه یا بعد تادیهٔ لوازم سلام مسنون الاسلام شرح
یا برای عفت پیرا پیرایهٔ وضوح یابد یا بوضوح مقرون باد یا بعد تبلیغ هدیهٔ سلام و ثنا و اهدای تحفهٔ تحیت و دعا خلاصة المدعا
آنکه بر لفظ صاحبه همشیره یا خواهر یا بهاجی یا بیبی و غیره بهر که خواهد بنویسد برای شوهر صاحب جانجان والی من والا
خاوند خانه خداوند یا کتخدای کاشانه مالک املاک خانه داری صاحب کار عیال پرورنده کارپرداز پرورش فرمای عیال و
اطفال خداوند جان و مال یا مال و منال والی و الا تدبیر خبرگیر صغیر و کبیر شوهر عطوفت جوهر خداوند والا گوهر شوی شرافت جو
مالک پسندیده خو مخدوم پردگیان والی خرد و کلان مظهر کرم و احسان ذریعهٔ اطمینان تهیدستان خداوند قبائل پرور خاوند
شفقت گستر قبله و قبالهٔ اهالی ناموس خاندان وسیلهٔ انتظام خانه و واسطهٔ نظام کاشانه سرور عالی قدر والا ناموس و پایه شناس
بیدست و پایان حصار امن و امان پردگیان تاج پرده نشینان خاوند خلوت گزینان پرورندهٔ لونجان نگهدارندهٔ تعلقان
پرسان حال وابستگان مرهم خاطر دلخستگان پیدا کنندهٔ قوت ضعیفان بیقوتان سرمایهٔ معاش متوسلان یا متعلقان
قبله و قبیله پرور مظهر کرم گستری غریب پرور ظل گستر خاوند نوازنده والی عالی مقام صاحب مدار المهام سلمه یا سلمه الرحمن یا دام ظله
۶۱
حق اہلیت که شوهر را الفاظ درجهٔ نهایت عالی مناسبست چرا که جناب رسالت علیه السلام و التحیة فرموده اند که اگر بنده را
سجده کردن روا بودی میگفتم که زن شوهر را سجده کرده باشد آداب بعد سلام مسنون انجام و ثنای تحیت القیام مشهود خاطر
جمعیت جو ناموس پرور باد یا گردانیده می آید برای زن از شوهر اہلیهٔ خانه عفیفهٔ یگانه شریفهٔ شرافت پناه خاتون
عفافت دستگاه زیب افزای خانه رونق بخش کاشانه بی بی عفت گزین پردگی عصمت آیین پرده نشین خاندان پرده
مخدرهٔ دودمان عفت گزینی بی بی شرمگین پردگی عفت گزین یا عصمت تمکین خاتون والا گهر رضا جوی خاطر شوهر خاتون
سرا پا شرم آبرو پرده نشین پسندیده خو اہلیهٔ رضا جوی یا خاتون ستوده خوی محرم حریم همدم مستقیم یا حمیم انیس صمیم ندیم
جلیس مستقیم خاتون عفت کیش همین اہلیهٔ عصمت اندیش من اہلیهٔ حبیبهٔ من خاتون عفت نصیبهٔ من حمیمه یا زوجهٔ عفت
حرز جان عصمت جان حیاکان صفا خاتون شوهر پرست بی بی عفت سرشت خاتون عفت مقرون اہلیهٔ عصمت مشحون
خاتون شرافت نسب اہلیهٔ عفافت حسب بی بی عفت منصب پردگی عصمت لقب خاتون حیا نقاب مخدرهٔ عصمت نصاب
اہلیهٔ اہلیت مرتبت عفیفهٔ شرافت منزلت اہلیهٔ عفت لقب پردگی عالی نسب پردگیان عفت توامان مخدره خاتونان
عصمت اقتران خاتونان عفت اما همواره بلطف پردهٔ حفظ و حمایت حضرت بیچون محفوظ و مصون باشند یا سلمها الله تعالی
یا دام عفتها یا شمع فانوس ننگ و ناموس اہلیهٔ عفت فانوس من در حفظ الهی و شئون محروس باشند از زن نیز در حرف نفیه

شریک خانہ انباز کاشانہ حریفۂ بزم ہمدمی انیسۂ محفل محرمی شریفۂ شرافت دوست حبیبۂ ہمہ مغز بی پوست جلیسۂ مجلس اتفاق
شفیقۂ دور از نفاق محبۂ یگانہ مخلصۂ خلت نشانہ واقفۂ راز ہم مشربی کاشفۂ رموز محبت طلبی محرم راز خانہ داری ناظر
اسرار کار برابری محرم اسرار یگانگی نسخۂ کاملۂ فرزانگی حریفۂ باوفا عفیفۂ بی ہمتا محبۂ شریک رنج و راحت ہمدرد و مونس سلامت
باسلمہا الرحمن برای ہمزن اشرف صاحبۂ عفت پناہ عصمت دستگاہ عفافت دوست شرافت آگاہ عفیفۂ شریفہ
نجابت طلب شرافت مذہب عفت مشرب شرافت پرست نجابت سرشت نقابت لقا نجابت نصاب سلمہا اللہ تعالی
بر لفظ فصما سیدانی یا مغلانی و غیر ہر نگارد خطی کہ زنان بزنان باہم نویسند شفیقۂ یگانہ مخلصۂ فرزانہ شفیقۂ
محبت نشانہ خلیقۂ مظہر اخلاق مشفقانہ انیسۂ مصدر اشفاق محبانہ رفیقۂ دلنواز شفیقۂ رافت طراز جلیسۂ بزم دمسازی
مصدر اختلاط پروانہ مجموعۂ رموز ہمرازی مخلصۂ دانا اسرار محبت طرازی دامت اخلاقہا از سمدھی بسمدھی
برادر صاحب مشفق مہربان برادران مظہر اشفاق یگانگی و یکرنگی مصدر اخلاق یکجہتی و صداقت آہنگی مخزن اسرار یگانگت
مطلع انوار قرابت معدن رموز قرابت آرائی خازن کنوز یگانگت پیرائی مجموعۂ جامعۂ جمعیت یا محبت و ایتلاف نسخۂ کاملۂ
خلت یا الطاف مجمع گوناگون اشفاق یکدلی و اتفاق منبع رنگارنگ اخلاق یکرنگی و وفاق مورد انواع موافقت ملوحات چشمۂ
اقسام الفت و التفات نقشبند نگارخانہ پیوند قرابت نخلبند گلستان یکرنگی و یگانگت خلاخش آئینۂ صدق و صفا ماہ منیر
سپہر مہر و وفا سلمہ الرحمن یا دام اشفاقہم بزن سمدھی بھابھی صاحبۂ مشفقہ شفیقۂ محترمۂ مکرمہ سلمہا اللہ تعالی در قوم
ہنود چنین ہم و جہت ٹھاکر صاحب مشفق اشفاق گوناگون مصدر اخلاق بوقلمون فلان فلان و برخورداران سعادت و
اقبال نشان بابو فلان و فلان نونہالان یا نور چشمان فلان فلان دام الطافہم طال عمرہم از بیضو فلان فلان و برخورداران فلان فلان
و نور چشمان فلان فلان پس از آرزوی دید امسرت بہار بعد از اظہار مرام غرور یت انکسار مشہور رای الطاف گرامی معروض ضمیر
شفقت تخمیر نمودہ می آید بزن سمدھی ٹھکرائن صاحبۂ مشفقہ شفیقہ دام الطافہا ایشان پسران بلفظ برخوردار
و فرزند پسران بلفظ نورچشم و نونہال نویسند و نام ہر کہ و مہ از طرفین بر نگارند یا پادشاہ بیا د شاہ بعد توحید
فرازندہ چتر آسمان و فروزندہ چراغ مہر تابان یا بعد حمد بر فرازندہ سقف عرش برین و گسترانندہ فرش زمین پس از توصیف
خاتم النبیین و اشرف المرسلین برضمیر خلافت تخمیر سلطنت تعمیر مخفی و محتجب نباید پوشیدہ و پنہان یا مخفی و مکتوم نماند یا شاعر
فرخندہ عنوان صحیفۂ صدق و صفا زیبندہ فاتحۂ بازیبا دیباچۂ نسخۂ محبت و لا پسندیدہ مطلع فہمیدگی سنجیدہ مقطع پسندیدگی
یا حسن مطلع بازیب مطلع قصیدۂ اشفاق و ہمایون آغاز یا زیبا سر نامۂ مجموعۂ اخلاق منتخب نسخۂ سخندانی منتخب نسخۂ سحبانی
تازہ فرمای کہن آوازہ سعدی و انوری انتخاب نسخۂ شاعری سخنوری شاعر مشاعر شاعری بلاغت آہنگی شارع مشارع زبان آوری

و معانی و رنگی مجموعهٔ جامعهٔ نازک خیالی نسخهٔ کاملهٔ شیرین مقالی فهرست جریدهٔ زبان دانی ناظم بیت المعمور نظم بیانی لفظ

معانی فصاحت معانی الفاظ بلاغت ظهور بخش فصاحت ظهوری نکته سنج مراتب نظم دستوری آن مصرع رباعی فضائل اربع

مخزن اسرار هنر پرداز مطلع انوار سخن طرازی سلسلهٔ آداب قصیدهٔ مرصع اشتیاق بستان غزل سنج فاق بقوت فهم رسایی

لسان الشان بزور ادراک نسبان با بذان یا ان بان حی کافی و مثنوی حانی نتوان یافت لهذا از دیوان طالع جات فیه یا مخترعات

رسمیه یا اختراعات عامیه یا تکلفات مصنوعی یا رسمیات اهل تعلق مضمون خلاصة المدعا انتخاب نموده یا منتخب ساخته یا چند فرد

فرد گلدسته قلمبند میسازد یا خواهان دیدی بطی وفا و فاق مشتاق الوصل فلان که سوختهٔ نائرهٔ فراق آن طاق آفاق ست بعد

تاسیس اساس خلاص و اظهار شوق مافوق که از طوق تقریر و قید بیان خروج پذیرفته و تحریر در تسطیر آن خیل میتواند شد و ضح

ضمیر توجه تخمیر باد یا اشتیاق ملاقات آن مربع نشین چارپالش باعی عناصر نحوی مستزاد نیست که در دیوان بیان گنجایش پذیرد

یا شوق صحبت کثیر المسرت بمصداق کل جدید لذیذ یوما فیوما روز بروز یا آنا فانا نوعی طول میگیرد که اگر عقل کامل و فهم

سریع الادراک تا مدت مدید صفحهٔ بسیط افلاک از تحریر پیمایش مشاکل و مشابه کارنامهٔ مانی نماید خفیف نشود یا قریب آنست

نگردد یا هم آغوش خجالت همدوش پشیمانی یا مقرون انفعال نشود یا این معامل اچون ابل صحرا یا بزنگ یک صحرا اشم دزن عرش نداشت

یا بدرجهٔ نیست که از معاینه و مشق قافیه قلم تنگ نشود لهذا این غزل الحوان بیت الحزن محن مهاجرت قطع نظر از ان کرده بر فرد

قرطاس عما قلم بند مینماید درین عبارت مناسب عروض و قافیه قدر استعداد ناقص بقید تحریر آورده **بقوال و مطرب**

بزم همه یکش ساز بیخی نغمه سرای هنگامهٔ خرمی مرنج آهنگ نشاط ترانه طراز بزم یا محفل انبساط نشید پرداز مجلس سرور

خاص هیچ وه سرا مقام اختصاص نغمه آرای محبت ترنم سرای مسرت نواز نده رباب خلت اختلاط ساز زنده آهنگ مودت

ترانه طراز محفل خوشحالی نغمه انگیز مجلس سرور رنگ الی مخلص رست آهنگ عشرورش بزم راگ و رنگ همدوش معشوقهٔ مسرت و شادمانی

هم آغوش صبح بهجت و خرمی کامرانی باشند آداب مقام گزین دایرهٔ عشاقان ست از فلان هر چند از صفحه نامه بکثرت تارهای سطور

قانون مسرت سرور میسازد و مضراب قلم سرود اخلاص یا لطف در پردهٔ انداز و لیکن ترانهٔ همدمی و همسری تا رگان پا بر بر بن پیش ندید پس

تا چار زبان خصوص حجاب مکش مد عا سراست یا نغمه سرای مقام اخلاص فلان نی خامهٔ همسر گردن طنبور شناخته وا زوا زهای حروف

شوق ظروف و ساخته شوق انگیز نغمات اشتیاقست مطرب زبدهٔ ارباب نشاط نوازنده ساز انبساط قانون نوا زنا زوانداز

سرود پرداز کرشمه و ناز رقاصهٔ بزم خوش ادای آیین آهنگ مقام دلربایی غیرت پری یا رشک حور یا غیرت قمر یا محسوز زهره و مشتری

رشک آرای حور رویی ترانه طراز محفل نای و نوش آهنگ پرواز غارتگر صبر و هوش رونق افزای محفل سرور و سرور یا مشید حفظها الله تعالی

درین عبارت مناسبات علم موسیقی مرقومست معشوق جانانه نسیم جانان لب میلین و لربای عیار و دلدار غمگسار یار وفادار دلارام

٦٣

دل از دست دادگان و لالای جیب واقتادگان قرار خاطر بیقراران آرام جان لنگاران محبوب عجب با جهان مرغوب محبوبان
دوران دل ازار جفاکار شوخ ستمگار خوش خرام میدان خجستگی رست خرام بساط کج ادائی کج قبا طریق وفا رست ادای
مقام جفا ثابت قدم میدان ستمگاری یا جفاکاری صف آرای معرکه عیاری دل ازار جانانه بیگانه دلربائی افسانه سعی
گلستان محبوبی فروزان شمع شبستان نستانی وخوبی سرو قد تیر قامت کمان ابرو انداز قیامت خورشید و سرو چمان
چمن گلچینی شمشاد سرفراز گلشن حسن آفرینی سرو تماشای جویبار دلجوئی تدرو رعنا گلزار لاله رو یاسمن دو جوی جانستانی
تدرو نیکوئی چمن غنچه دهانی منظور دلبستگان کمند گیسو مقبول مقتولان کشتگان تیغ شیر ابرو تنگ فرو بها خونریز دهن جان
آتش فتنه انگیزی شیرین دهن تلخ سخن سنگین دل نازک بدن پیمانه کش میخانه پیمان شکنی و جفاجوئی باده آشام خمکده
آشنا کشی بیگانه خوئی مرهم جراحت لنگاران راحت بیقراران سست قد کج ادا کرشمه سنج عشوه نما ستم کوش و بیتابان
جان بخش جان جهان جگر سوز دل افروز ادای طرز جور و جفا آشنا طور عجز و وفا مسیحا مردگان هر دو ز رحمت غمزدگان قهر
محبوبی ستم پرداز ترحم ساز عاشق نواز ناز گستر نیاز پرور لب بهشال معشوق خجسته خصال سنگین سینه مخزن کرم بهجت خرمن
جان حج جانبازان برق خرمن طاقت بیطاقتان بیگانه جفا بیگانه وفا آب رنگ بهار ناز رعنا ادا خریدار جان جان و شمسان
مقصود خاطر خانه بدوشان شمع دودمان خانه خرابان تاب توان بیدلان بیتابان غزال بی اهو یا مشکین مو پری شت نکوئی
محبوب گلگون قبای سنبل گیسوی گلستان شگفته روی معشوق دلارام آرام جان ناکام جان من جانان من دام حسنه جماله سلامت
آداب سع خسته نائره مهجوری نقطه دائره دوری آواره گرد بیابان بی پایان اشتیاق گشته دشت دل در فراق شوریده
شکسته حال دیوانه پامال خزن ملال نحو و غمناک آشفته سینه چاک بیتاب بی تسکین ناشاد اندوهگین برشته جگر مجروح بیکس
سرگردان یا جاده پیمای بادیه جدائی سرگشته هاویه آشفته رائی دل داده سراپا جنون سودازده سینه پرخون همرنگ مجنون
آوارۀ کوه هامون آغشته بخون غنائی دستاده تاب سکون سرگشته بخت واژون رامگاه تکالیف گوناگون آزرده جان
خسته دل ناتوان مجروح ناوک نگاه مقتول خنجر چشم سیاه جفاکش فرهاد دوش سنجاک خون طپیده بلاکشیده ره نوردی ره آورد
یا بلاره آورد یا بلا پرورد بیابان فراق جهان گرد پرورده افتراق فلان سرح شوق هم آغوشی بیان ق ق هجروشی
داستان جگر سوز مفارقت و حکایات جانکاه مهاجرت درازتر از زلف خوبان پیشتر آنچه گستاخی به عهد تعالیان ارسال آه
فلک در و بعد از ابلاغ ناله سینه سوز گله بیرحمی و شکوه تغافل داستان بی پایان دل نالان حکایات بیخوابی دیده گریان
بگوش یا بسمع آن پنبه تغافل در گوش میرساند بعاشق بهار گلزار شکسته رنگی غنچه پرخون چمن دلتنگی نمک پروردۀ سرکار
دلریشی و سینه فگاری دست و پا زن بانی هیداکنار ره کباری آبروی کوچه جنون و حرمان مجنون بیابان حسرت و ارمان حق

نمک شناس جراحتهای پنهان زخمی شکر گزار خنجر مژگان مقبول سرکار جفاکاری مقتول شمشیر ستمگاری سرنگون

آویخته چاه زنخدان پیچ و تاب افتاده گیسوی پیچان تشنه لب اوادی ناکامی انگشت نمای خانه برباد و بدنامی پروانه جانباز

چراغ جمال شمع ویران پا بزنجیر دام لف عوله مویان مرید سلسله گیسو شهید ابرو کوهکن بیستون جنون دشت جنون عشق را

مجنون نسیم بوستان آه نی نالهٔ زن درچاکی بلبل داستانسرای گلستان هجرا فاخته طوق جنون در گلوی سرو یکتای نالهٔ فتنه

سمندر بخت تیش جسم نحیف و نسب دیوانه مشرب پروانه نهاد بنده راسخ العقیده سلطان کشور ستم جانباز صادق الاراده آستان

دولت نشان شهنشاه عجم بادیه و الم فدوی باوفا یا فدوی جان فدا عقبه والامرتبه جور و جفا منظور نظر بازان صفا مقبول

زمرهٔ جفاکیشان سراپا و خاشاک یان رحم سزاوار ترحم دیوانه بیگانه جنون سودایی بیگانه از عقل و فنون عاشق صادق من

گرفتار کمند گیسو یا طرهٔ من یا سوختهٔ آتش عشق من سرگشته دشت بیقراری آواره سرگشته طوفان اشکباری مجبور

مهجور من در زمرهٔ حضور من سلامت آداب بعد نوید رسانی وعده دیدار خرمی بهار و مژده بخشی ملاقات جعیت

مساوات که لطف بخش آتش ملتهب بیقراری و بازدارنده از اندوه گریه و زاری غیر از آن نتواند شد وضع

شکیبا و فا گر اصبر نما باد شقیص سوم مکتوباتی که درخور خردان یا درجهٔ اندک دانی برادر گرامی قدر رحمت

سجان برابر بلند مرتبت از جان بهتر سامی منزلت سعادت اثر اقبال نشان شایستگی مظهر گرامی منش ستوده گی مصدر

قوت بازو رحمت الصمد تمیمه بازو سعادت و بختمندی حمایل گلوی شهر و ارجمندی سعادت پرتو شایسته رو سعادت جو

خجسته خو والا رتبت سامی مراتب گرامی مناصب تقویت جان جسم سعادت و اقبال نیکبختی و میمنت توان تن ستوده

کرداری اقبال آثاری تمغهٔ گلوی بخت بلند تمیمه بازو سعادت پسندی حرز جان خنده فال تعویذ دست حمیده فعالی

مظهر خصائل حمیده مصدر اطوار پسندیده مورد افعال گزیده ستوده افعال پسندیده اعمال محمود الاطوار مسعود الآثار ستوده کردار

سعادت شعار کامگار اقبال آثار مجموعه حسنات سعادتمندی نسخه محسنات دولت پسندی مطلع انوار نیکنهادی مخزن اسرار

والا نژادی عزیز القدر عزیز الاقدار عزیز مصر عالی تمیزی یوسف کنعان بلندی عزیزی مظهر افعال شایسته مصدر اعمال

بایسته مورد اطوار خجسته مجمع شایستگیهای فراوان منبع بایستگیهای بی پایان سرو جویبار بختیاری گل بروی بهار کامگاری

عزیز از جان جان اخوان عمده الاخوان زبدهٔ اتباع سعادت و اقبال افسر فرق جمعیت و آمال برادر من تاب و توان من قوت

بازوی من راحت جان من سرور خاطر حزین من مایهٔ آرام دل اندوهگین من بمراتب علیا یا بمطالب عظمی یا بمآرب کبری یا

بمقاصد قصوی یا بمدارج اعلی یا مناصب والا یا بمراتب بلند و مناصب ارجمند یا بمقاصد پسندیده یا منزلت اقصی و اعلی رتبت یا اجل

مرادات و افضل حاجات و احسن مطالب و اشرف مآرب یا اعظم تمنا و اهم آرزوها و اتم مدعا بهترین خواهشها یا بهین آرزوها

٦٥

دلی یا بخوشترین تمنای قلبی یا بستوده ترین مقاصد باطنی و گزیده ترین مراتب معنوی یا بر مقاصد صوری و معنوی یا بمطالب دینی
و دنیوی یا بفرخنده ترین مقتضیات خاطر یا بزیباترین متمنیات باطن و ظاهر کامیاب یا بهره یاب یا بهره مند و بهره مند کامران
و مقصود مند خوشوقت شاد و مان خوش دل و شادان شاد کام مقتضی المرام نصیبه مند باشند یا بظل حمایت سایهٔ عنایات ایزدی بیچون یا
بعنایات بیغایات الٰہی شاد باشند یا بمراد و دلشاد یا جمعیت و دوام شاد کام باشند یا با سعادت دائمی یا بمرادات دو جہانی یا بمقاصد جاودانی
یا بمطالب جاویدی یا بمراتب سراپا امید یا بسر نوید یا بمراتب قصوی و اعلیٰ آرب فائز باشند یا ہمقرین دولت و دوام یا ہم آغوش شاہد
مرام یا ہمدوش مقاصد مقرون مقصود و ہمدست مراد و قرین بہبود یا بمدام شاد کام باشند یا بانشاط موفور و انبساط نا محصور یا بنور
سرور مبتہج و مسرور یا منبسط یا مرفه الحال و مسرور الوقت باشند یا مفرح الحال و مرفه الاحوال باشند یا با سامان جمعیت کامران با
یا بخرمی وافر و خرسندی متکاثر محظوظ باشند یا بلذات ارزانی نقه یاب یا چاشنی گیر یا خوش مذاق یا شیرین کام باشند یا مزه یاب حلاوت
عمر و دولت باشند یا شیرین مذاق لذات حیات و ترقیات باشند یا ترقی پذیر مراتب و زرینه یا بهره یاب مراتب و زر افزون باشند
یا حسب المدعا کامران یا کامروا باشند یا حسب المرام بکام باشند **آداب** بعد دعای ترقی مدارج و اعلوی معارج و کثرت جمعیت و بیشی مراتب عز و
اقبال و ازدیاد دولت و فراوانی شادمانی و افزایش کامرانی و سرمایهٔ زندگانی و زیادت جسمی و کمال خرسندی یا افراط بہجت و نشاط یا بسط راحت
و نہمیا یا کشایش ابواب جمعیت یا شگفتگی غنچهٔ آمال یا ابتسام شگوفهٔ امید یا ایزاد مواد امید و مراد یا تزاید موائد سود و بہبود یا پس از
دعای مفید فوائد مقصود یا بعد دعوات فراوان جاه و افزون جمعیت یا پس دعوات افیات یا زاکیات یا کافیات یا
یا کاملات حصول مامول دینی و دنیوی یا صوری و معنوی یا ظاہری و باطنی یا صورت و معنی یا ظاہر و باطن یا کونین یا دارین یا دین
و دنیا یا دنیوی یا آخروی یا بعد ادعیهٔ شافیه و وافیه و اثنیهٔ سامیه یا کاملہ یا بالغه یا بعد دعای موفوره ماثوره یا موثره متکاثره یا وافره
یا نامحصوره یا فراوان یا بعد دعای وافی یا کافی حصول جمعیت و زربه یا وصول دولت و زر افزون یا بعد دعای عمر کثیر
جمعیت و فیر یا بعد دعای اجابت تاثیر عمر کثیر یا فراخی ایام و کشایش مرام یا کشادگی مقصود یا بعد دعای اجابت انتظام یا
قبولیت نظام حصول مرام یا وصول کام یا بعد دعای مستجاب فتح الباب مقصود یا بعد دعای افتتاح ابواب مسرت و فراح
یا راحت و انشراح یا بعد دعای شمول خیر و صلاح و حصول فوز و فلاح یا فرحت و انفراح یا وصول بہجت و ارتیاح یا بعد دعای
خواہان دولت یا جویان جمعیت یا پس از دعای فراوان دولت شایان جمعیت یا پس دعای فزونی شان و عزت یا بعد دعای
بلند حوصلگی و عالی ہمتی یا حوصله بلند و دولت ارجمند یا بعد دعای والا جاہی که بہر حال مرکوز خاطر یا مقام گزین دل
یا منظور دل و جان مقصود قلبیت یا صبح و شام یا لیل و نہار یا شب و روز پنج وقت یا خمس الاوقات یا شام و صباح یا صباح
ورد و اح یا صبح و مسا ورد زبان و نلیفهٔ جان یا ورد جان یا وظیفهٔ جنان یا ورد دست یا علی تمنا و مراد و ہمین ورد جان

وخوشترین خواهش قلبی اخص مقاصد باطنی مختص متمنیات بطون یا اخص یا اهم یا اتم یا اکمل مطالب دل و حاجات

مطالعه نمایند یا موضح خاطر عزیز باد یا واضح باد یا مطالعه باید نمود یا خواندنی باید خواند یا باید دید یا مطالعه باید آورد یا

واضح ضمیر سعادت پذیر باد یا معلوم باد یا مفهوم خاطر باد یا دریافت نمایند یا ظاهر باد یا دریافت باید نمود یا دعائی یا دعوائی

بدرگاه الٰهی یا بجناب ایزدی یا در بارگاه باری یا باستان ایزد سبحان یا بدرخانه حق تعالی درجه قبول یافته باشد یا مقرون

بقبول یا قابل قبول یا همدوش اجابت یا هم آغوش قبولیت یا لائق پذیرائی یا شایان اجابت یا سزاوار قبول تواند بود

یا باشد یا پیرایه پذیرائی یا پایه قبول یا لیاقت اجابت یا قابلیت قبولیت یا حسن قبول دارد یا زیب قبول آرایش اجابت

و زینت اقبال یا برونق قبول مقرون شد یا بفروغ اجابت و نور قبولیت منور باشد یا بحلیه قبول و زیور اجابت محلی یا

آراسته و پیراسته باد یا بروشنی و اجلای اجابت متجلی شد یا بجناب مجیب الدعوات اجابت متلقی باشد یا دعائیکه حسن قبول

دست بدعا اوست یا دعوائیکه پرورده آغوش اجابت است یا زینت کنار پذیرائی یا جلوه افروز قبول یا بزم آرای

اجابت یا رونق افزای محفل قبولیت یا دعائیکه اجابت چشم براه اوست یا گوش برآواز یا دعائیکه ذریعه حصول آمال یا وسیله

وصول مقصود باشد یا است مطالعه نموده خواهان تندرستی و جمعیت یا طالب عافیت یا جویای امن و سلامت یا خواهنده خرسندی

و جوینده خرمی خود دانند یا تصور سازند یا انگارند یا پندارند یا شناسند یا باید شناخت یا باید فهمید یا تصور یا خیال باید کرد

یا باید ساخت یا دعائی که پیرایه اجابت و تجربه ترقیات دارین بهر تا یا بعد دعای حصول جمعیت ظاهر و باطن خاطر اینجانب

بهر حال بجانب جمع و متوجه اند یا اینجانب را متوجه و مصروف بجانب جمع و تصور سازند یا جویای رفاه یا رفاهیت احوال و بهبود

حال یا آسودگی و آسایش یا راحت خود خیال باید ساخت یا بعد دعائیکه کشود مقصود را وافی و کافی تواند بود واضح نمایند یا

دعائیکه باعث حصول مراد و ذریعه کشود فواد باشد یا واسطه حصول موائد جمعیت و وسیله وصول عوائد دولت باشد مطالعه

نمایند یا نموده باشد یا مصروف آسودگی و جمعیت خود دانند یا خواهند دانست رسید خط خطا خرمی نمط یا مکاتبه مرغوبه یا مفاوضه مبهجه

یا رقیمه مسرت طراز راحت پرداز یا مکتوب مرغوب محبوب القلوب فرحت اسلوب خرمی منسوب مطلوب القلوب مرغوب القلوب مفرح القلوب

منشرح القلوب یا مکاتبه بهجت آن مضمون خرمی مشحون نشاط مقرون انبساط مقرون یا رقیمه سعادت ضمیمه شایستگی شمیمه فرحت تمیمه راحت قرینه

فرحت نگینه خرمی خزینه بهجت گنجینه یا رقیمه دلنشین راحت قرین فرحت آگین سرور آئین مسرت آفرین بهجت تضمین تحسین ابداز

سعادت تزئین لیاقت تمکین مسرت تعیین یا رقیمه سعادت اساس فرحت اقتباس مسرت انتما بهجت لباس مسرت قیاس راحت اساس

یا رقیمه فرحت سطور سراپا سرور بهجت منظور راحت مسطور مشحون یا مملو یا مقرون بانواع مسرت یا مالامال مسرت و موفور یا محصور

یا مشحون بوفور سرور یا مکاتبه راحت ظهور فرحت معمور مسرت منشور یا مکتوب سعادت حروف مسرت ظروف فرحت مألوف

٦٧

راحت ملفوف بهجت موصوف سعادت مصروف یا رقیمهٔ راحت رقم بهجت توام خرمی علم فرحت همدم سرور مقدم مسرت شیم
یا مفاوضهٔ مسرت الفاظ سعادت لحاظ سراپا احتظاظ یا زیبا یا فرحت افزا راحت پیرا مسرت آرا انشاط انتما انبساط التما
وصول خرمی شمول یا آورد فرحت یا سا یا گرد آمد یا کر در سید یا بدست ادیا افزود یا رونمود یا رو داد یا مستبشر گردانید برای
دریافت مضمون کوائف مندرجه حقیقت مرقومه یا مندمجه یا مسطوره یا ماهو المرقوم بدریافت آمد یا رسید یا معلوم شد یا
مفهوم گشت یا مندرجه آن بدرجه انضاح رسید یا حرف بحرف بر لوحهٔ خاطر یا بر صفحهٔ دل منقوش گردید یا مضمون مفصلا
و مشروحا واضح شد یا دریافت یا دریافت شد یا بر مندرجه اش وقوف یافت یا اطلاع یا آگاه گشتم یا اطلاع و آگاهی کلی یافتم یا مطالب
مرقومه اش رسیدیم یا مدعا از ابتدا تا انتها یا جزو کل یا تمامه یا بالاستیعاب یا بشرح و بسط یا تفصیل تمام دریافتم یا مطلب ذکر مطالب
بیا مدیا انچه بقید خامهٔ سعادت آورده بودند همه خاطر نشین شد یا انچه حق دریافت باشد دریافتم یا انچه باید شاید مندرجه
آگاه شدیم یا سعادتنامه یا رقیمهٔ سعادت رسید یا راحت رسان رسید گردید نور افزای دیده منتظر سرور افزای دل متفکر گردید
یا گشت یا چهره افروز وصول گردید یا موصول مطالعه گردید یا بمطالعه درآمد یا بملاحظه پیوست یا معاینه نموده شد یا وصول
انشراح آورد یا از نظر گذشت یا بمدوش مطالعه یا همقرین ملاحظه گردید یا کاشف احوال موضح حالات کشاف حقائق و صحائح
کوائف شد حقائق مرقومه کما حقه یا کما ینبغی یا کما هی بوضوح پیوست یا مدریافت انجامید یا احوال بتفصیل تمام کمال ظاهر
یا حالات مندرجه درجهٔ اعلان یافت یا انچه رقمزدهٔ خامهٔ سعادت یا ریختهٔ خامهٔ سعادت یا رقم پذیر کلک سعادت یا نوکریز خامهٔ سعادت امیز
فرحت انگیز مسرت بیز دلاویز راحت خیز بود همه بپایهٔ وضوح پیوست یا بوصول سعادتنامه اطمینان خاطر دست داد یا وصول رقیمهٔ
سعادت باعث سرور موفور و سبب فرحت نامحصور گشت یا وصول سعادتنامه موجب مزید خرمی گردید و دریافت خیریت آن عزیز المرتبه مسرت بیما
بخاطر رسانید یا مدریافت خیریت تندرستی یا عافیت و خرمی یا خرسندی و آسودگی یا راحت و آسایش آن برادر یا آن سعادت آگاه
انشراح فراوان و ارتیاح بی پایان یا فرحت بسیار و مسرت بیشمار بهجت یا عشرت بیحد یا بعید یا لاتعد یا خرمی بیکران و خرسندی
نمایان یا فرحت بیش از تحریر و مسرت افزون از تقریر یا بهجت تازه و فرحت بی اندازه بهمرسید حصول گشت یا چون تهنیت یا خبر
یا شعر محتوی مشتمل متضمن حاوی بر خیر و عافیت سلامت یا مژده رسان یا رساننده نوید امن و تندرستی بود خرمی بر خرمی خرسندی بر خرسندی
افزود آفرینندهٔ جهان یا دارای دوران یا دارندهٔ زمین و آسمان آن اقبال نشان را مدام بعیش و نشاط یا فرحت و انبساط
مشمول شادمانی و موصول کامرانی یا بمقاصد بلند بهره مند داراد که طمانیت و تقویت خاطر از انست و انگی
از حینیکه ازین طرف رفته اند یا روانهٔ آنطرف شده اند یا جاده پیما یا قدم فرسا یا گام سنج یا ره نورد یا راهی آن نواحی گشته اند
یا بروانگی آنطرف برخاسته اند یا ره آنصوب بریده اند یا ایشان را مفوض بخدا نموده ام یا رخصت کرده ام یا بآنصوب

قدم سر نشسته اند یا باراده آنطرف یا براه گذاشته اند یا آن عزیز الملاقات یا عزیز الوجود را اتفاق روانگی آنطرف شده یا قافله
یا آنطرف سیر کرده اند یا سفر آنصوب گزیده اند یا مسافرت آنجا در پیش آمده است یا مرحله پیما یا سفرگزین آنطرف گردیده اند
یا از روز رفتن تا نوشتن یا تا تحریر یا تا حین تحریر یا تا حالت تحریر احوال خیر اشتمال در زبان قلم یا بروی قلم یا بقید قلم
نیاورده اند یا از روز غیبوبت تا امروز یا الی الآن یا از یوم روانگی تا این دم یا تا اینوقت نوید خیریت خود بنگارش نیاورده اند
یا ننوشته یا ننگاشته یا بمنصه گزارش نگذاشته یا بپایه تحریر یا بجلوه گاه تسطیر یا بمحل ترقیم یا برقم یا بقلم نیاورده یا تحریر
نگارش نکرده یا مرقوم نساخته یا بنگارش احوال نپرداخته اند یا از احوال خود اطلاع نداده یا مطلع نساخته یا آگاه نکرده یا آگاهی نداده یا از
روزیکه در آنجا رسیده اند یا فائز آنجا گشته بتحریر احوال نپرداخته یا باطلاع حال خود تکاسل و تساهل پیش گرفته اند یا در تحریر خیریت
خود بتهاون پرداخته اند یا اهمال ساخته یا بنگارش حقائق آنجا درنگ راه داده اند یا تساهل و سستی جائز یا روا داشته اند یا تجویز
تغافل نموده اند یا تحریر احوال یا تسطیر خیریت یک لخت یا یکسر یا یکدست یا یکقلم قلم انداز کرده اند یا تحریر خیریت خود را موجب
تسکین یا باعث اطمینان یا سبب تشفی یا واسطه طمانیت خاطر اینجانب نساخته یا بتحریر خیریت خود مسرت افزای خاطر منتظر و راحت رسان
دل متفکر و متردد نشده اند یا باطلاع رسانی یا آگاه سازی احوال خیریت خامه فرسا نگشته اند یا خامه فرسای یا جرای آن جوان
نگردیده نگرانی لاحق حال است یا موجب تعلق خاطر است یا کمال متفکر است یا نهایت متردد یا غایت تردد یا تفکر و تشویش
دامنگیر حال یا باعث تردد وافر و تفکر فراوان است یا موجب کمال فکرمندی است یا از روزیکه اتفاق رسیدن یا فائز
گردیدن یا وارد شدن یا فروکشی یا فرود آمدن آنجا یا در آنجا یا دران ضلع افتاده است خطی متضمن خیریت مرقوم نکرده اند
چها تردد که خاطر را منتشر و پریشان ندارد یا دل بدرجه کمال یا اتم رو باضطرار ندارد یا از حد فزون مضطرب است یا طبیعت
اینجانب بسیار از بسیار تشویش و نگرانی در پیش دارد یا از مدتی یا از عرصه دراز که مکاتبه راحت پرواز مژده رسان
خیریت آن برادر نگشته خاطر را بسیار سراسیمه و سرگشته دارد یا غایت فکرمندی و کمال پریشانی و نهایت نگرانی
رو نماست تردد بیحد تفکر لاتعد یا ترددی بیحد متفکری بی پایان هنگامه آرای قلق و اضطراب است یا مدتیست که عدم
وصول مکاتبات خیریت یا وصول نیاوردن مکاتیب خیریت اسالیب یا نرسیدن خطوط خیریت نوط مسرت منوط
تردد آرای خاطر و تفکر پیرای دل منتظر است یا متفکر ساز طبیعت اینجانب است یا تفکر طراز و تردد پرداز خاطر است یا بعدم
وصول رقائم سعادت یا مکاتبات خیریت یا از نرسیدن نامجات خیریت طبیعت را گوناگون تفکر و رنگارنگ تردد و مضطرب الحال
و مضطر البال یا منتشر الاحوال میدارد یا چون از مدتی خبر خیریت یا اخبار اخیار آن جا یا مژده خیریت آنصوب تسکین
بخاطر نرسانیده یا نداده یا خاطر نگران را باطمینان نیاورده یا راحت رسان خاطر و رفع ساز تردد طبیعت نیست چها

تلویسه اضطراب یا چندی تشویش و اضطرار که پیرامون خاطر نیست یا چاره تشویش و بچه درجه مضطرب نیباشیم یا بآن درجه
نگرانیها روی نماست که در بیان نمی آید یا چونکه از مدت دراز نوشته سعادت سرشته وصول احتیاف ترددهای
زیاده از تبیان و تفکرات بیغایات و ترددات بی پایان دل را پریشان و خاطر را نگران میدارد **طلب چیزی**
فلان چیز بفرستند یا باید فرستاد یا ارسال و ارمد یا ترسیل باید نمود یا بفرستادن یا در ارسال یا در ابلاغ یا ترسیل فلان چیز
تکاسل و کسل و تکسل و مکث و تمکث و تهاون و اهوان و درنگ و اهمال و تغافل و تقاعد و تعویق و غفلت و سستی و دیده
و وقفه و توقف و تساهل بمیان نیارند یا فرو نزند یا نباید گزید یا نباید کرد یا نکنند یا نسازند یا ننمایند یا تغافل جائز ندارند
یا بتساهل نپردازند یا بسستی نکوشند یا بترسیل فلان چیز تعجیل بکار برند یا زود مرسل دارند یا اگر فلان چیز خواهند فرستاد
موجب کمال خوشی خاطر یا خوشنودی اینجانب خواهد بود یا فرستادن فلان چیز را باعث کمال فرحت و شگفتگی خاطر یا موجب
نهایت خرمی طبیعت این طرف انند یا انگارند **ارسال چیزی** فلان چیز نزد ایشان یا شما یا نزد آن عزیز الوجود
گرامی تبت فرستاده شد یا بفرستادن که مده یا سمت ابلاغ یافته یا طراز یا صورت ترسیل گرفته یا فرستاده آمد یا میرسید یا
رسانیده میشود یا بفرستادن پیوست یا ترسیل انجامید یا بابلاغ می پیوندد یا صورت ابلاغ میپذیرد یا گرفته یا میگیرد یا می
یا بسته یا مقرون بفرستادن یا قرین ابلاغ یا همدوش ترسیل گشت یا میگردد یا راه فرستادن یا ابلاغ گرفته یا میگیرد
یا بسبیل ترسیل جسته یا میجوید یا طریق تبلیغ میگیرد یا گرفته یا جویای سبیل ترسیل ست یا رو بابلاغ آورده یا چهره افروز
ابلاغ گردیده یا پیرایه ابلاغ پذیرفته **خاتمه** لازمه سعادت یا مقتضای سعادتمندی یا اقتضای بخت بلندی یا طریقه
ستوده بختی یا وتیره بختیاری یا شایان سعادتمندی یا آیین رشد و ارجمندی و سزاوار کامگاری یا زیبای لوازم سعادت
آنست یا مقتضی آنکه یا خواهان آنست یا اقتضا یا تقاضای آن جا ارد یا مقتضای سعادت اقتضا یا تقاضای سعادت گرامی
مقتضی آنکه یا قرینه دانائی یا پسندیده رایی یا سعادت منشی نیکو روشی سعادت پژوهی سعادت جوئی پسندیده خوئی
ستوده کرداری حمیده اطواری یا پاس ادب یا قرینه حسن ادب یا گزیدگی یا سنجیدگی یا سعادت و تیرگی یا سعادت کیشی
یا سعادت اندیشی یا ستوده خصال یا ستوده اخلاق یا پسندیده افعال آنکه یا انسب آنست یا مناسب آنکه همواره بهمین آیین یا
برین طور یا نهج یا انهاج یا برین وضع یا قسم یا نمط یا اطوار یا منوال یا وتیره یا طریقه یا وجه یا عنوان یا طریق یا آیین سان
نویسان حالات خیریت سمات یا احوال خیر اشتمال یا خیر مآل واقعات آن جهات یا واردات آن صوب یا واقعات و وقایع
وسوانح آن نواحی یا حقیقت یومیه یا احوال شبانروزی یا ماجرای آن جوار یا روداد آن سواد یا ماند بود آن حدود
یا کوائف آن طرف یا کیفیت و کمیت آن ضلع یا آن مکان حقیقت یا حقائق آنجا نگاشته یا نوشته باشند یا قلمی

نموده باشند یا بنوک قلم سعادت رقم آورده شده یا نوک ریز خامهٔ سعادت یا ریختهٔ قلم سعادت نموده شده یا بتحریر یا بتسطیر یا بنگارش
یا بگزارش یا باطلاع معاملات یا سوانحات آنجا پرداخته شده یا یا بدید پیوسته یا خاطر خود را مطمئن داشته مدام یا متواتر یا بتواتر و توالی
یا متوالی یا متوالیات یا بلاناغه یا پیاپی یا بدفعات یا هر روزه یا بابلاغ و ارسال مکاتبات عافیت آیات مسرت منبسط دارند
یا باید دید داشت یا از احوال آن مجال اطلاع و آگاهی میداده باشند یا مطلع میکرده باشند یا اگر مدام تحریر احوال آنجا خواهند پرداخت
مزید سعادت و دانائی یا هوشیاری و کارآگهی و لیاقت شعاری و نیکبختی و سعادت پژوهی و سعادت ورزی متصور است زیاده
چه نگاشته آید یا نوشته آید یا ارقام رود یا قلمی شود یا بقلم داده آید یا گذاشته آید یا بقید قلم داده آید یا ترقیم پذیرد یا مرقوم شود
یا بنوک قلم آید یا بقلم آید یا درآید یا نگارش رود یا تحریر رود یا تسطیر رود یا مرقوم یا مسطور شود یا تحریر یا ترقیم یا بارقام یا تسطیر
یا بنگارش آید به همشیره و خیازنه یعنی سالی خرد همشیرهٔ عزیزه پرتمیز یا همشیرهٔ صغیره سعادت ذخیره مظهر محامد
کثیره ستوده سیره زبدة الاخوات سعادت سمات حمیده صفات طال عمرها به پسر برادرزاده و همشیره زاده
برخوردار کامگار اقبال نشان سعادت آثار رحمت جان ستوده کردار جوان بخت حمیده اطوار تازگی جان آسایش
روح روان شایسته کردار خجسته اطوار فرخنده خصال ستوده اعمال حمیده خصائل پسندیده شمائل یا فرزند ارجمند سعادتمند
یا سعادت پیوند بخت بلند یا بلند بخت بجان مانند قرهٔ باصره رشد و ارجمندی غرهٔ ناصیه سعادت و بخت بلندی
یا بلند بختی یا پسر سعادت اثر نور دیده و دولت اقبال فروغ چشم جمعیت آمال شگفتگی تن فرحت دل بصارت چشم
نضارت جسم نور الابصار سرور اعمار و حفظ و حمایت حافظ حقیقی محفوظ بوده از عمر و دولت محظوظ باشند یا از آنچه
نباید دور یا برکران و بهره شاید مسرور یا کامران باشند بدختر و برادرزاده و خواهرزاده برخوردار سعادت آثاری
نور الابصاری نور چشمی خجسته اطواری رحمت جانی شایسته کرداری سعادت شعاری مفرح قلبی سرور خاطری یا دختر
فرخنده سیر سعادت اثر نضارت جسمی بصارت چشمی فروغ بصری چراغ نظری یا صبیهٔ نیکو فرخنده سجیه رضیه سعادت
طال عمرها حفظها الله تعالی به پسر پسر و فرزند برادرزاده و پسر همشیره زاده مردمک دیده نور بصر قرة العین
فروغ نظر لخت جگر جان پدر نور دیده سرور دل جان عمر راحت روان تن جگر گوشه جگر پیوند آرام جان
آبسال بختیار غنچهٔ خندان گلشن کامگاری نوگل بهار بهره ور ثمرهٔ شجرهٔ حیات بهین میوه دوحه مراد طال عمره
و زاد قدره یا حفظه الله تعالی یا بمقاصد جهان شادمان یا کامران یا خرم و خندان یا شادان و فرحان باشند یا نبیره
سعادت و تیره مصدر محامد کثیره حفظه الله تعالی بدختر پسر و صبیه دختر و دخت همشیره زاده برادر زاده
قرة عینی نور چشمی فروغ نظری چراغ بصری لخت جگری جان عمری طول عمرها یا شاگرد تلمیذ عزیزه عالی تمیز

بالفرض دکم ۵۳ نقضائل عزت و دانائی" لفظ عزت دمیں تعجب بکرم کاف تازیر ۵۴ کمالات راسخ بود" ۵۵ دانش

صادق الطلب دانش آگاه راسخ الادب سعادت دستگاه دیباجۂ نسخۂ فرخ فالی فاتحۂ کتاب ستودہ خصالی عنوان صحیفۂ
پسندیده اعمالی کامل الطلب علیم دین اثق الادب رسیۃ الیقین وافر الفراستہ کثیر الکیاستہ فہرست جریدۂ درایت مجموعۂ
جامع کیاست و سعدریائے درایت منبع انامی سرو رسائے گلستان فهمیدگی و دانش رائی سلیم الطبع عالی ذہن همواره از علم و ادب
کامیاب باشند بدختر که شاگرد شود باشد تلمیذهٔ عزیزه پر تمیزه سعادت نصیبہ شایستگی قرینہ سعادت حوصلہ تلمیذۂ
استاد پرست خادمۂ مخدوم پرست حفظها الله تعالی بدانکه شاگرد راهم القاب پسر مناسب شد با آداب بعد دعوات
ترقیات دارین یا پس از دعای حصول مقاصد کونین یا کشود مقصود دو جهانی یا بر آمد مدعای دلی یا افزایش مناصب جمعیت
و عافیت و ازدیاد مراتب دولت بهجت مطالعه نمایند بمرید صادق العقیده راسخ الاطاعه کامل الانقیاد واثق الاعتقاد
کثیر الارادہ وافر السعادہ مرید عالی فهمید یا مرید خاص معتقد راسخ الاخلاص خادم سراپا اختصاص مدام براه رضا بوده
مسرور باشند بزنان که مرید باشند مریدۂ صادق العقیده معتقده خاص فدویۂ با اخلاص مریدۂ مرشد پرست مخلصۂ
عقیدت سرشت حفظها الله تعالی آداب بعد دعای افزونی عمر یا پس از دعوات افیات طوال عمری یا حیات دراز
یا بعد دعای عمر طبعی یا ترقی حیات دیده بوده مطالعه نمایند باقی عبارت آنچه برای برادر نوشته شد برای اینها مناسب
باید دانست که نوکر بر چهار قسمست اول کثیر الامتیاز و آن چند کس اند از انجمله عالم فضیلت پناه
کمالات دستگاه یا فضیلت مآب کمالات اکتساب فضائل مرتبت فواضل منزلت فاضل اکمل عالم باعمل اکمل الفضلا افضل الکملا
افصح الفصحا ابلغ البلغا فاضل اجل عالم بی بدل عالم یگانه فاضل زمانه دامت کمالاتهم سید سیادت پناه نجابت دستگاه
شرافت مرتبت نقابت منزلت اشرف الشرفا انجب النجبا سعادت مآب شرافت انتساب مسلم السیادة صحیح النجابة زبدۂ
سادات زمان عمدۂ شرفای دوران زبدهٔ اکابر کرام عمدۂ اماجد عظام دام نجابتهم یا شرافتهم **قاضی و مفتی** شریعت پناه
فضیلت دستگاه شریعت مآب فضیلت اکتساب دامت فضائلهم **درویش** حقائق پناه معارف دستگاه زبدۂ اهل الله
درویش خدا آگاه حق شناس حقیقت سپاس حق بین حقیقت آیین خدا بین خود بین گدا خیر المشائخین معرفت شعار
دامت برکاتهم **دیگر شرفا** نجابت پناه نقابت دستگاه شرافت شان اصالت نشان سلمه الله تعالی **معلم**
قابلیت پناه کمالات دستگاه مجموعۂ قابلیت و استعداد نسخۂ کاملۂ اهلیت خداداد مجمع کمالات منبع افادات دانش
دانائی اکتساب مصدر جوهر پرورے مظهر دانشوری سلمه الله القوی القیوم **برای حکیم** حکمت پناه حذاقت دستگاه یا حکمت
و فطانت مآب دانش و حذاقت اکتساب جالینوس زمان بوعلی دوران سلمه الله القدیم الحکیم **برای دیگر امرا** رفعت
و عوالی مرتبت عزت و معالی منزلت امارت پناه ایالت دستگاه یا امارت مشرب ایالت منصب یا امارت مآب ایالت انتساب

مکبر خامی محبوب جمع الجمع شیخ ست"

۲۷ فضیلت کی جمع ... عزیزی الاز ... ۵۶ فواضل جمع ... فضائل جمع فاضل ... معنی بزرگی ... متعدی ... ۵۸ ایا بمعنی ... ادل ... مخدوم ... در ... نوحہ ... ۵۹ ... جمع ... سادات ... ۶۰ ... ۶۱ ... ۶۲ ... معنی ...

حفظه الله تعالی دوم متوسط الامتیاز عزیز القدر عزت نشان خصوصیت و اختصاص عنوان محبت و اخلاص
دستگاه گرامی قدر زبدة الاشباه عمدة الاقران عمده اعتضاد نشان خیرخواه بی اشتباه کارپرداز دانش آثار والا امتیاز
سلیقه شعار عالی شعور سعادت و اخلاص ظهور گرامی منش مظهر خیراندیشی مصدر سعی و دلسوزی بعافیت باشند یا مسرور یا محفوظ باشند
برای سپاهی تهور و شجاعت نشان شهامت و جلادت اقران صلابت و مردانگی پناه لیاقت و فرزانگی دستگاه
زبده دلاوران یکتا عمده بهادران بی همتا محفوظ و محروس باشند رسید عرضی مرسله یا مرسوله رسید یا بجلا در آن
یا ملاحظه فتاد یا معاینه نموده شد یا از نظر گذشت یا موصول مطالعه شد یا بملاحظه پیوست یا ملاحظه رفت ملتمسات ایشان
یا حقایق معروضه یا کوائف مندرجه یا حالات ملتمسه کما حقه بوضوح پیوست یا بظهور انجامید یا چهره افروز وضوح
گردید یا باجلا پیوست یا منکشف شد یا جلوه انکشاف یافت یا وضاح یا موضح یا کاشف یا مظهر یا کشاف مندرجات
و برای نوکران کثیر الامتیاز لفظ عرضی نباید نوشت مراسله مرسوله یا خط مرسله یا اخلاص نامه وصول
یافت یا نمود یا آورد موجب انبساط یا وسیله مزید انشراح خاطر شد علی هذا القیاس پرداز شتاب نویسی
عرضی مرسله موضح مدعا یا مطلب یا احوال یا مندرجات یا مندمجات یا معروضات یا ملتمسات یا مرقومات شد کشاف
ما هو الدرج یا مندرجه فیها یا ما هو العرض یا معروضه فیها یا ملتمسه یا مرقومه فیها یا ما هو الارقام یا ما هو المرقوم یا
ما هو التحریر گردید موجب مزید لیاقت و هوشیاری متصور گشت یا از کمال هوشمندی یا دانایی یا حزم و هوشیاری یا
کار آگهی و خبرداری یا اخلاص شعاری یا خیرخواهی دلسوزی کاردانی دانش آگاهی تصور شد خاتمه باید یا لازم
یا مناسب یا انسب یا لازمه خیرخواهی یا اخلاص کیشی یا محبت اندیشی یا خیراندیشی و خلوص منشی و نیکوروشی یا خیرسگالی
و دولتخواهی اقتضای آن دارد یا مقتضی آنکه اینجانب یا این دولت را بهرحال متوجه بجانب خود دانسته یا باحوال ترقی اشتمال خود
دانسته بتحریر احوال پرداخته باشند زیاده چه ارقام رود باقی همان عبارت است سوم قلیل الامتیاز معتمد الخدمة
مقترن السعادة مستحسن الاطاعة مقرون المتابعة معتبر الخدمة اعتماد شعار اعتبار آثار محل اعتماد و جای اعتبار فلان
داروغه کارخانه و غیره یا فلان خانسامان معلوم نماید یا بداند یا دریابد یا مفهوم کند یا دریافت سازد چهارم بی امتیاز
مجمعه مهتر خاکروبان بداند کلو خدمتگار معلوم نماید محمد پناه فراش بداند علی هذا القیاس سوای این جمیع
اهل حرفه و پیدهانان را هم باین طور نویسد که نام و نشان و کسب برنگارد مثلا کلو نورباف یا سپید باف یا پارچه باف
یا جامه باف یا جولاهه وسدو درودگر یا نجار یا بدها آهنگر یا کندن لال زرگر یا نوری سقا بداند فیضو پدمان مقدم
موضع فلان یا نور خان تهنیت موضع فلان یا نسیم خان شحنه موضع فلان فیت باشد یا معلوم نماید یا بداند

باید دانست اینکه بعلما و قاضی و غیرهم الفاظ مناسب بنگارند چنانچه مولوی صاحب جامع حقایق فروع و اصول و
دقایق معقول و منقول کاشف غوامض دین مبین واقف رموز شرع متین و علی هذا القیاس بشاعر و دیگر اصحاب فنون از
قسم عبارت رائی شاعرانه و تفنن طبع عاقلانه است اگر هست درجه مساوات معمول است الا اگر طالب علم یا شاگرد
بعالم و استاد خواهد نوشت سوای این نخواهد نگاشت جناب مولوی صاحب قبله دین و دنیا کعبه اولی و اخری الله ظلال
افضالهم و دیگر برای خسر پوره و پزنه و همزلف بهائی صاحب یا اخی صاحب یا برادر صاحب سراپا کرم مکرم برادر
مظهر اخلاق یا دعا از بیان سلمه الرحمن و بخیازنه یعنی سالی القاب همشیره باید نگاشت اگر از خود بزرگ باشد القاب
بزرگانه و اگر همسر است بالفاظ همسرانه و اگر خرد است بکلمات خردانه بنگارند و بعضی القاب مخصوص بقوم منهود است
چنانچه برهمنان را نویسند برهم مورت برهما اوتار سلمه الستار بعد ادای مراتب پالاگن یا قدم گیری مشهور است
برهمنان با بنیان نویسند دهرم مورت هر اوتار سلمه الله تعالی فیض چهارم عبارتیکه بطور قبالات
شرعی و معاملات بصورت صور سجلات و تمسک و غیره صورت ترقیم یابد بدانکه معاملات بر چهار
قسم است مالی و ملکی و مدنی و شرعی معاملات مالی آنکه به پرگنات سائر تعلق دارد مثل پروانه اراضی مدد معاش نام سید کریم الله
پروانه حاکمان و متصدیان حال و استقبال پرگنه قصبه سرولی متعلقه حویلی بریلی سرکار بداون مضاف صوبه دار الخلافه
شاهجهان آباد بدانند سیادت و نجابت پناه سید کریم الله از قدیم واجب الرعایة حضور اند لهذا نظر بر استحقاق سید موصوف مقدار
موازی یکصد بیگه پخته اراضی وجه معاش نام سید معزی الیه بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسل ابدا ابدا معاف و مرفوع القلم
کرده شد باید که زمین بنجر افتاده خارج جمع سوای مال سرکار در سواد موضع ڈهکیا از جای نیک قابل زراعت پیموده بقبض و تصرف
موعی الیه واگذارند که حاصلات آن را صرف حوائج ضروریه نموده بفراغ خاطر و جمعیت دل دعای بالخیر باشد و هر سال سند مجدد
نطلبند درین باب تاکید اکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند تحریر تاریخ چهارم شهر ذیحجه ۱۱۷۰ هجری پروانه بنام حاکم عزیز القدر
عزت نشان عزیز خان بعافیت باشند چون موازی یکصد بیگهه پخته اراضی سواد موضع ڈهکیا معموله پرگنه سرولی در وجه
مدد معاش سید کریم الله از ابتدای فصل خریف ۱۱۷۲ فصلی مقرر و معاف نموده شد باید که گماشتهای چودهریان و قانونگویان
و امین و کروری مرد دهه انجا رفته اراضی بنجر افتاده خارج جمع سوای مال سرکار در سواد موضع مسطور از جای نیک قابل
زراعت پیموده چک بسته دهند بقبض موعی الیه واگذارند که سال بسال حاصلات آن را صرف حوائج ضروری کرده بدعای بقای
اقبال مشغول و موظف باشد درین باب تاکید مزید دانسته حسب الامر عمل نمایند و سبیل موعی الیه اینکه رعایا را بحسن سلوک راضی و شاکر داشته
چیزی تردد میکنانیده باشد تحریر تاریخ هفتم رجب المرجب ۱۱۷۲ هجری چکنامه اراضی مدد معاش چکنامه بنام فضیلت پناه

مولوی محب الله آنکه موازی یکصد بیگهه پخته اراضی لاخراجی سوای مال سرکار در سواد موضع محله عمله پرگنه شاه آباد
سرکار لکهنو موافق پروانه حضور پر نور باستصواب چودهریان و قانونگویان و بحضار زمینداران و پهولچند گماشته دار القضا
گلگو وامر الله جریب کشان حاجی علی عبد الله مرده شهردار وسلو وخیر ومرده باشش بعرض وطول محدود بدین حدود از
طرف غرب شرقی غربی جنوبی شمالی
۸ جریب پخته ۸ جریب پخته حد ملحق فلان حد ملحق بشارع عام حد ملحق بزمین فلان موضع حد متصل تالاب
پیمانیده چک بسته بتصرف موعی الیه واگذاشت کرده شد که بذریعه حاصلات آن بدعای دولت باشد تحریر تاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان **پروانه یومیه** متصدیان حال و استقبال پرگنه شاه آباد و علاقه سرکار سنبهل معلوم نمایند
ظاهر الوضوح پیوست که مولوی مقصود علی بتدریس علم دینی اشتغال دارند و از عدم وجه معاش برای عیال و اطفال
سوای موعی الیه کمال درماندگی و عسرت میگذرد و لهذا نظر بر استحقاق او نشان کرده ده روپیه یومیه از پرگنه مذکور
مقرر کرده شد باید که از تاریخ صدور پروانه حضور بلا عذر و اکراه بمولوی موصوف میداده باشند که بذریعه آن بدعای
بالخیر باشد و از ابواب کچهری غیره مزاحم و متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان جلوس
قبولیت منکه اکرام علی ولد اسلام علی مستاجر گماشته مرزا سلطان بیگ ساکن بلده بریلی ام موضع کهیریا وکهر
معموله پرگنه فلان بمقابله پنجهزار و سیصد و شصت روپیه جمع سالتمام بجمیع وجوه من ابتدای سال سنه فلان واجب
ساله برضای خاطر و رغبت طبیعت اقبال کردم و اقرار آنکه رعایا را بحسن سلوک راضی و شاکر داشته زر مشخصه مالگزاری
فصل بفصل قسط بقسط داخل سرکار میکرده باشم و اگر بر تقدیر آفت ارضی یا سماوی روده بموجب دستور پرگنات
قرب جوار بعد تحقیقات بآیین مجرا بگیرم و اگر احیانا مابین فصل معزول شوم هنگام حساب الخرج مجرای ایام بنابران
اینچند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **درخواست**
متعهد موضع فلان پرگنه فلان آنکه بجمع مبلغ هفتصد روپیه سکه کلدار واجب پنجساله من ابتدای سال سنه فلان
لغایة آخر سنه فلان بهمه جهت بالمقطع سوای اراضی لاخراج و زمینداری و راهداری و سائر و آبکاری و گرگه بلور یا غان و غیره
رقومات ممنوعه سرکار با آفت ارضی و سماوی و برف زدگی و سنگ زدگی و خشکی و سیلابی و ملخ خوری بلا سخن کم پیداوار
و کم تردد و ارزانی نرخ بموجب آیین سرکار برضا و رغبت متمقر را قبول و منظور است تفصیل سالها سنه فلان سنه فلان
سنه فلان سنه فلان سنه فلان تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **پټه** بنام رحیم بخش مستاجر گماشته مرزا سلطان بیگ
مشار الیه اموضعات متعلقه فلان بعوض مبلغ پنجهزار و سیصد و چهل روپیه جمع سالتمام بهمه جهت بالعد خام من ابتدای
سال سنه فلان لغایت آخر سنه فلان معه واجب ساله از سرکار مقرر و مفوض نموده شد باید که رعایا را بلطف و عنایت

٧٥

وجسن سلوک رضامندی شاکر گذاشته مبلغ مرقومه فصل بفصل سال بسال قسط بقسط داخل فوطه خانه سرکار نموده باشد

واگر احیاناً آفت ارضی یا سماوی برسد موافق بربست پرگنات قرب جوار عمل نموده خواهد شد بنابران اینچند کلمه

بصورت پته مرقوم شد که سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان پته باسم رحمت بیگ ساکن موضع فلان

باید که بخاطر جمع تمام در افزونی چنین تردد سعی تمام ترو ترددات کما ینبغی نماید انشاء الله تعالی بموجب چنین قول و قرار

پته مفصله ذیل العمل خواهد مرد نوعی زیاده طلبی تجاوز نخواهد شد بیچ بنجم بینکر تحریر بتاریخ بنجم

ربیع الاول سنه فلان محل باسم امیر بیگ مستاجر آنکه مبلغ دو هزار روپیه معرفت لال رای گماشته تهیکه دار

داخل فوطه خانه سرکار گردید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان چتهی دستک باسم رحمت مقدم موضع فلان

مبلغ سیصد روپیه بابت باقی دوم فصل خریف سنه فلان در آمده داخل سرکار سازد در نگ بمیان نیارد تحریر بتاریخ

ماه فلان سنه فلان بر پشت نقد یسد روپیه پیاده و دستکی با سزاوار انه سوای خوراک و آنه راهنده کنند فارغخطی کاسم رعایا

فارغخطی باسم گلو مزارع آنکه آنچه محصول کاشت بابت سال فلان بذمه تا مبرده بود دام دام بسرکار رسید و ادرمی باقی نماند

لهذا اینچند کلمه بصورت فارغخطی مرقوم شد که سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان تمسک رعایا بسرکار منکه بدهان

موضع فلان ام چون مبلغ چهارصد روپیه بابت کاشت موضع مذکور مال سرکار بحساب واجبی بر ذمه منمقر اید اقرار مینمایم

که در عرصه سه ماه ادا سازم هیچگونه یا هیچ یا پیچ یا گونه عذر و حیله بمیان نیارم واگر مبلغان بر عده نرسانم پنجاه روپیه جرمانه

بدهم بنابران اینچند کلمه بصورت تمسک نوشته دادم که بروقت حاجت حجت باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان

قبولیت منکه فلان ولد فلان ساکن بلده فلان ام موضع فلان معموله پرگنه فلان بمقابله دو صد و بست و پنج روپیه

جمع سالانه بتمام بجمیع وجوه من ابتدای سال سنه فلان لغایت آخر سنه فلان فصلی مواجب پنج ساله برضا و رغبت خود قبول کردم

واگر احیاناً آفت ارضی و یا سماوی برود بهر نفع و نقصان و خساره و منفعت بر ذمه خود قبول نمودم اقرار آنکه رعایا را برعایت

و سلوک رضامند و شاکر گذاشته زر مشخصه مالگذاری سال بسال فصل بفصل قسط بقسط داخل فوطه خانه سرکار نموده باشم

بنابران اینچند کلمه بطریق قبولیت نوشته دادم که عند الحاجة بکار آید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان

استعفا منکه فلان ولد فلان زمیندار موضع فلان ام چون تعلقه فلان را ده ساله ٹھیکه و اجاره گرفته بودم از عرصه

چهار سال بران قابض و متصرف ام در ینولا برضا و رغبت خود بگذاشتم و بلا مواخذه کار پردازان سرکار دست بردار

شدم بنابران اینچند کلمه بصورت استعفا نوشته دادم که بروقت سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان

رو گذر بانان شوارع عام و رهداران طرق از فلان شهر تا فلان شهر بدانند فلان سوداگران تجار یا تاجران

مع چهل کوڑی تهان پارچه دهانگری و بهاگل پوری و پنج طاقه بانات و دیگر اشیا و اجناس بفلان شهر میبرند و محصول
در ینجا گرفته شد بعلت محصول مانع و مزاحم نشوند و از حدود خود با بسلامت بگذرانند تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان
رقعه سلطانی گذر بانان و پهراداران دروازه ڈونگر پور بدانند دو منزل چهکڑه بجهس و یک ارابه گندم و چهار راس جاموس محموله
بیست و پنج راس حمار پر بار غله نخود از فلان موضع بجانب فلان صاحب می آیند بعلت محصول مزاحمت و ممانعت نرسانند
تاکید داند تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **چٹهی** بنام خیر الله بنجاره آنکه محصول دو راس گاو محموله غله شالی در ینجا
گرفته شد بعلت آن مزاحم و متعرض نشوند تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **چنده** بر پیشانی فرد این مصرعه نویسد
مصرع درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست **چنده** باسم فلان آنکه مشار الیه دو دختر دارد جوان و از باعث کمال
مفلسی و تهیدستی در فکر کار خیر آنها سرگردانست لهذا بخدمت یکسان فیض ذوی الاقتدار و امرای عالیمقدار و صلحای
فقیر دوست بلده فلان معروض میدارد که موافق مقدور یا بر وفق میسور یا بقدر قدرت یا مقدور یا بحسب استطاعت
یا مطابق وسعت طاقت یا بحد الامکان یا حتی الوسع یا مقدور دستگیری نمایند که ازین بار گران سبکدوش شود عند الله ماجور
و عند الناس مشکور خواهد شد بعده هر کس کاغذ مسطور مهر خود ثبت کند و زیر آن آنچه دادن منظور باشد رقم نماید
باید دانست که این چنده بصورت سفارش نامه هست و اگر خود نویسد باین طور نویسانیده بدهد **چنده شعر** مخلوق احسان
نمودن باعث اجر نکو باشد خدا از دستگیریهای مردم سرخرو باشد **چنده** از فقیر بی دسترس مفلس یا بیکس فلان بحضور
فیض معمور کرم گستر رفیع المنزلة و امرای وسیع الهمة بلده فلان التماس آنکه این تهیدست دختری دارد جوان و از غایت
بیمقدوری در ادای کار خیرش سرگردان و درین اندیشه غلطان و پیچان بودم که هاتف غیب بگوش رسانید که حقیقت
حال بجناب خداوندان نعمت و مال عرض کن یا بعرض رسان و ازین بار گران خود را سبکدوش گردان لهذا اکرم فرمایان
که غربا پروری و محتاج نوازی طریقه و شفقه ایشان است سائل میشوم که درین امر موافق امر او تعالی شانه و امثال
فلان شهر هر که دستگیری یا اعانت خواهد کرد عند الله سبحانه ماجور و عند الناس احسانه مشکور خواهد شد یا از جناب
رب جلیل جزای جزیل یا اجر جمیل خواهد یافت بموجب قول الشیخ سعدی رحمة الله علیه **بیت** براوردن کار امیدوار
به از قید بندی شکستن هزار همه را توفیق فیض رسانی باد بفضل حضرت بانی مقاصد جل شانه ارزانی باد بحرمة النبی
و آله الامجاد آمین یا رب العالمین **کواغذات معاملات ملکی** آنکه بفوج و رئیس علاقه دارند **کیفیت**
کیفیت گریختن فلان میواتی پتهان موضع فلان قوم فلان ساکن موضع مذکور برین منوالست که بتاریخ بست و سوم
ماه فلان سنه فلان فلان ساکن موضع فلان علاقه فلان بجمعیت یازده نفر همقوم خود فلان فلان سکنه

موضع فلان در جنگل فلان آمده مخفی یا پنهان یا متواری شدند و قت کیا س تخ زمانده میواتی مذکور برای شمار کردن

پول که از دزد رو کنندگان بطرف جنگل روانه شده مردان پنهان از کمینگاه نمایان شده بر و حمله آوردند میواتی مذکور جای قرار

ندیده راه فرار پیموده بدیه رسید آنها نیز پاشنه کوب رسیده او را همی فلان پسر میواتی پدهان مذکور و فلان شحنه سر کار را دستگیر

ساخته دستها بر کتف بستند بعد از ان بعد همه بخانه پدهان مذکور رفتا وه پدهان را بزخم نیزه از جان کشتند و دستگیران

مذکور را همراه بردند و سه قبضه شمشیر بغارت بردند این بیان واقع تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان علامت دستخط فلان العبد

علامت دستخط فلان العبد **اشتهار حکم** اشتهار آنکه حسب نالش مرزا فلان وکیل فلان مدعی درباره مدخلت بر موازی صد جهل ؟

اراضی سکنی واقع قصبه فلان وهانیدیا فتن مبلغ سیزده روپیه سکه کلدار زر خرچه بموجب فیصله مولوی صدر الدین صدر امین

بلده فلان مورخه تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان باسم فلان ساکن بلده فلان و فلان کس ساکن قصبه فلان و فلان ساکن

قصبه مذکور از عدالت اعلام نامه اجرا یافته بود چنانچه از کیفیت ناظر ظهری اعلام نامه مذکور بدریافت رسید که فلان و فلان

درون خانه خود موجود ماند و بیرون نمی آیند و فلان از عرصه دراز بعلت رد دیگر پهلو عدالت روپوشیده لهذا اشتهار داده میشود

که مدعا علیهم غیر حاضر اصالة یا وکالة بمیعاد پانزده روز از تاریخ رسیدن اشتهار هذا حاضر عدالت شده هر عذریکه داشته باشند

در پیش سازند والا بعد انقضای میعاد مندرجه اشتهار هذا هیچ عذر آنها مسموع و منظور عدالت نخواهد شد و پروانه

اجرای دیگر سیاجاری خواهد گردید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان العبد **چهره سوار** امیر خان ولد کبیر خان

بن وزیر خان گندم رنگ فراخ پیشانی کشاده ابرو پیش چشم بلند بینی داغ سنگریزه بر نوک کله جانب راست و خال

بر کله جانب چپ ریش و بروت سیاه خضاب آلوده عمر چهل و هفت سال اسپ سرنگ چار ساله بتاریخ فلان ماه فلان سنه ایرو

بداغ ران رسید **چهره پیاده** نور خان ولد ظهور خان بن حضور خان سیاه فام پست بینی کوته پیشانی ازرق چشم

ریش و بروت آغاز بتاریخ هشتم ماه فلان بتنقیه رسید بدانکه چهره اسپ کمان و بندوق نیز نوشته شود **چهره اسپ**

سرنگ یا سمند یا کمیت یا ابلق یا مشکی یا بور یا خنگ راس کلان گربه چشم پنج ساله گردن از سپید پیشانی زخم شمشیر برگردن

جانب راست سینه کشاده داغ عین یا سین بر کفل جانب چپ **چهره کمان** لاهوری زرد رنگ و تانگ سرخ

شنجرفی چله ابریشم سفید با لاپیچ ابریشم سرخ میدان سرخ زنجیر دار چار گوشه چار خم قبضه باریک مو مچاله گوشه

یکسان اخل توشکخانه عالی شد **چهره بندوق** لاهوری دراز یک علوس بند یا تیر کنده چوب چوگانی مثل فده

دیدبان هشتین مسین بند تار سیمین غلاف بانانی سرخ **قبض الوصول** منکه دین دار خان ولد کامگار خان

بن سردار خان جمعدار قوم افغان ملازم سرکار نواب مختار خان بهادر ام حیون مبلغ یکهزار روپیه بموجب پروانه حضور

پر نور درو جو طلب از تحویل فلان فوطه دار وصول یافته تقسیم یاران برادری نموده شد لهذا اینچند کلمه بطریق
قبض الوصول تحریر یافت که عند التکرار بکار آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **قبض الوصول هندوی**
منکه فلان ولد فلان ساکن فلان بلده ام چون هنڈوی مبلغ دو صد روپیه مرسله فلان از دکان فلان ساهوکار
وصول یافته یا کرده بتحت تصرف خود آوردم بنا بران اینچند کلمه بصورت قبض الوصول بقلم آمد که بروقت دستاویز باشد
تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان از هجرت النبی صلعم **بدانکه** ساهوکاران و کاغذ رسید میگیرند یکی برای سند نگاه دارند
و پرچه دیگر را بفرستنده هنڈوی فرستند سوم عبارت دیگر بر پشت هنڈوی مینویسانند باین طور **عبارت وصول**
مبلغ یکصد روپیه بابت هنڈوی مرسله فلان از فلان ساهوکار وصول یافتم و تمام وصول کننده باعتماد پرچه رسید نمی نویسانند
و اگر باین طور نویسند بهتر است **عبارت** منکه فلانم این قدر مبلغ بابت هنڈوی مرسله فلان از دکان فلان ساهوکار
وصول یافتم **قبض الوصول یومیه** منکه فلان یومیه دار ساکن فلان بلده ام چون مبلغ اینقدر بابت تنخواه
یومیه سال فلان از فلان ٹھیکه دار فلان پرگنه تمام و کمال بمعرض وصول آوردم لهذا اینچند کلمه بطریق قبض الوصول
قلمی شد که عند الوقت سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجریه مقدسه **قبض الوصول قرض**
منکه نور خان برادری سردار خان جمعدار ملازم سرکارم مبلغ هشت روپیه بوعده چهار ماه حال از دکان فلان ساهوکار
قرض گرفته بتصرف خود آوردم بنا بران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته دادم که سند باشد تحریر تاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان هجری **قبض الوصول اهل امتیاز مثل علما و مشایخ و دیگر امرا** مبلغ دو صد و
روپیه بابت ... ماه از فلان ساهوکار باتصراف یا بقال بمعرض وصول آورده شد بنا بران اینچند کلمات بطریق قبض الوصول
مرقوم شد که عند التکرار بکار آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **اهل امتیاز** در تمسک و فارغخطی عجز نیاد داشته
کشند و بی فقط العبد مهر نمایند **فارغخطی نوکر و غیره** اینچه مبلغان طلب نوکری منعقر بابت سال فلان از سرکار
بودند تمام و کمال از فوطه دار سرکار وصول یافتم دامی و درمی باقی نمانده و اگر بار دیگر دعوی نمایم عند الشرع
باطل و نامسموع است بنا بران اینچند کلمه بطریق فارغخطی نوشته دادم که بروقت حاجت سند باشد تحریر تاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان **باید دانست** که فارغخطی بر دو قسمست یکی مقید دوم مطلق **مقید** آنکه در وی تعداد
مبلغان مذکور شود و **مطلق** آنکه بلفظ اینچه مرقوم گردد **فارغخطی** منکه دلیل سا ... ملازم سرکارم چون طلب چهار ماهه
من از ابتدای ماه رمضان المبارک لغایت آخر ذیحجه دام بدام بمعرض وصول آوردم دامی و درمی باقی نمانده اگر بار دیگر دعوی
نمایم عند الشرع شریف کاذب و دروغگو باشم بنا بران اینچند کلمه بطریق فارغخطی نگاشته آمد که بروقت احتیاج دستاویز

باشد تحریر غرهٔ ماه فلان سنه فلان **فارخطی اہل اهتیاز** چون مبلغ یکصد روپیه بابت دو ماهه از دکان فلان
ساهو تمام وکمال بمعرض ایصال آورده شد دامی باقی نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق فارخطی بقلم آمد که عند الحاجت
بکار آید تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بی العبد مهر یا نام خود ثبت نمایند **مچلکه** منکه در کار پرشاد ساکن ... ام
چون بعهدهٔ وکالت سرکار نواب صاحب بهادر معرفت فلان صاحب نوکر شده ام اقرار انکه اگر احیاناً در امورات مرجوعه
یا معهوده تفاوت بظهور رسد از عهدهٔ آن جواب گویم یا جوابدهی نمایم بنابران اینچند کلمه بطریق مچلکه نوشته دادم که سند باشد
تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **بدانکه** مچلکه بریک چیز مقرر نیست اگر جرمانه قرار یافت جرمانه و اگر قید قرار خواهد یافت
قید دو ماهه یا سه ماهه غیره باید نوشت علی هذا القیاس **سقطی نامه اسپ** منکه مستمند خان سوار همراهی بلند خان
جمعدار ملازم سرکارم چون اسپ سرنگ زیر سواری بنده در او رنگ آباد بمرض بوغمه سقط شده داغ و دُم بریده نزد
خود نگاه داشته ام هر کس از کوتوال و پیادگان چوترهٔ قصبهٔ مذکور مطلع و آگاه یا اطلاع داشته باشد مهر و گواهی خود
برین سقطی نامه ثبت نماید و اگر نتواند بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد شد تحریر بتاریخ و ماه
و سنه فلان **غرقی نامه اسپ** منکه فلان سوار برادری فلان جمعدار ملازم حضورم چون از قصبهٔ بلاس پور ۸۰
برام پور می آمدم اسپ سبزه که زیر سواری داشتم بسبب کثرت آب دریای بیلا کهار غرق شد هر کس از زمینداران دهات
قرب و جوار دریای مذکور بر معنی اطلاع داشته باشد برین غرقی نامه گواهی خود ثبت نماید عند الله ماجور خواهد شد تحریر
بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **گمنامه و سوخت نامه** ما یانکه ابراهیم خان و عبد الرحیم خان بارگیران برادری
نسیم خان جمعدار ایم چون اسپ سمند و ابلق زیر سواری ما یان بود از قصبهٔ گڈه منگیسر مراد آباد می آمدیم قضارا در سرای
گجرولہ هنگام نیمشب صدمهٔ آتش زدگی بوقوع آمد اسپ سمند از شور و غوغای مردمان رسنهای پس و پیش گسیخته راه
صحرا گرفته و اسپ ابلق همانجا سوخته خاکستر شد ... که در دهات گرد و پیش موضع مذکور تلاش میکنیم در هیچ مقام
و کدام جا سراغ نیافتیم از چوکیداران سرای و زمینداران موضع قرب و جوار هر که آگاهی برین واقعه داشته باشد حسبة لله گواهی
خود برین گمنامه و سوخت نامه ثبت کند از جناب کریم اجر عظیم خواهد یافت تحریر بتاریخ و ماه فلان سنه فلان هجریه مقدسه
تصدیق نامه بندهٔ مظلوم فلان بن فلان قوم فلان سوال میکند و استشهاد بحق خود میخواهد که فلان کس
بیحساب بریک قطعهٔ باغ ملکی و موروثی واقع سواد قصبهٔ فلان از زور و تعدی متصرف شده و فلان برادر منمقر را
بجان کشته و قاصد بنده گشته ناچار از انجا گریخته جان بسلامت بردم هر که برین واقعه اطلاع داشته باشد بهر خدا و برای
رسول مهر خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد عند الله ماجور خواهد شد و عند الناس مشکور

یا عند الرسول مسوده خواهد بود تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **راضی نامه** منکه فلان بن فلان قوم فلان ساکن قصبه فلان
چونکه مسمی فلان ولد فلان قوم فلان ساکنان قصبه فلان بعلت قتل مسمی فلان پسر من در سرکار عدالت آثار محبوس بود
درینولا برضا و رغبت خود طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار غیری از دعوی خونبها وغیره در گذشتم و معاف نمودم و مرا با
مشار الیهم هیچیک دعوی و خصومتی نیست نمانده لهذا این چند کلمه بطریق راضی نامه لا دعوی نوشته دادم که عند الحاجه سند
باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **مچلکه سرخط** منکه فلان ساربان ام چون بسرکار فلان صاحب بر عهده شتربانی بمعرفت
مرزا امیر بیگ نوکر شده ام اقرار مینمایم که لیل و نهار در کار شتر بهوشیاری سرگرم خدمتگزاری باشم و اگر بی رخصت جای
بروم یا از خود نوکری بگذارم دو ماهه حسب ضابطه سرکار بدهم بنابران این چند کلمه بطریق سرخط نوشته دادم که عند الحاجه
باشد تحریر بتاریخ فلان **مواجب** باسم کلو سائس آنکه نامبرده را بنوکری عبد الله شتربان بدرماهه مبلغ سه روپیه و خوراک
بیرون نجات بسبب سرنگ نوکر داشته شد لازم که در خدمت اسپ خرخره و کاه وغیره سرگرم و هوشیار باشد و اگر چیزی
از اسباب گم کند جواب گوید و اگر بی رخصت بخانه رود یکماهه خود حصه بی تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان
حاضر ضامنی منکه فلان ملازم سرکار ام چون ده نفر پیاده در برادری گلخان جمعدار بحاضر ضامنی خود نوکر کنانیده ام
اقرار آنکه اگر احدی از ایشان بدون اجازت بلا رخصت بجای دیگر رود حاضر کرده دهم و اگر نتوانم از عهده آن
جواب گویم بنابران این چند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد که عند الحاجه حجت باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان
سنه فلان **فعل ضامنی** منکه اسد خان ولد محمد خان ساکن قدیم دار الخلافه شاهجهان آباد و حال ساکن قصبه فلان
محله مفتی ام چون مسمی فلان باشنده محله مذکور بعلت زد و کوب خیراتی آهنگر در سرکار گرفتار یا نجیب [illegible]
فعل ضامن من شده از سرکار رهائی و رهانیده یا خلاص کنانیده آورده لهذا اقرار مینمایم که اگر بار دیگر مشار الیه چیزی [illegible]
و شر و بدذاتی و حرکات ناشایسته با اهل محله نماید از عهده او جواب گویم بنابران این چند کلمه بصورت فعل ضامنی
نوشته دادم که سند باشد تحریر غره شهر فلان سنه فلان **بالضامنی** منکه فلان ساکن بلده فلان ام چون فلان
مبلغ یکصد روپیه بضامنی این جانب از فلان کس قرض گرفته در تحت تصرف خود آورده ان شاء الله تعالی مشار الیه
بوعده یکماه مبلغ مذکور ادا خواهد نمود و اگر در ادایش خلاف ورزد ادا نمودن آن مبلغ بذمت من است از عهده آن جواب
گویم بنابران این چند کلمه بطریق بالضامنی بالقلم آورده ام که سند باشد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **فوتی نامه**
باعث تحریر این سطور سیه تقریر این مذکور آنکه چون بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان روز یکشنبه وقت شام فلان
ولد فلان ساکن قصبه فلان محله فلان وزینه دار چبوتره سائر قصبه مذکور بقضای الهی فوت گردید در تکیه فلان

شاه درویش پیر درخت تمر هندی جانب ... است مقبرهٔ فلان شاه قادری مدفون گشت هر که را ازین واقعه قرار واقعی
و مفصل اطلاع و آگاهی باشد با بریدن قرطاس وثوق نامه محضر گواهی خود ثبت نماید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور
گردد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بمقام قصبه مذکور **فراری نامه** موجب تسطیر این سطور آنکه چون یکی فلان
غلام زر خرید مملوکه میرزا فلان سوار یکه ملازم سرکار بتاریخ دوم شهر فلان روز شنبه وقت صباح قبل از طلوع آفتاب
در مقام قصبه فلان فراری شده رفته هر کدام که برین ماجرا اطلاعی و خبری شافی داشته باشد محضر گواهی خود برین محضر
فراری نامه ثبت نماید که عند الله ماجور و عند الناس مشکور شود تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بمقام قصبه فلان
کواغذات معاملات مدنی آنکه در مردمان شهر اهل اتّ هم تعلق دارد **رقعه شادی** مهمان
چنین نویسند رقعه نوزدهم ماه ذیحجه روز سه شنبه رسوم ساچق و بستم روز چهارشنبه تقریب حنابندی و بست و یکم
روز پنجشنبه ساعت سعید شادی کتخدائی برخوردار فلان و بست و دوم روز جمعه رخصت عروس مقرر شده قبل از چهار
پنج روز رونق بخش محفل شادی شوند کرایه سواری درینجا داده خواهد شد بر پشت نویسند جناب ... فلان صاحب
و بطور خطوط نیز می‌نگارند و بمردمان شهر بکاغذ رنگین چنین نگارند رقعه در ... شادی ختنه برخورداران بتاریخ
یازدهم مقرر شده بعد از نماز جمعه رونق افزای محفل شادی شوند بر پشت نویسند بخدمت فلان فلان صاحب
راقم الحروف فلان **رقعه تولد** بتاریخ پنجم ماه فلان روز جمعه تقریب محفل فقرا قرار یافته اند یک پاس روز بر آمده تا شام
هر گاه ... مبارک آید و رونق افزای بزم ... شوند **تمسک عوام** منکه فلان نوریاف ساکن فلان موضع ام
چون مبلغ ده روپیه کلدار ... بر ذمه خود واجب الادا دارم اقرار آنکه مبلغ مذکور عند الطلب ادا سازم نوعی من انواع عذر
و حیله بمیان نیاورم بنا بران این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که بار دیگر تکرار نباشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان
تمسک سودی منکه فلان ساکن فلان قصبه ام چون مبلغ یکصد روپیه از دکان بخشی رام ساهو بسود قرض گرفته
در تحت تصرف خود آورده‌ام سود بر صدی نیم روپیه قرار یافته اقرار آنکه مبلغ مذکور بوعده چهار ماه بموجب تفصیل ذیل
قسط بقسط بلا عذر و تکرار ادا سازم بنا بران این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که بر وقت حاجت سند باشد
تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بیساکه جیٹھه اساڑه ساون **تمسک اهل امتیاز** چون مبلغ چهار صد
روپیه از دکان فلان بزاز قرض کشیده بتصرف خود آورده‌ام بنا بران این چند کلمه بصورت اقرار نامه مرقوم گردید تحریر
تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بی المعبد مهر نماید همچنین رسید تحفه و غیره هم بنگارند اگر سوغاتی فرستد **رسید**
ده عدد سیب ولایتی و بست عدد انار بیدانه ولایتی و پنج انار شیرین پخته معرفت سعد الله چوبدار رسید مهر کنند

مختارنامه منکه مسماة فلان زوجهٔ فلان بنت فلان متوفی قوم کایته ساکنه قصبه فلان ام چون یک قطعه

حویلی پخته رو حویلی بر سیلے واقع محله بهارپور علاقه قصبه خود بدست فلان کایته ساکنه قصبه فروختم وبیع خود

بالفعل گواهان ثبت کنانیده دادم چون مهر شریعت پناه قاضی ببلی و بعض همسایگان آنجا با قیمت لهذا

میان عظیم الله صاحب را وکیل قائم مقام ذات خود گردانیده اجازت دادم که گواهی همسایگان و مهر شریعت پناه

طوریکه بر کاغذ بیعنامه و قبض الوصول مشتری مذکور ثبت کنانیده و هرچه کار اقبول و منظور است و جهی من الوجوه

سر تابی از آن نخواهم شد بنابران این چند کلمه بطریق وکالت نامه نوشته دادم که عند الحاجه حجت باشد تحریر تاریخ فلان

ماه فلان سنه فلان **عاریت نامه** منکه فلان ولد فلان ام چون مواری دو صد پای اراضی در حویلی برسیلے

واقعه محله نعلبندان از فلان صاحب جهت سکونت عاریت مستعار گرفتم دعوی ملکیت ندارم هر گاه که مالک

طلب کند خالی کنم و قیمت عمله آنچه از نو درو یعنی روبروی ایشان متصرف در آن میکنم مجرا بدارم لهذا این چند کلمه بطریق

عاریت نامه نوشته دادم که سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **رهن نامه** منکه فلان ساکن بلده فلان ام

چون قبالهٔ مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت بابت گروی حویلی فلان نزد بنده ملکه گردیده و مبلغ مذکور از خان موصوف

دام دام وصول یافتم اقرار مینمایم و نوشته میدهم که هر گاه قباله مذکور بدست آید حواله مشار الیه سازم و اگر بعد ازین

کسی از وارثان منکر و دعوی کند باطل و نا مسموع است بنابران این چند کلمه بطریق رهن نامه نوشته شد که بروقت حاجت بکار آید

تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **مواجب نامه** آخوند عظیم الدین صاحب پنج روپیه ماهوار سوای خوراک و نصب عید

و عیدی آغاز می شود تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان ... در زمان ... باین طور نوشته شد مواجب نامه فلان آخوند

باید که در تعلیم بر خورداران فلان فلان سعی و سر گرم باشند و دو روپیه ماهواری سوای خوراک و جوه ... دیگر تحریر تاریخ فلان

ماه فلان سنه فلان ... نیست ... فرق نماند **رقعهٔ دکان** فلان ... ساله

مبلغ پنجروپیه برای ... دکان ... فلان ... بدهند در حساب مجرا و محسوب ... خواهد شد مجرا داده ...

داده آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه ... **تمسک بالعوض** منکه فلان بن فلان

موضع فلان ام چون مبلغ یکصد روپیه از عبد الله خان صاحب بر عوض غله گندم گرفته در تحت تصرف خود آوردم

انشاء الله تعالی غله ... موصوف سازم ... عذر و حیله نیارم لهذا

این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادم که بروقت تکرار بکار آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **راضی نامه** منکه فلان

بن فلان ام چون میان ما هر دو برادران حقیقی از حصه پنجسال بابت تقسیم مال ... نزاع ... بالاتفاق ...

حالا با صلاح دوستان و بزرگان شهر و اکابر برادری همگی برطرف شد و غبار کدورت و نفاق که از هوای نفسانی

و اغوای شیطانی بر چهره حال داشتیم تمامی به آب اتفاق شستیم آینده را هیچگونه آزردگی و رنجش میان نماند بنابر آن

اینچند کلمه بطریق راضی نامه نوشته شد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **صافی نامه** با آنکه فلان مقدم

و فلان پتواری و جمیع مزارعان سکنه موضع فلان عمله پرگنه فلان ایم اقرار مینماییم و نوشت میدهیم که چون تحصیلداری

موضع مذکور من ابتدای فصل خریف سنه فلان لغایت آخر فصل ربیع سنه فلان فصلی و جب سالیانه از سرکار بجهات

بتعهد و اهتمام میر صاحب فلان قرار و معین مانده چنانچه بایان ادای مالواجب سرکار خواه تحصیل خام خواه زر مشخص

بابت نشست محصول رعیت بجکابری و نقشی و محترفه معمولی و گونخرچه موافق بربست پرگنه و بهیتهای مقرری

و باقیات و فاضلات شتواتی و مصارف آینده و رونده و اخراجات اطلاق وغیرهم و جوبات و ابهی سوایا بعد و ضبطات

رقومات مجرائی و منهائی عملداران قدیم موجب خلاصی فلان فلان ساهو و فوطه دار و ارسال نقدی و فرمایشات وغیره

سرکار فصل بفصل سال بسال مطابق مقابله و مواجهه کاغذ و حساب اطباق متصدیان کچهری میر موصوف حساب کتاب نموده از

دام دام بیباق کردیم و فارغخطی کلی یافتیم و بذمه میر مقدم الاوصاف هم بوجهی من الوجوه هیچ نه برآمد بهر عنوان از ایشان

راضی و شاکر هستیم بنابران اینچند کلمه بطریق صافی نامه کافی برضا و رغبت خود نوشته دادیم که عند الحاجة حجت باشد

تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **اخبار** بر چند طریق مینویسند و زبان ها چنین مرجبت پرچه اخبار فلان جا محرره

رجب فلان و بعض مه پرچه گشت اخبار فلان جا مرقومه جمعه دوشنبه رجب سنه فلان ۲ محرم پرچه فلان جا بانی

فلان هرکاره که دیشب فلان فلان صاحب با هم نشسته مشوره کردند که آب و هوای این شهر بسیار خوش است در این شهر

سکونت اختیار باید کرد چنانچه همدا الاتفاق تدبیر تعمیر حویلیها مینمایند علی هذا القیاس هر مطلب که باشد بنگارند

اخبار گوشت گشتی مورخه هفتم رجب سنه فلان بانی فلان هرکاره که فلان انگریز با جمعیت پانزده نفر مردمان

شاگرد پیشه و یک پینس و دو اسپ و چهار چهکره از لکهنؤ آمده در حویلی فلان فروکش شده صبحی روانه فلان شهر شدند

اخبار همراهی نواب صاحب فلان دوشنبه ۲ رجب فلان صبحی از خواب بیدار شده بعد ادای ضروریات رونق افزای

دیوانخانه گردیدند مجرائیان بسعادت تسلیم سرخم شدند تا دو گهری مصاحبان در سخنان ایجاب آن مشغول ماندند

بعد ازان بر فیل سواری خاص بگلگشت هزاری باغ عزیمت فرماگشتند باغبانان و الیمای هر قسم میوجات نذر

گذرانیدند هنگام شام مراجعت فرموده زینت بخش قلعه شدند **وقائع** آنکه دوشنبه چهارم رجب فلان

و فلان چنین چنین شد **باید دانست** اخبار یکه صاحب عهده اخبار نویسی قلم بند کرده بمالک ارسال دارد

بدنامی ضروری العرض انتخاب نموده نگارنده باین طور اخبار فلان شهر مرقومهٔ فلان جا اظهار فلان بیگم که فلان افغان زن خود را از جان کشته و کنیزک از شهزاده فراری گشته و علی هذا القیاس که گاه گاشتها اخبار نویسان متعینه ڈپٹی صاحبان مرجنین نویسند پرچه اخبار ڈیوڑهی فلان مرقومهٔ یکشنبه صبحی از خواب بیدار شده بعد از ادای فرائض رونق افزای دیوانخانه شدند فلان فلان حصول مجرا نمودند چنین چنین شد **قبالات شرعی**

توبه نامه الحمد لله الذی نوّر قلوب المؤمنین بنور التوبة والاستغفار والصلوة والسلام علی رسوله محمد النبی المختار وعلی آله الابرار واصحابه الکبار موجب تقریر این قرطاس آنکه درین هنگام سعادت التیام بفحوای نص آیت انضمام یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا بدل اقرار مینمایم که باردیگر گرد قمار و خمر و جمیع منهیات حتی الامکان نخواهم گردید بتوفیق الله تعالی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بنابران اینچند کلمه بصورت توبه نامه نوشته دادم که بروقت حاجت حجت باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **طلاق نامه** باعث تحریر این مقال و سبب تفصیل این اجمال آنکه چون مسماة سلمان بیگم از عرصهٔ ده سال موافق شرع شریف در عقد نکاح منست بنا بر غیرت خود طلاق بائنه دادم و بلفظ طلقتک ثلث گفتم و هر قدر که مهر شرعی بود حواله مسماة مسطوره نمودم بعد انقضای ایام عدت مختارست خواهد شوهر کند خواهد نکند ما را کدام وجه تعرض و مزاحمت نیست بنابران اینچند کلمه بطریق طلاقنامه نوشته دادم که عند التنکر بکار آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **عاقنامه** منکه عبد الله سفید باف ولد سعد الله نوربافت ساکن موضع فلان ام چون از مدتها پسر خود کمال ناراض و ناخوش هستم لهذا نامبرده از فرزندی عاق و محروم الارث کردم بعد من رشته با وی نیست بنابران اینچند کلمه بطریق عاقنامه نوشته دادم که بروقت احتیاج بکار آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجری **آزادنامه** در محکمهٔ قضا آمده اقرار صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ نجیب الله ولد حبیب الله ترین و به که کافور نام غلام سیه فام طویل القامه صحیح الاعضا ایش سیرت آغاز از ورثهٔ پدر بلا شرکت غیری خاص در ملک منست برای خدا بطوع و رغبت خود از قید ملکیت آزاد ساختم و خط لا دعوی نوشته دادم هر جا که خواهد برود بعد من هیچکس را از ورثای من دعوی نیست بنابران اینچند کلمه بطریق آزادنامه نوشته داده شد که عند الحاجة بکار آید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **هبه نامه** منکه فلان ابن فلان ساکن بلدهٔ فلان ام چون یک منزل حویلی چوبی و گلی و خشتی که مع زمین آن خریده پدر مرحوم بلا شرکت غیری منتقل میراث رسیده در ملک و قبضهٔ منست درحالت صحت نفس و ثبات عقل بلا اکراه و اجبار حویلی مذکوره مع حقوق داخلی و خارجی در تملیک برخوردار سعادت مستملی سعادت علی دادم و برضا و رغبت خود هبه کردم و بخشیدم هرگاه کسی

از روارثان من حاضر و غائب علی ملکیت شود دعوی او در شرع شریف غیر صحیح و ناشمول مسموع است بنابران اینچند کلمه
بصورت هبه نامه نوشته دادم که سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **امانت نامه** موجب تسطیر این سطور
و باعث تحریر این منشور آنکه فلان مبلغ دو هزار روپیه سر بمهر و یک صندوقچه زیور طلا لا کلام بخانه منتقر امانت نهاده ام
و قتیکه مقدم الذکر بخواهد از خانه من ببرد و اگر از قضای الهی راهی نواحی دار البقا گردد هر که از روی شرع شریف
بعد او مالک ترکه او گردد و امانت مذکور بلا حجت و حیله عند الطلب حواله سازم بنابران اینچند کلمه بطریق امانت نامه نوشته شد
که بر وقت حاجت دست آویز باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **تملیک نامه** الحمد لله تبارک و تعالی
والصلوة والسلام علی سید الانبیاء محمد المصطفی و آله المجتبی و اصحابه المرتضی بر علمای عصر و فضلای شهر خصوصاً
بر قاضی و مفتی و متولی و دیگر شرفای این بلاد مخفی و محتجب نماند که بتاریخ یازدهم رمضان المبارک برخوردار امیر علی
همشیره زاده خود را اطال الله عمره و زید قدره در فرزندی گرفته تربیت و پرورش نمودم بجمیع مال و متاع خانه و پندار
و ملک که در حین حیات بقبضه ملکیت خود میدارم بلا شرکت دیگری بران قابض و متصرفم و وصی مختار و قائم مقام خود کردم
و در زندگی و صحت نفس و ثبات عقل بر جمیع امور ملکیت خود اختیار و دخل دادم اگر کسی بعد من دعوی ملکیت نماید
عند الشرع نا مسموع و غیر صحیح باشد بنابران اینچند کلمه بطور تملیک نامه نوشته شد که بر وقت سند باشد تحریر تاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان **حکمنامه** مایان که سعد الله ولد وجیه الدین و گل خان بن کبیر خان ساکن قصبه فلان ایم چون مقدمه مقر ان
بابت قرض دیرینه پیش ست و انفصال نمی یابد بخوشی که شیخ امیر الله که حکم و منصف طرفین اند تصفیه سازند بهر صورت ما را
قبول است از رضی و تجویز مشار الیه سر مو تجاوز و سرتابی بمیان نخواهد آمد بنابران اینچند کلمه بصورت حکمنامه و مچلکه نوشته
داده شد که سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **محضر** لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه سوال
میکنند و استشهاد بحق خود میخواهد فلان ولد فلان قوم ساکن قصبه فلان از قضات عظام و مفتیان ذوی الاحترام از اهل
دین و علمای اسلام و فضلای شرع متین و مشائخ کرام و قانونگویان بهت گو و متصدیان مدار المهام و باشندگان محله
و جمهور انام از خواص و عوام برینمعنی که موضع فلان معموله پرگنه فلان متعلقه حویلی بریلی از آبا و اجداد منتقر بصورت
جاگیر التمغا بموجب فرامین و پروانجات ناظمان ملک کتهیر و دیگر اسناد حکام محال خارج جمع سوای مال سرکار معاف و
مرفوع القلم است چنانچه تا حال تحریر این سطور بر دهات مسطور قابض و متصرف ام در ینولا بقضای الهی تاریخ هشتم
شهر شعبان المعظم هنگام نیم شب دزدان که در خانه این سائل افتاده تمامی اسباب خانه و پارچه ظروف و غیره بسرقت
بردند و اعمده اسناد موضع مذکور که در بستهای کاغذ بسته بودند مع اثاث البیت بدزدی رفتند کسیکه بر صدق این حال

۸۶

۸۷

وصحت این مقال اطلاعی داشته باشد برین پرچهٔ قرطاس گواهی ومهر خود ثبت نماید واگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور وعند الناس مشکور شود تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان همچنین سوخت نامهٔ و فرقنا وگمنامه و اگر بشهر های دور نویسد اینطور نویسد **صورتحال** محمد کریم خان ومحمد عظیم خان وسائر اعیان واکابر بلدهٔ حیدراباد در اعلام آنکه شنیده شد که میان فقیر احمد ولد میان کبیر احمد بن میان نصیر احمد متوطن مراداباد بقضای الهی در بلدهٔ حیدراباد وفات کرده اموال واسباب ومملوکات متروکه گذاشت لهذا میان خلیل احمد ولد میان جلیل احمد مغفور باشندهٔ مراداباد نبیرهٔ متوفی مذکور برای گرفتن ترکهٔ مسطوره عازم آنطرف گردیده چشمداشت که بملاحظهٔ صورتحال جمیع اشیای مملوکهٔ مردهٔ نامبرده از جابجا بتحقیق رسانیده گرفته بدست تصرف نبیرهٔ متوفی مذکور سپارند که عند الله ماجور وعند الرسول مسعود وعند الناس نزد جمهور مشکور خواهند شد هر که از اعیان واکابر بلدهٔ مراداباد بر مضمون این قرطاس آگاه باشد حسبة لله مهر گواهی ثبت نماید که کاغذ مسطور بگواهی شهادت جمهور معتبر ومنظور گردد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجری

بیع خط خود اقرار معتبر صحیح شرعی نموده مجبر باسم نسب خود مسمی محمد یار خان بن خرم خان قوم افغان ساکن قصبهٔ فلان عملهٔ پرگنهٔ فلان سرکار فلان مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد فی حال صحت اقراره برینوجه که یکمنزل حویلی مع دوخانه خس پوش بعمارت خام مشتمل بر موازی سیصد وپنجاه ودو ذراع ودوازده گره زمین بگز الهی یا بگز رائج واقعهٔ قصبهٔ مذکور محدود بحدود اربعه اینقدر ـ طول ـ متصل بخانهٔ فلان ـ حد شرقی ملحق بحویلی فلان ـ حد غربی ملحق بتالاب ـ حد جنوبی ملصق بشارع عام ـ حد شمالی که حق وملک منست تا این مبایعهٔ شرعیه خالی از حق الغیر وعما یمنع جواز البیع ونفاذه در قبض وتصرف مالکانهٔ خود دارم بیفزا محدودهٔ مذکوره را با جمیع حدود وحقوق ومرافق ولواحق آن بکل قلیل وکثیر هو فیها او منها او لها من الحقوق الداخلیة والخارجیة سوی المستثنیات الشرعیة صفقة واحدة بمقابلهٔ مبلغ دوصد وده روپیه سکهٔ مبارک جید تمام الوزن رائج الوقت که نصفش یکصد وپنج روپیه موصوفه مذکوره میشوند بدست نواز خان بن ظهور خان فروختم وبیع صحیح شرعی نمودم بیعاً صحیحاً شرعیاً نافذاً بیع باتاً خالی از شروط مفسده وعاری از معانی مبطله خریدار مشتری مسطور مبیعهٔ مذکوره را از بائع مذکور بمبلغ مرقوم وبائع مزبور بعد گرفتن مبلغ قیمت مبیعهٔ مذکوره تفویض وتسلیم مشتری مذکور نمود ومشتری مذکور بعد ادای ثمن بیع مبیعهٔ مسطوره را با قباض بائع مذکور بقبض وتصرف خود درآورد چنانچه تقابض البدلین بین المتعاقدین واقع گشت ضمان درک استحقاق برذمهٔ بائع مذکور است اگر شرعاً واقع آید بتحریر تاریخ وماه وسنه فلان هجری این قباله بمحکمهٔ شریعت ثبت شد

بیعنامهٔ پنچایتی که باتفاق یکدیگر خرید وفروخت میشود چنین نویسند **بیعنامهٔ پنچایتی** منکه فلان ولد فلان ساکن فلان بلده ام چون یکمنزل حویلی چنین چنین

مشتمل بر اینقدر زمین واقعه بلده مذکور محدود بدین حدود اربعه تا آخر آنچه نوشته شده است و همچنین بیعنامه زمین گرونامه نیز بعینه همین است مگر بجای لفظ بائع راهن و عوض مشتری مرتهن و بمقابله مبیعه مرهونه و در محل جواز البیع جواز الرهن نوشته خواهد شد **بیع وفا** تا لفظ فروختم و بیع صحیح شرعی نمودم بعینه همین عبارت باشد بعد از آن اینست که منظور و مشتری قبول بیع مرقوم نمودیم و بعد تقریر عقد بیع بطریق بیع وفا بتراضی طرفین شرط مقرر گردید که اگر من مقر در آخر سال ششم از تحریر وثیقه هذا مبلغ یکصد پنجاه روپیه منجمله ثمن بیع مبیعه مسطوره که بقبض و تصرف خود آورده ام مشتری واپس کرده دهم بر مبیعه خود قابض و متصرف شوم و اگر در آخر سال ششم مبلغ مذکور نه هم بست پنج روپیه که منجمله ثمن مبیعه مرقومه باقیمانده اند از مشتری مذکور بگیرم و مبیعه مذکوره حق و ملک مشتری مرقوم باشد من مقر را بر مبیعه مذکوره دعوی نماند و بیع بات گردد و نیز مشروط کردم که اگر در میان شش سال مبلغان متصرفه خود بمشتری مذکور نه هم تا شش سال مع منافع آن قبض و تصرف مشتری مرقوم باشد و بر وقت واپس گرفتن مبیعه مذکوره هر قدر که باقی و قرض ذمه مقر از عان گردد تمامی از نزد خود بمشتری مذکور ادا نمایم و نوعی دعوی از محاصل آن نسازم و هیچ عذر و حیله بمیان نیارم بنا بر آن این قباله شرعیه بصورت بیع وفا نوشته داده شد که عند الحاجة حجت باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **هبه بالعوض** همین عبارت است مگر بجای لفظ بائع واهب و در محل مشتری موهوب له و بمقام مبیعه موهوبه و عوض کلمه جواز البیع جواز الهبه نویسند **بیعنامه غلام و کنیزک** بر دو قسمت یکی پنجایتی با منظور منکه فلان ولد فلان ساکن بلده فلان ام چون مسمی سلامت غلام سیه فام کوتاه قد کشاده پیشانی ریش و بروت آمده تخمیناً بعمر شانزده ساله و مساة مبارک قدم کنیزک گندم رنگ کوتاه پیشانی دراز قامت قیاساً بسن سالگی هر دو زر خرید مملوکه خود را بعوض قیمت هفتاد روپیه سکه رائج الوقت بدست فلان بن فلان فروختم و مبلغ قیمتش تمام و کمال گرفته بقبض و تصرف خود آورده ام بنا بر آن اینچند کلمه بطریق بیعنامه نوشته شد که سند باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **دوم بیع خط شرعی که قاضی نویسد** اقرار معتبر صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود فلان بن فلان مرحوم ... ساکن فلان بلده فی حال الصحة اقرار بر ینوجه که سلامت نام غلام سیاه فام کوتاه پیشانی دراز قامت ریش و بروت آمده تخمیناً بعمر نوزده ساله زر خریده مملوکه خود را بعوض مبلغ هشتاد روپیه سکه رائج الوقت چلن بازار بدست فلان بن فلان فروختم و بیع صحیح و شرعی نمودم بیعاً صحیحاً شرعیاً نافذاً بیع بات خالی از شروط مفسده و عاری از معانی مبطله خرید مشتری مسطور مبیع مذکور را از بائع مذکور بمبلغ مرقوم و بائع مذکور بعد گرفتن مبلغ قیمت مبیع مذکور تفویض و تسلیم مشتری موصوف نمود و مشتری مسطور بعد ادای ثمن بیع مبیع مذکور را

۸۸

باتمام حق بائع مذکور بقبض و تصرف خود آورد چنانچه تقابض البدلین بین العاقدین واقع گشت تحریر تاریخ فلان ماه فلان
سنه فلان اعلام نامهٔ محکمهٔ قضا فلان مقدم موضع فلان اعلام آنکه فلان کس بر شما مستغاثی یا ناشی یا
فریادی یا دادخواه است لازم که بمجرد ورود اعلام نامهٔ هذا خود را بمحکمهٔ شریعت حاضر سازد و مجیب شد یا جوابدهی نماید
تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرد **مهرنامه** الحمد لله الذی جعل النکاح فارقاً بین الحلال والحرام وصلی الله الملک العلام
علی خیر خلقه محمد سید الانام وعلی آله العظام وعلی صحبه الکرام اما بعد بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان اقرار کرد فلان
بن فلان برین وجه که مسماة فلانه بنت فلان بن فلان را در حبالهٔ نکاح خود در آورد بوکالت فلان بن فلان
و بگواهی فلان و فلان بحضور ثقات و عدول مقبول الشهادة بکابین یا بمهر مبلغ یکهزار و پانصد روپیه یک دینار
زر سرخ سلطانی بوزن یک اینچ این ملک ثلث ازان معجل و واجب الادا عند المطالبه و باقی مؤجل الی انتهاء النکاح مع
سه شرط **اول** آنکه ناکح مذکور بر منکوحهٔ مسطوره بی حکم ضرورت زن دیگر نخواهد **دوم** آنکه منکوحهٔ مذبوره را بی موجب
زد و کوب نکند **سوم** آنکه در نفقه بقدر مقدور تنگی ننماید تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **صلحنامه** اقرار کردند
و اعتراف صحیح شرعی نمودند مخبران باسما و انساب خود ما فلان قوم فلان برین وجه که فلان مبلغ دو هزار روپیه از فلان
بن فلان قوم فلان بموجب تمسکات طلب میکرد و او مبلغ دو صد و پنجاه روپیه بفلان بن فلان داده بود تا دو
بلطائف الحیل میگذرانید درین اثنا آنکس پیش از گرفتن مبلغان قرض وفات یافت و ترکه گذاشت برای ما وارثان
و مایان از مدیون یا مقروض مذکور دعوی میکردیم و جوابدهی صورت قرار نمی بست درینولا بعد تطویل خصومت
و گفتگو باصلاح مصلحان ثالث بالخیر بمبلغ یکهزار و پانصد روپیه صلح نمودیم و مبلغ مذکور از مشار الیه گرفته در قبض و تصرف
خود آوردیم و ذمهٔ مومی الیه از جمیع دعاوی مالیه کلیه و جزئیه بری گردانیدیم من بعد ما مقران را با مشار الیه بوجهی
من الوجوه دعوی و طلبی خصومتی نیست و نمانده بنابران این چند کلمه بطریق صلحنامه نوشته دادیم که وقت حاجت
حجت باشد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان هجری در عدالت عالیه **وصیت نامه** اقرار صحیح شرعی نمود
مخبر باسم و نسب خود فلان بن فلان که هرگاه منتقل سفر گزین عالم بقا شوم ثقات و عدول همسایگان بعد ادای
شروط مقررهٔ معلومه از ترکهٔ من مطابق فرد یاد داشت صد روپیه نقد بفلان و صد روپیه بفلان و یک و نیم صد روپیه بفلان
و دو صد روپیه جهت تقسیم بغربا و بیوه ها و مسافران و فقرا بفلان عالم و مدرس بدهند و مسماة نیکقدم کنیزک صدقه
داده آزاد کنند بنابران این چند کلمه بطریق وصیت نامه بقلم آمد که سند باشد **تصحیح نامهٔ تصدیق** ارضی که دعاگو
باسم فضیلت پناه صلاح آثار فلان موازی چهل بیگهه پخته ارضی که موافق فرمان سلطانی بفلان موضع معمور است گشته

فلان معروض است مشار الیه تا حال تحریر حجت و قائم و متصرف و قابض است و تصحیحنامه سابق بدست ما است بنا برآن چند
کلمه بطریق تصحیح نامه نوشته شد **صورتحال مجلس** کریست در بیان آنکه بتاریخ فلان روز فلان
ماه فلان سنه فلان وقت نیم شب در حویلی فلان بقال دزدان افتادند و بقال مذکور را زخمی ساخته نقد
و جنس بردند صبح آن چوکیداران قصبهٔ مذکور سراغ آنها در موضع فلان عملهٔ پرگنهٔ مذکور رسانیدند و مقدمان موضع
مذکور بجهت آنکه نشان دزدان در ده ما ثابت نشود رجوع نیاوردند تهانه دار خبر یافته سواری برای احضار مقدمان
موضع مذکور تعین نمود سوار خواست که مقدمان را همراه آرد درین ضمن دمان فلان افغان با مقدمان
مذکور مستعد جنگ شدند اگرچه سوار بملاحظهٔ بدنامی دست بسلاح نکرد لیکن ایشان از راه کوته اندیشی اسپ و سوار
مذکور را مجروح و زخمی نمودند چنانچه بر بازوی سوار و بران اسپ زخم کاری رسیده است **استفتا** چه میفرمایند علمای دین
و مفتیان شرع متین درین صورت که سر یا عضو دیگر از متوفی یا مقتول یا ماکول السباع یافته شد نماز جنازه بروی روا باشد
یا نه بینوا توجروا **الجواب** نماز جنازه روا نیست موافق این روایت اذا وجد من المیت اقل من نصفه و لیس
فیه الرأس لا یصلی علیه و لو وجد الرأس وحده لا یصلی علیه و لو وجد الکل الا الرأس یصلی علیه و فی الایضاح
لا یصلی علی بعض المیت حتی یوجد اکثره فان صلی علی البعض لم یصل علی الباقی و لیس للنسوان و الصبیان
حق فی الصلوة فتاوی غرائب **حکمنامه** باعث تحریر این سطور آنکه در عدالت عالیه بلده فلان حاضر آمد
میر مکارم علی ولد فیض علی بن حسن علی و با خود حاضر آورد مسمی سید کرم علی بن فلان بن فلان او دعوی نمود
بدین وجه که از ابتدای عمل نواب فلان مرحوم مبلغان منهائی بابت ملک روزینه بالمشارکه بنام پدر من حاضر و باهم
جد این محضر مقرر بود چنانچه الی الآن آنچه از سرکار وصول میشد نصفی آن پدرم میگرفت و نصف دیگر ورثهٔ محضر
مذکور بعد چندی بجای نام پدر سید کرم علی مسطور اسم کرم علی بالمشارکه پدرم در دفتر ثبت گردید چنانچه مبلغان
مذکور نصفانصف کرده هر دو میگرفتند و بعد وفات پدرم موجب حصهٔ پدر خود من حاضر و سید کرم علی بالمناصفه میگرفتیم
تا اینحال که سنه فلان است دفتر والی ملک مبلغ مسطوره بنام پدر من حاضر و این محضر مقرر شده می آید و بالمناصفه
تقسیم میشوند مگر در سنه فلان بعهد حکومت فلان میر کرم علی مسطور قابو یافته افترا بندی نمود و برمن حاضر
دعوی کرد که مبلغ منهائی خالص حق اوست نه از من حاضر و پیش ازین همین طور گرفته می آمد اگرچه اهلکاران سرکار بی حجت
شرعی از خوف لوم الصماء عادل شان مبلغ مسطوره بمیر کرم علی مذکور ندادند لیکن از تقسیم ملتوی داشتند در خزانه
سرکار حصهٔ ما هر دو متخاصمین جمع میگردد و این محضر محض باغوا و افترا متعرض میشود او را از تعرض بیجا ممانعت کنند

چون از کرم علی محضر مذکور جواب دعوی طلب نمودیم گفت که البته از ابتدای ریاست نواب فلان مرحوم تا این دم پدر
میر مکارم علی و بعد وفاتش مکارم علی مسطور بالمشارکة مبلغ مرقومه گرفته آمده اند لیکن حق پدر این حاضر دران مبلغان
نبود پس چونکه میر کرم علی مسطور از گرفته آمدن مبلغ مسطوره پدر میر مکارم علی و بعد از فوت او و بر قابض شدن
مکارم علی از ابتدای ریاست نواب فلان مرحوم تا حال تحریراً اقرار کرد ما خادمان شریعت غرا نیز برای تحقیق و تنقیح
جمیع کواغذ دفتر از ابتدای ریاست نواب مرحوم تا این وقت مطالعه نمودیم در جمیع دفاتر نام پدر حاضر مذکور و اسم والد محضر
مسطور و در بعضی دفاتر که تاریخ آنها موخر بود مبلغ مسطوره بنام میر کرم علی محضر و فیض علی پدر حاضر مذکور ثبت
یافتیم و در بعضی کواغذ دفتر مبلغ مسطوره بنام پدر حاضر مسطور فقط هم یافته شد لیکن از قرائن دریافت گردید که
چون شرکت این هر دو دران مبلغ اظهر من الشمس بود نویسندگان مساهله نموده اکتفا بنام یک شریک ساختند
پس از جمیع ما سبق بوضوح پیوست که تخمیناً عرصه پنجاه سال قدری کم و بیش شده باشد که تقسیم مبلغ مذکوره
میان هر دو متخاصمین بالمناصفه مقرر شده همین طور گرفته می آیند و از اقرار کرم علی محضر مذکور و نیز از کواغذ دفتر
من ابتدای ریاست نواب مرحوم تا حین تحریر قیمه و از گواهی جماعت کثیر باثبات رسید که تقسیم مبلغان مذکوره میان
هر دو متخاصمین بالمناصفه میشود و عمل آمده نیز دران باید پس حکم نمودیم که سرکار فیض آثار نصفی مبلغ مذکور بمکارم علی
حاضر مذکور بدهد چه العطاء ثابت لمن کتب اسمه چنانچه در کتب فقه مرقوم است و نیز المرء یؤخذ باقراره شاهد عدل بر ثبت
و نیز در جمیع کتب مرقوم است که من سعی فی نقض ما تم من جهته فهو مردود علیه ظاهر و باهر است که میر کرم علی محضر مذکور
درین زمانه مرقوم الصدر از دست خود مبلغ مسطور بالمناصفه تقسیم میکرد و در حقیقت مدعی مذکور بزبان و کتابت اقرار
مینمود و نیز در کتب شریعت ثبت است که شخصی چیزی منقول یا غیر منقول تا مدت مدید تصرف مالکانه مینمود و شخصی
دیگر معاون و مددگار او شده دران چیز تصرف مالکانه آن شخص میکنانید و بعد از فوتش هر ورثه متوفی مسطور دعوی
ملکیت خود دران چیز مینماید دعوای او باطل و نامسموع است چنانچه در فتاوای ملیه و غیره مذکور است انتسب حکمنامه
که تحریر یافت بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان خلافت نامه مشائخان الحمد لله الذی نور قلوب العارفین
بانوار المشاهدات و زین صدور الصادقین بحلیة الصفات والکمالات و جعل ذواتهم وسیلة لوصول الحاجات و صنع
صحبتهم ذریعة لحصول السعادات و الصلوات الزاکیات علی سید الکائنات و آله و اصحابه اجمعین لجمیع الحسنات
کما قال النبی علیه التحیات و التسلیمات الشیخ فی قومه کالنبی فی امته بعد حمد و نعت میگوید ملتجی بشفاعت شفیع المذنبین
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین شاه نورالدین که چون فلان را متوجه الی الله و تارک ما سوی الله و مستغرق

91

بشوق لقاء الله یافتم باجازت مرشد کامل خود خلافت سلسلهٔ عالیه باو دادم هر کرا رجوع بسلسلهٔ من یا
با وی دست بیعت دهد و نسبت ارادت بهم رساند وفقه الله تعالی بالاحکام الشرعیة وثبته الله تعالی بالطریق الاقوی
چنانچه پوشانیدم خرقه و بستم بر سر او دستار خود را و عهد کردم آنچه در شان خان عهد باشد که اگر در محشر از وی
واجازتی از جناب خدای تعالی و حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم و پیشگاه حضرت علی مرتضی و ائمه
معصومین علیهم السلام والثنا برای شفاعت او باشد شفاعت او نمایم و اگر او را قربت منزلت در حق تعالی
از من پایه تر باشد دریغ شفاعت از من ندارد اللهم نور قلبه بنور معرفتک و اشغله باشغال جلالک و جمالک
وثبته علی الصراط المستقیم آمین آمین برحمتک یا ارحم الراحمین تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان **نسب نامه**
الحمد لله الذی خلق الکائنات وکرم ابن آدم علی کل مخلوقات وعظم حبیبه محمد المصطفی صاحب الشفاعات
علی جمیع الموجودات وامتاز آله المجتبی بین کل امته بمدارج السعادات والحسنات والصلوات والتحیات علی
رسوله محمد شفیع العصاة من المؤمنین والمؤمنات وعلی آله وصحبه معادن البرکات والکرامات اما بعد حمد و نعت
میگوید که بر ضمیر ضیاگستر و خاطر انور صاحبان حسب و نسب مخفی و محتجب نماند که سید فلان بن فلان از سادات
رضویست رضی الله عنه از طرف پدر عالیقدر سید عالی نسب صحیح النجابة و هم از جانب مادر از اعاظم سادات
و متوطن دار السلطنه لاهور است جدش همراه رکاب نواب برهان الملک در عهده لکهنؤ آمده سکونت ورزیده
پدرش سررشته روزگار در سرکار نواب وزیر الاعظم میدارد و بعهده مصاحبت سرفرازیست هر جا که خواهند تحقیق نمایند

اصطلاحات منشیان که برای هر شی مقرر شده اند

نفر برای آدم **راس** اسپ و استر یعنی خچر و گاو میش و گاو نیلگاو و خر و گورخر و بزه و گوسفند و گردن و آهو
بنویسند **زنجیر** فیل **مهار** شتر **دست** شاهین و دیگر جانوران شکاری و سپر و خلعت **قلاده** شیر
و پلنگ و سگ و خرگوش و خرس و سیاه گوش و میمون **منزل** خیمه و قنات و جهاز و کشتی و حویلی و خانه و بنگله
و چوکی و هودج و عماری و زین و پالکی و بهل و جهکره و چندول **قطعه** الماس و لعل و زمرد و یاقوت و نیلم
و پوکراج و فیروزه و خط و کشت زراعت و تالاب و باغ **سلک** مالا و غیره زیور که در گردن باشد **طاقه** زربفت
و مخمل و شجر و طاس و بانات و صوف مروحه **قبضه** شمشیر و خنجر و جمدهر و برچهی و کمان و چهوره و کتار و پیش قبض
وگرز و کاره **ضرب** توپ و بندوق و قرابین و شاهین و شاق یعنی چوبدستی **ساز** رباب و چنگ و مردنگ و

وخنجری و دوات و دوات و دستهٔ کاغذ و تیر جفت موزه و پاپوش و نعلین چوبی
و بازوبند و کنگن و پونچی و کجری و پازیب جلد دفتر و کتاب و چرم ذراع دارایی
و چیولی و پارچهٔ ابریشمی وغیره عدد اشرفی و روپیه و چینی آلات و برنجی آلات و دیگر
ظروف موازی غله و نمک و شیر و روغن و عرقیات و صندل و اگر و دندان فیل
و ابریشم و سوت و پشم و هرچه دران لفظ سیر باید فرد و قالین و سوزنی و شطرنجی و جاجم
و ورق کاغذ طبق آسمان و زمین توله و تولچه طلا و نقره و مشک و عنبر
و بنفشه و عطر و کافور و قیستون و کلابتون و ابریشم و سوای آن دانه مروارید و
مرجان ثوب هرچه آستین دار باشد و هرچه آستین ندارد او را عدد نویسند

اشعار مکتوبی انتخابی جناب قاضی محمد صادقخان ملک الشعرا

در تهنیت عید سعید

بیت

گردون بمراد بخت فیروزت باد — خورشید فلک بندهٔ دلسوزت باد
هر روز تو خوبتر ز هر روزت باد — در هفته سه عید و چار نوروزت باد
گویند طرب بساز تجدید آمد — شب رفت و سحر دمید خورشید آمد
ما را بفضولی خیالات چه کار — هرجا تو بجلوه آمدی عید آمد
یکی از جلوهٔ روی تو جمال عیدست — نسخهٔ عمر تو هر روز نهال عیدست
تا شود وا زدولت عقدهٔ خاطر که مراست — ناخن پنجهٔ خورشید هلال عیدست
جلوه گر شد مه نو فال مبارک باشد — نور پیشانی اقبال مبارک باشد

۹۳

در نوروز

سبحانه آمدنت عید عشرت افروزست	قائل	مبارکست که امروز روز نوروزست

برای درویشان

قومی که بمعنی آشنائی دارند	امانی	از نور تو چشم روشنائی دارند
آنها که نیازمند شهان اند بچشم		یک گوشه چشم از تو گدائی دارند
ای همه آیات قدرت ظاهر از شان شما		کارهای مشکل آفاق آسان شما
هر سری کز رعونت گردن افراز و بیخ		موکشان آرد فلک در زیر چوگان شما

برای طبیب

ای دست تو دستگیر هر شاه و گدا	حشمت	از فیض تو درمان طلبان کام روا
خلقی گوید که میکنی کار مسیح		من میگویم که میکنی کار خدا

در شکریه

آنچه بیرنگست از لطف تو رنگین میشود	قائل	از تو هر کاری که آید باب تحسین میشود
آنچه آمد ز تو امروز بما نرسد کسی		غیر تحسین چه کند هر که بکار تو رسد
تو کاری که صورت دهی بر زمین		بگوید فلک آفرین آفرین

در شوقیه

مشتاق دیدنیم شنیدن ز حد گذشت	لالی	تا کی بچشم غیر تماشا کند کسی
دیده که نادیده دیدار تست		دیده و نادیده گرفتار تست

حافظ

کلیم

ملا ورکی

بهر کجا که تو باشی فغان من آنجاست	قدسی	اگرچه در قفسم ناله در چمن دارم
دل آن دل است که در سخن و گوش تو هم آنکه نیست	ملا علم	شکر لله که نه قاصد نه پیامست اینجا
از دیده غائبی و دلم بی‌حضور نیست		نزدیک بود تنم زتو بسیار دور نیست
دوریم بصورت تو نزدیک بمعنی	عاقل خان رازی	مانند دو مصرع که زهم فاصله دارند
ای از دو دیده دور چنان در دلم که نی	طالب آملی	کز لب کشودنت بمن آواز میرسد
ز وصل بدل گذرت نیست تا محبت	نظیری	درین چمن نتوان گفت تا صبا اینجاست
نیم غافل زتو تا دل طپیدن داردم قاصدی	تجلی	کسی گر میکند یادم بگوشم آواز می آید
دلم کی غافل از یاد تو یکدم میتواند شد		کجا مقراض قطع ما و عالم میتواند شد

در التماس عنایت و التفات

دلم چون خانهٔ تصویر سامانی نمیخواهد	عالی	سر موئی کشش از سوی تو میسازد آبادش
صید دل ما بسته یک تار نگاهست		حاجت بکمند و قفس و دام ندارم
از دل بدل تا کی خواهیم که ببینیم		من نامه نمی فهمم پیغام نمیدانم

در اظهار خلوص

جائی خبر و من زگلستان کوی تو	قدسی	بوی گلم و سلسلهٔ صبا یار نیستم
نخل امید شود از تو برومند مرا	میر شیدا	نبود از دو جهان جز تو پیوند مرا
در دیدهٔ ما نیست بجز نقش تو محرم	صائب	آیینهٔ ما صورت بیگانه نگیرد
گرچه میدانم قسم خوردن بجا خوب نیست	نظیری	هم بجان تو که با غم نیست پیوند دگر

در اظهار احتیاج

در او صاف وفا

در شکوهٔ جفای معشوق

در امتحان

زر کامل عیار هم در وفا و دوستی نما	نظیری	گرم صد بار بگدازی نخیزم از عیار خود
شاکر از مردم نه پشیمان گشتم شرمسار		حال خود هر چند میگفتم ولی باور نداشت
کار هر کس نیست تماشای سینه بر خنجر زدن	صائب	از دو صد عاشق یکی کس پاک می آید برون
خریدار تو بسیارند بهر امتحان باری	ضمیری	طلب کن نقد جان تا قیمت آن شود پیدا
ز چیدار کس نمی آید بهر یار خود مردن	فرید	رقیب از خونبها وا میگذارد منصب ما را

در التماس قدوم

گذشتی در دلم از مردم چشمم و شتابان آمد	خسرو	که ما هم گوشه داریم گاهی میتوان آمد
پادشاهان بهر صید صد بیابان میروند	وحید	بهر صید من تو هم تا آشیان من بیا
بیا که کار بجان جان بلب رسید مرا	حالی	گذشت وقت اگر میرسی بفریادم
ناله می آید بگوشت ره چندان دور نیست	کلیم	گر تو هم گاهی کنی یاد اسیران دور نیست
از چراغ وصل دل افروز ... جای	نظیری	ورنه با تاریکی هجران نظر خو کرده است
یک وعده خواهم از تو که باشم به انتظار	وحشی	حالم تو ای ... بروز خویش
خود بی تکلفانه بیا شاد کن مرا	حیدر	از منت هزار کس آزاد کن مرا

در یاد فرمائی

اگرچه سر بسر هم ...	لاادری	رسید حکم گرامی بچشم ما آیم
بشوق بزم وصالت دویده می آیم		بهر دیدن رویت دویده می آیم
اشاره طلبت گر کنی بگوشه چشم		چو اشک دیده عاشق دویده ایم

خاتمة الطبع

محمد ولی خان حنفی
عبد الرحمن خان

چو شد طبع این نسخه از فضل ایزد کرد عزم اشاعت کتابی تعیین است
پی سال تاریخ او کلک شاکر رقم زد که بحر معین است

ه ١٢

١٨ف